

مقدمه ای بر سکس شناسی  
نویسنده: یوهان لمر (Johann Lemmer)  
مترجم: جهانگیر شیرازی  
تاریخ انتشار: مرداد ماه 1392

فهرست مطالب

فصل اول: سکس، سکسیّت و سکس شناسی

- 1.1 مطالعه سکس شناسی ..... 3  
1.2 چرا افراد به سکس شناسی علاقه مند هستند؟ ..... 4  
1.3 واژه «سکسولوژی» (سکس شناسی) ..... 5  
1.4 نیاز به تحصیل سکس شناسی ..... 6  
1.5 سکس... واژه ای شارژ شده همراه با دلالت های ضمنی متفاوت ..... 7  
1.6 سکسیّت ..... 8

فصل دوم: هویت جنسی

- 2.1 هویت جنسی چیست؟ ..... 10  
2.2 انسان بودن: زن و مرد ..... 11  
2.3 تمایزات و ناهمسانی های جنس (جنینی) ..... 11  
2.4 تعریف و تبیین جنس (جنس) ..... 13  
2.5 هویت جنسیتی ..... 13  
2.6 نقش جنسیتی ..... 14  
2.7 جنسیت/جنس جایی ..... 14  
2.8 گرایش جنسی ..... 14  
2.9 ارجحیت های جنسی ..... 15  
2.10 سبک های زندگی جنسی (فعالیت جنسی) ..... 17  
2.11 خویشاوندی جنسی و اعتماد بنفس جنسی (فریود، کارن هورنای، یونگ، آلپورت، جان مونی) ..... 18  
2.12 اختلاط و آمیختگی ..... 22

فصل سوم: تاریخ سکس شناسی

- 3.1 «پیش کسوتان» دوران ماقبل علوم (یونانیان، رومیان، یهودیان، هندیان) ..... 23  
3.2 تاریخ مطالعات و تحقیقات جنسی ..... 27  
3.3 پیشگامان سکس شناسی (بلوچ، هیرشفلد، الیس، راسل، فریود، یونگ، کینزی، رایش، ماسترز و جاتسون، ویلسون) ..... 29  
و ..... 29

فصل چهارم: متا تئوریهای سکس شناسی

- 4.1 نظریه ی عمومی سیستم ها ..... 52  
4.2 انتگرال گرانی جهانی ..... 58  
4.3 نتیجه گیری ..... 72

فصل پنجم: تئوری پایه ای سکس شناسی

- 5.1 نیاز به سکس شناسی بعنوان یک علم مستقل ..... 74  
5.2 قیاس معرفت شناسی ..... 76  
5.3 بین و ماوراً قطبها ..... 77  
5.4 ارجحیت ها در یک نظریه ساده سکس شناسی ..... 79  
5.5 نتیجه گیری ..... 81  
5.6 تصاویر ..... 82

فصل ششم: خودآموخته ها، متخصصان و سکس شناسان

96.....	6.1 خود آموخته های سکس شناسی.....
96.....	6.2 متخصصان.....
96.....	6.3 سکس شناسان.....
98.....	6.4 سکس تراپیست ها.....
98.....	6.5 مشاوران جنسی.....
98.....	6.6 پژوهش های آینده سکس شناسی.....
<b>فصل هفتم: برنامه تحصیلی سکس شناسی</b>	
99.....	7.1 مدخلی بر سکس شناسی.....
99.....	7.2 اخلاق و سکس.....
100.....	7.3 کالبد شناسی، فیزیولوژی، غدد شناسی و رویان شناسی سکس شناسی.....
100.....	7.4 رشد سکسیت و جنسیت.....
101.....	7.5 سکسیت ارتباطی.....
101.....	7.6 هویت سکسی /جنسی از جمله همجنسگرایی.....
102.....	7.7 سکسیت هنری: هنر، اروتیک، ادبیات و فیلم.....
102.....	7.8 اختلال و عدم کارکرد جنسی- نقض های کارکردی و راهنمای تشخیص و آمار اختلالات.....
102.....	7.9 ناپهنجاری (پارافیلیا).....
103.....	7.10 آسیب شناسی سکس.....
103.....	7.11 اچ.آی.وی / ایدز و عفونت های مقاربتی.....
103.....	7.12 مشاوره جنسی و سکس درمانی(تراپی).....
103.....	7.13 تحقیقات و پژوهش های سکس شناسی – روش شناسی تحقیقات.....

در این کتاب با تبعیت از فرهنگ لغت داریوش آشوری:

سکس معادل Sex  
جنسی / سکسی معادل Sexual  
سکسیت / جنسیت معادل Sexuality  
سکس شناسی معادل Sexology  
سکس شناس معادل Sexologist  
جنس معادل Gender  
هویت جنسیتی / کیستی جنسیتی معادل Gender identity  
هویت جنسی / کیستی سکسی معادل Sexual identity  
بکار برده شده اند.

تصاویر و مستطیل های توضیحی درون کتاب در جهت توضیحات بیشتر، توسط مترجم آورده شده اند.

### مقدمه مترجم:

نیاز جنسی یکی از خوی های انسانی است و سکس، موضوعی است روانی، فیزیکی، آناتومیکی، فرهنگی، معنوی، ذهنی، پزشکی، رفتاری، خصوصی، عمومی، و تلفیقی از همه اینها با هم، باضافه دینامیسم فعال، سیال و مداوم بین همه این جنبه ها. بهمین دلیل هم، یک دیدگاه صرف پزشکی، یا روانی، یا مذهبی به سکس نمی تواند آن را بطور کامل تعریف و توضیح دهد، چون هیچکدام بتنهایی برای درک و فهم رابطه پرجانیه سکس با دیگر ابعاد سپهر و قلمرو زندگی انسان کفایت نمی کند.

سکس با شادی، سلامتی، درد، لذت و خویشتن خویش و هزارتوی آدمی سرو کار دارد. مگر ممکن است که چنین موضوع مهمی (سکس) به علم خاص خود یعنی سکس شناسی (سکسولوژی) احتیاج نداشته باشد؟

می توان گفت که همه حوزه های زندگی، از حقوق و اخلاق گرفته تا قانون، آموزش و پرورش، فلسفه، بهداشت و... همه به دانش سکس شناسی نیاز دارند. مشکلات و ناخوشی های جنسی در کشور فراوانند. حتی آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که ظاهراً «نرمال و عادی» هستند هم، پر از اسرار و راز و رمز اند. بسیاری از مشکلات به متن اجتماع، باورها، نگرش ها و آموزه های رفتاری/روانی افراد در جامعه مربوط می شوند. بهبود فهم و ادراکات جنسی جامعه و دست یابی به دانش و تندرستی جنسی تنها با تکیه بر داده ها و دست آوردهای علمی و قابل اعتماد سکس شناسی میسر می شود و در خدمت احساس شادی و تندرستی کل جامعه قرار می گیرد. جامعه ما نیازمند رویکردی عقلانی به سکس و قوانین بدربخور و در عمل قابل اجرا دارد.

دهه ها است که سکس همچون جامعه، فرهنگ، روان، حقوق، الاهیات، فیزیک و... در دانشگاهها و دیگر مؤسسات آموزشی بسیاری از کشورها تدریس می شود. سکس شناسی آنطور که بیشتر در اذهان عمومی تداعی می شود، تنها «سکس درمانی» نیست. این یک برداشت نادرست، هم از سکس شناسی بطور عام و هم از سکس درمانی بطور خاص می باشد. سکس شناسی یک علم است و به همین دلیل از مجموعه کل باورهای فردی ما وسیع تر و بسیار فراتر می رود. نمی توان پزشکی، روانشناسی و مقداری پژوهش های اجتماعی را با هم

جمع کرده و حاصل را سکس شناسی نامید. وجوه فرهنگی، اجتماعی، معنوی، قصدیتی سکس شناسی هم هستند و هیچکدام از این جنبه ها علمی تر از دیگری نیست. سکس شناسی در عین حال که همه دانش های نامبرده را شامل می شود اما خیلی بیشتر از آنها است. «کل» خیلی بیشتر از مجموعه اجزاء متشکله خود می باشد.

در این کتاب به معرفی و اهمیت سکس شناسی بعنوان یک علم مستقل پرداخته شده است. نویسنده در فصل چهار کتاب با کمک نظریه عمومی سیستم ها و انتگرال جهانی، پایه نظری سکس شناسی را آماده می کند. (هرچند که این فصل کتاب ممکن است برای بعضی از خوانندگان سنگین و پیچیده باشد اما با کمی حوصله میتوان شناخت حداقلی بدست آورد چون برای درک استدلالات و نظریه سکس شناسی نویسنده مهم است.) و در فصل پنجم به معرفی و توضیح نظریه پایه ای سکس شناسی می پردازد. در فصل هفتم یک برنامه تحصیلی سکس شناسی که در آفریقای جنوبی تدریس می شود، معرفی می گردد.

امیدوارم ترجمه این کتاب به معرفی سکس شناسی بعنوان یک علم مستقل، پویا و خودمختار در کشور کمک کند و در گسترش مبحث سکس شناسی و ایجاد مؤسسه/بنیاد سکس شناسی در کشور مفید واقع شود.

از همه دوستانی که در ترجمه این کتاب کمک و راهنمایی بوده اند، بخصوص استاد جمشید جمشیدی صمیمانه تشکر می کنم.  
جهانگیر شیرازی

## فصل اول: سکس، سکسیت و سکس شناسی

### 1.1 مطالعه سکس شناسی

به دنیای قشنگ و پر رمز و راز سکس شناسی (1) خوش آمدید. مطالعه سکس شناسی سیر و سیاحتی پرماجر است که، نه تنها شما را با شگفتی های بدن انسان با همه هوس ها / شهوانیت<sup>1</sup> و سکسیت اش آشنا می کند، بلکه همچنین شما را به اعماق جان و روان آدمی، به فراز و نشیب ها و چم و خم های های مغزله عاشقانه (رمانس)، ملاطفت و نوازشگری های پر مهر، نرم و لطیف، و همینطور عشق عمیق و خالصانه دو انسانی که از طریق رابطه جنسی، در هم تنیده و یک تن و جان و روان می گردند هم نیز رهنمون می شود. (2)

مطالعه سکس شناسی تنها در باره ماجراهای الیس در سرزمین عجائب نیست. همچنین درباره اکروبات بازی جنسی و چند ارگاسمی هم نیست، بلکه در باره انسانهای "واقعی" در این دنیای "زمینی" است. انسانهای حد متوسط با آلت های تناسلی با اندازه متوسط و با توان جنسی متوسط که از یک زندگی جنسی شاد و سالم لذت می برند. من آگاهانه از بکار بردن واژه بحث برانگیز «نرمال» خودداری می کنم (3) هرچند که واژه های «واقعی» و «حد متوسط» هم قابل تفسیر و نسبی می باشند.

البته ممکن است مطالعه سکس شناسی تجربه ای تلخ، پردرد و تکان دهنده نیز باشد. چون تن، روان و جان های آسیب دیده و مجروح کودکان خردسال، بزرگسالان و افراد مسن را در معرض دید شما قرار دهد. تن و روان هایی که مورد خشونت و سوء استفاده واقع شده و آسیب دیده اند. سفر به دنیای سکس شناسی شما را به گشت و گذاری از مقابل صحنه های جنسی نابهنجار (سکشوال پاتولوژی)، انواع "معلولیت ها" و "اختلالات" جنسی، بحرانهای هویت جنسی، اضطرابات عملکردی، دست رد به سینه خوردن ها، تنهایی ها، انزواها و گوشه گیری ها، افسردگی ها و ناچاری ها می برد. مطالعه سکس شناسی همچنین انواع سرکوفتها، ممنوعیت ها و سرکوب های سکسیت و جنسیت انسانی را برملا و به تصویر می کشد. کتابهای تاریخ از بسیاری از مجازات های سخت (حتی اعدام) توسط مؤسسات قانونی و مذهبی، با هدف سرکوب و مجازات تمناهای جنسی، شادی و سلامتی انسانها اسنادی آورده اند. اخلاق دوگانه جامعه در این عرصه زبانزد همگان است. و همه اینها تحت نام عدالت و دین اعمال می شود.

سکس شناسی در بهترین حالت خود بزم و ضیافتی است برای تجلیل و گرمی داشت نتایج کاملاً رضایت بخش پژوهش های رشته های تخصصی مختلف و رشته های مرتبط بهم که همگی به یک نقطه نظر منسجم و یکپارچه پیرامون سکس شناسی دست یافته اند. مطالعه سکس شناسی شما را با غدد شناسی و دیگر مطالعات پزشکی تخصصی حول سکسیت انسان آشنا میکند، شما را به زوایا و سایه روشن های ضمیر آگاه، نیمه آگاه و ناخودآگاه انسان، مطالعات رفتاری در موضوع سکسیت، مسائل و موضوعات اصالت وجود، و انواع دیدگاهها حول روانشناسی و ساختارهای اجتماعی رهنمون می گردد. سکس شناسی با عرصه ها و رشته های متعدد و متنوعی همچون مطالعات ارتباطی و خانواده درمانی، تجارب معنوی،

<sup>1</sup> Sensuality

تاریخ، فلسفه، ادبیات، تجزیه و تحلیل داستانها و گفتمان ها، آموزش، قانون و بسیاری موضوعات دیگر ارتباط می یابد، و افکار و ایده های بسیاری از بزرگان و متفکران تاریخ روشنفکری بشر را روشن و آشکار می سازد. در این بخش با هدف هموار سازی ورود دانش جویان به موضوع، به تفاوت مهم بین سکس، سکسیت و سکس شناسی پرداخته شده است. (در بخش هفتم، یک نظر کلی پیرامون تنوع سکس شناسی آورده شده است.)

## 1.2 چرا افراد به سکس شناسی علاقه مند هستند؟

تهمت ها در داورند «شما دیوانه سکس هستید» و یا «همه فکر و ذکر تان شده سکس». زمانی برتراند راسل نوشت: «نویسنده ای که به موضوع سکس می پردازد همیشه در معرض اتهام قرار دارد؛ آنهم توسط کسانی که همراه با وسواسی مفرط بر این باورند که چنین موضوعی نباید مطرح شود. این اتهام، بهرحال، به کسانی زده می شود که خواهان تغییراتی در اخلاق حاکم می باشند. آنانی که خواهان ایجاد مزاحمت برای روسپیان می شوند، کسانی که زنان را بخاطر دامن های کوتاه و رژ لب محکوم می کنند، و آنهایی که در کنار سواحل جاسوسی می کنند تا پوشندگان لباسهای غیر متعارف را ببینند، هیچکدام از این گروهها قربانی وسواس جنسی انگاشته نمی شوند. با اینهمه، در واقع، این افراد به احتمال قوی خیلی بیشتر از آن نویسندگانی که خواهان آزادی جنسی بیشتری می شوند، دچار وسواس جنسی اند. اخلاق (جنسی) دو آتشه عموماً واکنشی در برابر احساسات بالهوسانه است و کسانی که اخلاقیات جنسی دو آتشه از خود بروز می دهند، خود معمولاً ملو از افکار قبیح و هرزه می باشند. افکاری که نه به این دلیل که صرفاً محتوای جنسی دارند بخودی خود هرزه و قبیح اند، بلکه قبحشان به این دلیل است که اخلاق طرف، او را از تفکر واضح و روشن حول موضوع ناتوان کرده است.» (5)

همراه با راسل و دیگر سکس شناسان بایستی، «همه فکر و ذکر شده سکس» را بعنوان یک افتخار تلقی کنیم. چون کسانی که چنین اتهامی به ما می زنند، خود نمی دانند که چقدر درست می گویند- و این البته شامل فکر و ذکر خودشان هم می شود. اتهاماتی مثل «همه اینها پوششی برای مطالعه پورنوگرافی است.» (گویا کسی این همه سختی و صرف وقت و افکار علمی را صرفاً برای یک نشئه جنسی انجام می دهد.) همه بوج اند. هر کسی که علت رهیافتش به سکس شناسی صرفاً لذت جنسی باشد، شدیداً دلسرد و مأیوس خواهد شد.

افراد ممکن است به چند دلیل به سکس شناسی علاقمند شوند

- عده قلیلی از افراد در سکس شناسی خیره هستند و به مطالعه سکس شناسی می پردازند تا دانش خود را بروز کرده و یا بر آن بیفزایند. این عده همچنین می خواهند خدمات هدفمند و شرافتمندانه ای به دانش عمومی در حوزه سکسیت و جنسیت انسان و سکس شناسی در کل ارائه دهند. اینان مهمانان افتخاری ما هستند.
- این امر غیر عادی نیست که گاهی افرادی که دارای مشکلی خاص هستند، به آن موضوع علاقمند می شوند. این مسئله در مورد دیگر رشته های مختلف علمی نیز صدق می کند. این دسته از افراد در کل به مطالعات خود اهمیت داده و با جدیت به آن می پردازند و اکثر اوقات هم خدمات شایانی ارائه می دهند. بعضی از دانشجویان هم به شکلی در رابطه با سکسیت خود چندان مطمئن نیستند و در نتیجه به نوعی نگرانند. این دلیل خوبی برای مطالعه سکس شناسی است.
- امکان و دلیل دیگر اینکه آن دسته از افرادی که با سکسیت و جنسیت خود هیچ مشکلی ندارند و با هویت جنسی خود راحت اند و با آن کنار آمده اند، نگران سلامت و بهداشت جنسی یک دوست، عضوی از خانواده و یا جامعه خود می شوند. این افراد به بهداشت، سلامت جنسی، شادی و سعادت انسانها بها می دهند و می کوشند رنجها، دردها و محرومیت ها را التیام بخشند.
- عده ای سکس شناسی را بعنوان یک حرفه شغلی انتخاب می کنند. شکی در این نیست که با توجه به شیوع اچ آی وی و ایدز، و «از گنج بردآمدن انگاره های متفاوت جنسی»، همراه با اعتراف عمومی مبنی بر نقش مرکزی سکسیت و جنسیت در زندگی انسان، در آینده نیاز به سکس شناسان، سکس تراپیست ها و مشاوران جنسی هر چه بیشتر خواهد شد.

همیشه نوعی ناهمخوانی و دوگانگی بین اعتقادات جنسی، باورها، احساسات و تجارب شخصی از یک سو، و مطالعه علمی و تخصصی سکس شناسی از سوی دیگر وجود خواهد داشت. سکس شناسی یک علم است و به همین دلیل از مجموعه کل باورهای فردی ما وسیع تر و بسیار فراتر می رود.

سکس شناسی از خیلی جهات دو قطبی<sup>2</sup> هم هست. هم علم است و هم هنر. سکس شناسی فراز و فرود و راز و رمز زندگی و مرگ را به اشکال مختلف بازتاب میدهد. سکس شناسی یک کل<sup>3</sup> می باشد، در فاصله دو قطب و ورای آنها، یک علم کامل، جامع، بنیادی و مستقل، به این مفهوم که خود یک واحد چندگانه به هم پیوسته و انبساط پذیر می باشد. این پایه اسلوب، استدلال و صغرا کبرا چیدن های من در سکس شناسی است که در فصلهای چهار و پنج توضیح، و در برابر انتقادات از آن دفاع شده است.

<sup>2</sup> Bipolar

<sup>3</sup> (W)holistic

موضوع مهمی که باید در نظر گرفت این است که هر چند سکس شناسی به نظر خیلی ها ممکن است ساده به نظر بیاید، اما قدر مسلم اینکه موضوع به هیچ وجه چنین نیست. سکسوالیته انسان همچون طبیعت اوبسیار غامض و پیچیده است. سکسیت انسانها یکسری تشابهات کلی و عمومی با هم دارند، اما هر سکسیتی مقدار زیادی گرایشها، تمایلات و خطوط متنوع، متفاوت و منحصر بفرد هم در خود نهفته دارد. سکس شناسی از مطالعه صرف دستگاه اندامهای جنسی، دخول و وضعیت و حالت های مختلف سکس بسیار فراتر می رود، و بیشتر در باره کارکرد بیولوژیکی، غدد مختلف، روانشناسی و امثال آن می باشد. ابعاد فیزیولوژیکی، اجتماعی، فرهنگی و معنوی سکسیت هر کدام نقش مهمی در سکس شناسی ایفاء می کنند. هر فردی یک موجود انسانی منحصر به فرد و قائم بذات خویش می باشد. حتی دوقلوهای در ظاهر کاملاً مشابه هم، با یکدیگر متفاوتند. سکسیت هر شخصی شدت منحصر بفرد است و عامل رشد و شکل گیری شخصیت و دست یابی به خواسته ها و آرزوهای اوست. سکسیت هر فردی از بسیاری جهات متفاوت از سکسیت دیگری است.

مطالعه سکس شناسی اغلب کار سخت و پیچیده ای است. چون زندگی و انسانیت را بهم می آمیزد و رشته های تخصصی بسیاری را در بر می گیرد. سکس شناسی یک رشته نسبتاً جدید است و بخشی از پرسش های اساسی آن هنوز بی پاسخ مانده اند. هر چند که ما نظریه ی شناخت محکمی در دست داریم، اما با اینهمه بسیاری از فرضیه ها و مفاهیم آن مرتباً در معرض بازبینی و تغییر و تحول می باشند. رمز مطالعه موفقیت آمیز سکس شناسی آن است که صمیمانه، با دل و جان، متعهدانه و با هدف جستجوی حقیقت دنبال و پی گیری شود. در چنین حالتی، جهان درون و بیرون نیاز به آن دارند که در یک فضای مناسب و هماهنگ، به کنش و فعل و انفعال متقابل با هم رو آورند. هر چند که دو جهان همدیگر را دگرگون، و با هم به فراز و فرود می روند و مکمل و غنابخش هم می شوند اما در هم ادغام و یکی نمی شوند. رمز قوت تنش های دوقطبی سکس شناسی در امکان و فرصت لذت بری، کشف و دریافت های تازه، غنا سازی، و تعالی هر دو جهان، هم با هم و هم بصورت مجزا، می باشد.

هر چند که سکس شناسی پدیده ای است پیچیده، متنوع و اغلب تکه پاره، اما وقت آن رسیده که سکس شناسی را برای دانش جویان که آینده این رشته اند، هر چه روشن تر و قابل فهم تر کنیم. مطالعه سکس شناسی ممکن است مشکل و پیچیده باشد، اما بایستی دانش جویان را تشویق کرد که پی گیر پرسشهای سخت و مسائل پیچیده شوند و آنها را همراه با تعهد و خوشبینی دنبال کنند.

زمانی یک پروفیسور سابق زنان و زایمان در هارلم، دکتر TH. H. van de Velde نوشت: «نیاز به چنین دانشی (سکس شناسی) وجود دارد؛ درد و رنج های زیادی تحمیل گشته که خیلی بهتر می بود اگر از آنها اجتناب می شد، چه لذتهایی که طعمشان چشیده نشده و می توانستند زندگی را با صفاتر کنند.» (6) زمان زیادی از این گفته می گذرد، اما نکته اینجا است که این گفته امروزه بیش از هر زمانی صدق می کند.

دکتر «بارنابی . بی. بارات»<sup>4</sup> که در موسسه سکس شناسی در میشیگان کار می کند، چنین می گوید: «سکسوالیته منبع رشد و پیشرفت هر نوع خلاقیت، معنویت، شور و پیوندهای عاطفی است. با این وجود، اغلب اوقات، لذت جنسی کانون شرم و گناه، و هسته محرمانه ترین تضادهای درونی امان می باشد و عرصه ای است که عمیق ترین صدمه ها، آزردها و آسیب ها را از ناحیه آن چشیده ایم. بعد از فائق آمدن بر رنج دوران کودکی ام، تعهد کرده ام که به دیگران کمک کنم تا به حداکثر توان خود در سلامت جنسی، تندرستی و شادی و خشنودی دست یابند. کسانی که بخواهند از تخصص من استفاده کنند، خواهند دید که من همیشه آماده خدمت و ارائه کمک، حمایت و پشتیبانی هستم.» (7)

### 1.3 واژه «سکسولوژی» (سکس شناسی)

سکسولوژی از دو کلمه «سکس» و «اولوژی» ساخته شده است. «لوژوس» بطور دقیق، معنی لغت/واژه/ کلمه می دهد. «اولوژی» در واژه سکسولوژی خیلی راحت بدان معنا است که ما علم سکس را مطالعه می کنیم. درست همانطور که جامعه شناسی علم جامعه، و روانشناسی علم روان است، سکس شناسی هم علم سکس می باشد. این بدان معنا است که روش ما برای مطالعه سکس و سکسیت یک روش علمی است. شرط «علمی» بودن، تبعیت و پیروی از یکسری قوانین و مقررات متداول علمی می باشد. کسی نمی تواند صرفاً برداشتها و احساسات شخصی خود در باره سکس را مطرح کند و آنگاه ادعا نماید که سکس شناسی یعنی همین. برداشتن قدمهای علمی مشخصی ضروری است. برای شروع کار، انتخاب فرضیات، استدلالات، قیاس های منطقی و بکار گرفتن روش های شناخته شده علمی برای مطالعه «سکس» ضروری است. در بخش چهار و پنج به این موضوع بیشتر پرداخته شده است.

سکس شناسی دیدگاه شخصی فرد در باره سکس نیست. همینطور باورها و نظرات عامه مردم در باره سکس هم نمی باشد. سکس شناسی یک علم منسجم، همه جانبه، جهانشمول و مستقلی است که به مطالعه سکس و سکسیت انسان می پردازد. سکس شناسی موضوع مرگ و زندگی است. سکسیت انسان آنچنان بخشی از زندگی روزانه انسانی است که سزاوار جایگاه و رشته مستقل خاص خود همراه با ادارات و حوزه عمل در دانشگاهها و دیگر مؤسسات بین المللی می باشد.

<sup>4</sup> Dr Barnaby B Barratt

سکس شناسی به مطالعه سکسبیت «انسان» می پردازد و روی تولید مثل جانوران، حشرات و ... تمرکز نمی کند. با این حساب لزومی به بکار بردن سکس شناسی انسانی هم نیست. برخی مؤسسات مدارک دانشگاهی در «سکس شناسی انسانی» ارائه می دهند، مثلاً «درجه کارشناسی سکس شناسی» افزودن «انسانی» از علم بیولوژی گرفته شده و برای مشخص کردن سکسبیت انسانی از سکسبیت حیوانات می باشد. کسی نمی گوید روان شناسی انسانی یا جامعه شناسی انسانی و غیره. پس سکس شناسی (مثل روانشناسی یا جامعه شناسی) بخودی خود کافی است. ما لزومی به (Humanities) "H" در مدرک سکس شناسی نداریم. (لیسانس سکس شناسی = BS (Baccalaureus Sexologia) (ماستر، کارشناس سکس شناسی = MS (Magister Sexologia) (دکترای سکس شناسی = DS (Doctor Sexologia) این رسم معمول اغلب رشته های علوم انسانی است.

#### 1.4 نیاز به تحصیل سکس شناسی

قرن بیست و یکم از ما می طلبد که هر چه زودتر سکس شناسی را بعنوان یک رشته مستقل بنیان نهیم. سرکوب و ویکتوریایی و تسلط مردسالاری دوران خود را گذرانده و عمرشان به سر رسیده است. زنان و مردان همجنسگرا از پستوهای خود بیرون آمده اند. وقت آن رسیده و ضروری هم هست که بر اخلاق دوگانه و سردرگمی درونی و بیرونی رهبران مذهبی نور روشنگری تابیده شود. والدین، معلمان و مسئولان آموزشی هیچوقت تا این حد نگران «رواج روند رو به رشد امور جنسی جوانان» نبوده اند.

اچ.آی.وی / ایدز یک واقعیت هشدار دهنده است. خیلی ها سعی می کنند تا در حل «مشکلات جنسی» به دیگران یاری کنند، و اکثر آنها هم در تلاش های خود صادق اند؛ اما بدون آنکه آموزش و کارآموزی لازم را دیده باشند. اگر چه کار متخصصانی که از دیدگاه رشته های خود (پزشکی، روانشناسی، اجتماعی / مذهبی) سعی می کنند سکس شناسی را توضیح دهند، بخودی خود ضرری ندارد اما، چنین کاری بی شک ناکافی است و رضایتبخش نمی باشد، و طبعاً ناقص و پراکنده خواهد بود. رویکرد آنها به موضوع از زوایه منافع رشته خودشان جهت حل مشکل خاصی (مثلاً موضوع کشنده ای همچون ایدز، وی و ایدز، بچه بازی، تجاوز جنسی، بارداری ناخواسته جوانان، و یا در موضوعات مربوط به ناپایداری نعوظ، اضطراب در عمل جنسی، تحریک نشدن / یا بی میلی<sup>5</sup>، بی انزالی<sup>6</sup>، انزال / ارگاسم زودرس و غیره می باشد. بایستی بر «کل»<sup>7</sup>، و اینکه چگونه یک مسئله / موضوعی از موضوعات نامبرده به سکس شناسی بعنوان یک «کل» ربط می یابد و در تعامل با دیگر اجزاء آن قرار می گیرد، آگاه بود.

راه رسیدن به یک جامعه برخوردار از بهداشت، شادی و تندرستی جنسی همانا از مسیر دانش قابل اعتماد علمی -جهانی، و تحقیق در سکس شناسی بعنوان یک رشته علمی کامل و مستقل می باشد. فقط سکس شناسی، و نه هیچ رشته دیگری، قادر است یک سکس شناسی تمام و کمال ارائه دهد.

این امر که تعداد زیادی از صاحب منصبان، که فاقد هر نوع دانش جنسی اند و یا دانسته هایشان از مسائل جنسی بسیار محدود و ناقص می باشد، بطور روزانه تصمیمات بسیار مهمی در باره امور جنسی دیگران اتخاذ می کنند، جداً نگران کننده است. تقریباً هر فردی در هر مقامی (معلم، وکیل، قاضی دادگاه، پلیس، سیاستمدار، اولیای جامعه و یا رهبران مذهبی، دست اندرکاران و مسائل ارتباط جمعی و غیره) در انجام وظایف و مسئولیت های روزانه خود با تصمیمات مهم و فرصت بیان دیدگاهها و نظرات خود در انظار عموم حول امور جنسی روبرو می شوند. این افراد نیازمند فهم و دانش جدی پیرامون همه ابعاد سکس شناسی می باشند تا قضاوتها، انتقادات و محکومیت هایشان باعث زخم زبان، تحقیر، توهین و رنجش دیگران نشود. اغلب اوقات، زندگی شخصی این افراد (همراه با تصورات اشان از افکار عمومی) تنها منبع و معیاری است که آنها با آن اندازه می گیرند و حکم صادر می کنند. این کار اغلب افراطی است و تا حدود زیادی به دوگانگی اخلاقی آغشته می باشد.

ضمن اعتراف به اهمیت مشاغل این افراد صاحب منصب، باید آنها را تشویق و کمک کرد که به تحصیل سکس شناسی رو آورند، تا به کمک دانش و تجارب علمی، به وسعت نظر در دیدگاه و قضاوت خود نائل شوند. هر کسی که می خواهد به اجتماع خود خدمت کند، نمی تواند به این امکان (تحصیل سکس شناسی) که در خدمت رسانی به هموعانش بدرد او می خورد، بی اعتنا باشد و به آن پشت پا بزند.

فکرش را بکنید که اگر آن دسته از پزشکان، روانشناسان و کارکنان خدمات اجتماعی که اطلاعاتی از سکس شناسی دارند و از این امتیاز برخوردارند که به شادی و سلامت جنسی جامعه کمک کنند، به تحصیل عمقی و همه جانبه سکس شناسی می پرداختند، چه تأثیرات مهمی می توانستند به جا بگذارند.

<sup>5</sup> Lack of arousal and or/desire

<sup>6</sup> Anorgasm

<sup>7</sup> Whole

## 1.5 سکس...واژه ای شارژ شده همراه با دلالت های ضمنی متفاوت

واژه جادویی «سکس» در جعبه پاندورا را می گشاید. این واژه برای افراد مختلف معانی متفاوتی دارد. بار نیروی عاطفی و احساسی نهفته در واژه «سکس» واقعی است و باید جدی گرفته شود. وقتی از مردم پرسیده می شود که به نظرشان «سکس» چیست؟ آنوقت شنیدن دیدگاهها، رفتارها، برداشتها و دلالت های مختلف آنها چیز جالبی می شود. جواب های مختلف کم و بیش از این قرارند:

- چه سؤال احمقانه ای! مگه از عصر حجر آمده ای؟ هر کسی می داند که سکس چی هست. آگه تا حالا ندونستی، هیچوقت هم نخواهی فهمید.
- از سکس دیگه حالمون بهم میخوره. هر چه که می شنویم و می بینیم همه اش در باره سکسه. سکس طوری به حلق امون فشرده شده که حالمون رو بهم میزنه.
- من در باره سکس حرف نمی زنم. این به موضوع خصوصی است و ربطی به شما و دیگران ندارد.
- لازم نیست چیزی در باره سکس یاد بگیری. خود بخود و بطور طبیعی اتفاق می افته. وقتش که برسه هر کسی میفهمه که چه باید بکنه.
- سکس گناه است. این مشکل و مسئله انسان از همان دوران آدم و حوا بوده و هست.
- آگه واقعاً میخوای بدونی که سکس چی هست، کتابهای مربوط به سکس توی کتابفروشی ها را ورق بزن. هر چه در باره سکس بخوای اونجا پیدا می کنی. انواع پوزیشن ها و حالتها. حتی سکس کاماسوترا و تانتریک.
- سکس یعنی عشق و رزی به شریک زندگی.
- سکس یعنی کردن. یعنی گانیدن.

اگر کسی دیدگاهها و نظرات مردم در باره سکس را دقیق تر بررسی کند، متوجه تفاوت نظرات و برداشتها از کاربرد واژه سکس می شود.

اغلب مردم سکس را بعنوان «داشتن سکس» تلقی می کنند. آنها مفهوم سکس را به عمل سکس محدود کرده و از محدوده وسیع سکس- یا سکسیت در کل- غافلند. از محدود کردن سکس به «عمل جنسی»، «دخول جنسی»، یا «تجربه جنسی» گذشته، عده ای حتی از این هم فراتر می روند و سکس را فقط به عمل دخول خلاصه می کنند. برای این دسته از افراد، سکس زیاد طول نمی کشد- فقط آن چند دقیقه ای که دخول و خروج و انزال طول می کشد و نه بیشتر. خیلی از جوانان هم، سکس را عمل جنسی در قالب دخول آلت مردانه می فهمند، و دخول با چیزی جز آلت مردانه حمل بر «داشتن سکس» نمی شود. مثلاً دخول انگشت خود و یا دوست خود در واژن و یا حتی دخول یک ویبراتور یا دیلدو هم به معنای «داشتن سکس» تلقی نمی شود. چیزی شبیه سکس است اما خود آن نیست. گاهی جوانان اصطلاح دیگری برای سکس دخولی بکار می برند. تحقیقی در سال 1999 در ایالات متحده آمریکا بر وجود چنین تصویری از سکس صحه گذاشت. طبق نتایج تحقیقی منتشره در ژورنال پزشکی آمریکا<sup>8</sup>، دو سوم پاسخ دهندگان به پرسشنامه تحقیقاتی پاسخ داده بودند که تماس دهانی - تناسلی جزء «داشتن سکس» محسوب نمی شود، و یک پنجم پاسخ دهندگان هم معتقد بودند که دخول مقعدی به معنای «داشتن سکس» نمی باشد.

سکس همینطور درکها و استنباطها از زنانگی و مردانگی (مرد بودن یا زن بودن) را هم برملا می کند. بسیاری از افراد کلمه «سکس» را بکار می برند در صورتی که منظور آنها «جنس» (جنس) می باشد.

مشخصاً لغت «سکس» برای افراد مختلف معانی متفاوتی دارد، و برداشتها و ادراکهای ثابت و متفاوتی را با خود حمل می کند. عده ای سکس را بمعنای دخول می دانند، عده ای آن را گناه، و بعضی ها هم سکس را بعنوان لذت تعریف می کنند، باز عده ای سکس را جنس (جنس) می دانند، عده ای آن را عشق می نامند، و این لیست همچنان ادامه می یابد.

طبق گفته دکتر روث وستایمر<sup>9</sup>: «سکس، واگویی و روایت فانتزی ها، رؤیاهای، ناخودآگاه است، و به سیاست، مذهب، روانشناسی، پزشکی، ادبیات، هنر، فلسفه، تاریخ، قوم شناسی، و جامعه شناسی مربوط می شود. همچنین بخش مهمی از هر دوره ای از زندگی- از نوزادی تا کهنولت- هم می باشد.»<sup>(9)</sup> در سکس شناسی لغت «سکس» دارای معنایی جهانی(عام)، جامع و فراگیر<sup>10</sup> می باشد. بخشی از فهم و شناخت سکسیت، همانا درک و شناخت بدن خویش و چگونگی واکنش های جنسی آن می باشد. اغلب مردم وقتی که به سکس فکر می کنند، سکس دخولی را مد نظر دارند. وقتی که در خلال عشق و رزی، تن و روان دو انسان در هم می آمیزند و با هم یکی می شوند، سکس دخولی می تواند عالی و معرکه باشد و تجربه صعود به عرش اعلا را تداعی کند. از طرف دیگر، آنگاه که یکی مورد تجاوز واقع می شود، سکس دخولی می تواند منجر کننده ترین و وحشتناک ترین تجربه باشد.

<sup>8</sup> Journal of the American Medical Association

<sup>9</sup> Ruth Westheimer

<sup>10</sup> Global and inclusive meaning

دخول واژنی، دهانی و مقعدی فقط یک بعد سکسیٲ است. سکس همینطور عشق ورزیدن، لمس کردن، بوسیدن، استمناء، یا مالش آلت تناسلی جهت لذت بردن نیز هست. نکته مهم این است که در اندرون خویش احساس هوس و شهوتی بودن بکنیم و در بیرون نسبت به آنچه که احساساتمان را بر می انگیزاند، حس خوبی داشته باشیم. ما باید روی آن جنبهٔ سکسیٲ که مثبت و بهبود بخش زندگی است، تمرکز کنیم. کارل جاسپرز<sup>11</sup> زمانی گفته بود: «به نظر می رسد که زندگی و سکسیٲ متعلق به هم باشند.» (10)

سکسیٲ، هم موضوع زندگی است و هم موضوع مرگ. بسیاری از روانشناسان و فلاسفه به این مسئله پرداخته اند. در قرون گذشته بر جنبهٔ «غیر طبیعی» تاریک و مرگ زا و نابهنجار سکس آنچنان تأکید می شد که آن جنبهٔ سکسیٲ که «طبیعی»، سالم و تعالی بخش زندگی است، مورد غفلت، بی توجهی و سهل انگاری قرار می گرفت. علوم پزشکی، روانشناسی، جامعه شناسی و حقوق تا حدود زیادی کماکان تحت تسلط گفتمان اختلال، بیماری، نابهنجاری (پاتولوژی) و «غیر طبیعی» هستند و نیازمند گفتمان تازه ای برای رسیدن به یک دیدگاه متعادل حول سکسیٲ می باشند؛ طوری که سکسیٲ مقدماتاً نه موضوع مرگ بلکه موضوع زندگی شود. نوشتن و تاکید بیش از حد لزوم پیرامون جنبه منفی سکسیٲ، منفی نگری را دامن می زند. این بدان معنا نیست که ما واقعگرا نیستیم، جنبهٔ تاریک سکسیٲ واقعیت ترسناکی است ولی باید به شیوه ای مناسب – با رویکرد درمان و شفا بخشی همراه با بهبود کیفیت شادی، سلامت و خیر و رفاه به مصاف آن رفت. سکسیٲ ما هدیه ای است با ارزش و شگرف که با عشق، لذت، خوشی، هیجان، سلامتی، شادی، تندرستی و خود زندگی عجین شده است. همانطور که در فصلهای بعدی خواهد آمد، سکسیٲ ما- بعنوان موضوع زندگی- تنها موضوع تولید مثل نیست بلکه موضوع شادی، تفریح<sup>12</sup> و رابطه و تعامل هم هست.

## 1.6 سکسیٲ

### 1.6.1 سکسیٲ کل وجود انسانی ما را شامل می شود

سکسیٲ برگردان تمام عبار کیستی ما بعنوان انسان می باشد، و همهٔ وجود فیزیکی، روانی-قصیدتی<sup>13</sup>، فرهنگی، اجتماعی، معنوی، رشدی و کارکردی ما را در بر می گیرد. سکسیٲ راهی است که ما به کمک آن خود را مرد یا زن می دانیم. سکسیٲ همینطور نوع و چگونگی ارتباط ما با دیگران را مشخص می کند، و این شامل رفتارهایی که به رشد و غنای شخصیت و افزایش عشق و عاطفه بین انسانها می انجامند نیز می شود. سکسیٲ همه انسان بودن ما را، ریشه و گذشته ما را تعیین می کند و نقش بزرگی در زمان حال امان دارد.

### 1.6.2 سکسیٲ شروع زندگی است

در عمل، زندگی با مفاربت و دخول جنسی شروع می شود. سکسیٲ پدیده ای حیات بخش است. علت وجود من همانا تعامل بین اسپرمهای قوی و محکم پدرم با تخمک های نازنین و مهربان مادرم می باشد. سکس سرچشمه و سرآغاز زندگی بشری است و ستون فقرات وجود و هستی فردی خود ماست. بین نگاه مثبت به زندگی و نگاه مثبت به سکس رابطه ای برقرار است. کسانی که با وجود خویش مشکل دارند، اغلب اوقات نسبت به سکس هم رویکردی منفی دارند. آنها از وجود خود بر روی زمین ناراضی اند. سکس و زندگی از هم جدایی ناپذیرند. اگر زندگی را دوست داری از سکس هم خوشت می آید و بلعکس.

### 1.6.3 تولید مثل

سکسیٲ راهی است که ما با آن تولید مثل می کنیم، و زنجیره ای است که نسل ها را به هم متصل می کند. سکسیٲ؛ دیروز و امروز و فردای ما را به هم پیوند می زند. آیندهٔ ما و فرزندان و نوادگانمان به آن وابسته است. سکسیٲ از نسلی به نسلی منتقل می شود. بهمین دلیل، سکسیٲ تنها ملک و مسئله خصوصی و شخصی نیست، بلکه عمومی هم است. گذشته، حال و آیندهٔ سکسیٲ انسان بشدت به خود جامعه بستگی دارد. سکسیٲ هدیه ای است که از والدینمان به ما رسیده و ما هم باید این هدیه را به نسل های بعدی تحویل دهیم.

### 1.6.4 خوشی و تفریح و نشاط

سکسیٲ تنها برای زندگی بخشیدن و تولید مثل نیست، بلکه برای خوشی، تفریح و نشاط هم هست. برای دلپذیر کردن لحظه ها، لذت دهی و لذت بری، عشقبازی، و کشف و تجربهٔ شورانگیزترین و مفرح ترین جوشش هیجانانگیز روانی و فیزیکی – همراه با غایت نهایی، ارگاسم، می باشد. من می شود ما و دوباره برمی گردد به من. حتی بدون ارگاسم هم، کل معاشقه (باصطلاح تحریک و پیشنوازش، دخول و پسنوازش) باید بزرگترین سور و بزم زندگی امان باشد. همه چیز برایت مهیا است که عیش کنی و خود و شریک جنسی ات را تعالی بخشی و خلسه ای که تمام وجودت (تن، جان و روانت) را فرا می گیرد تجربه کنی.

<sup>11</sup> Karl jaspers

<sup>12</sup> Recreation

<sup>13</sup> Psych-intentional



### 1.6.5 رابطه و تعامل<sup>14</sup>

سکسیت اهداف بی غل و آمیغی همراه با سه پاداش بزرگ - فرزندان، لذت جنسی، و عشق و صمیمیت و همدمی با خود و دیگری به همراه دارد. تولید فرزند تنها هدف سکسیت نیست، بلکه بهرمندی از آن بعنوان بزم و سفره اروتیک زندگی، لذت بری، شور و سرمستی نیز هست. اما سکسیت از این هم فراتر می رود. برای جشن گرفتن و ابراز و بیان ژرف ترین رابطه و همدمی بین دو انسانی که به هم عشق می ورزند، سکسیت هنرمندانه ترین وسیله است. بهمین دلیل هم، سکسیت تمام و کمال در یک رابطه معنی دار به بهترین شکل نمود پیدا می کند. بنابراین، یگانگی معنوی- جنسی شکل می گیرد که همه لذتهای فیزیکی و عمیق ترین احساسات ما را به اوج می رساند و ما جاودانگی را تجربه می کنیم.

مشکل عمده امروز این است که بر دو بعد رابطه و تولید مثل سکسیت تأکید می شود و جنبه لذت و خوشی آن نادیده، انکار و نفی می گردد. حتی «کاپلان و سادوک»<sup>15</sup> هم در اینمورد مقصرند. آنها فقط رابطه و تولید مثل را برسمیت می شناسند: «بزرگترین کارکرد رفتار جنسی بشر کمک به ایجاد رابطه، برقراری و بهبود عشق بین دو فرد، و تولید مثل می باشد.»

(11)

چیزی در باره بعد مهم و سالم خوشی و لذت دهی سکسیت بشر گفته نشده است. حتی از زاویه دید مسیحیت، در کتاب عهد عتیق (کتاب آفرینش) هم بطور ضمنی بر اهمیت نشاط و لذت جنسی بشری اشاره شده است. در کتاب آفرینش 1:27، خداوند سکسیت را بعنوان نهاد بشریت خلق کرد: «مرد و زن» کتاب آفرینش 2:24، هم مدل رابطه بین زن و مرد را و هم رابطه جنسی و اتحاد و یگانگی آنها را توضیح میدهد.

در حالی که در آیه 1:27 کتاب آفرینش تولید مثل وجه غالب است اما در آیه 2:24 وجه رابطه و خوشی و نشاط (نهفته در سکسیت) برجسته تر می باشد: خداوند خلقت خود از مرد و زن بعنوان موجودات جنسی را «عالی» توصیف نمود. ابعاد و اجزاء سکسیت ما از این قرارند:

- هورمونهای درونی و اندامهای جنسی بیرونی
- نیازها و امیال تولید مثلی، خوشی و لذت، تعامل و برقراری رابطه
- همه خوشی و لذتهای حاصله از راه ذکر، بیضه، کلیتوریس، واژن، دهان، مقعد و غیره
- و فانتزی ها و شهوت های ذهنی خصوصی امان.

در یک کلام، کل سکسیت و شهوانیت، بخرنجی و پیچیدگی مردانگی و همچنین بخرنجی و پیچیدگی زنانگی، همه و همه در کلام خداوند (بعد از خلقت زن و مرد) حضور دارند و «عالی» توصیف شده اند. (12)

میلتون دایموند<sup>16</sup> پرفسور آناتومی و بیولوژی باروری در هاوایی تأکید می کند که «در اکثر فعالیت های جنسی، بچه دار شدن مهمترین هدف نمی باشد، و نفس خود تحریکی فرد از گهواره تا گور گواه بر آن است که برای لذت بری جنسی، حضور شریک جنسی همیشه الزامی نیست.... سکس لذت می دهد.... سکس فشار و تنش ها را آزاد می کند» (13)

سکسیت برگردان کامل موجودیت انسانی ماست و کل رشد فیزیکی، روانی و معنوی ما را در بر می گیرد. سکسیت راهی است که ما با کمک آن خود را مرد یا زن می دانیم، و رفتارهایی که به تعالی شخصیت امان می انجامند و عشق و عاطفه بین دو انسان را تعالی می بخشند.

درکها و استنباطهای ما، رفتارهای ما، احساسات ما و مجموعه حواس های ما، همه و همه نقش بزرگی در سکسیت ما دارند. و این شامل تفکر ما در مورد «درست» (ترجیحاً خوب)، و «نادرست» (ترجیحاً بد)، و درباره سکسیت خود و دیگران نیز می شود. و باز شامل این هم می شود که خویشن خویش و هویت جنسی خویش را بشناسیم و بر اینکه ما بعنوان موجود جنسی چی هستیم و کی هستیم، آگاهی یابیم. و این نیز هست که ما با گرایش جنسی خود احساس راحتی و آرامش کنیم.

<sup>14</sup> Relationship

<sup>15</sup> Kaplan & Sadock

<sup>16</sup> Milton Daimond

[1] Michel Foucault distinguished between two paradigms (the East) and (the West) for dealing with sex. The erotic arts (ars erotica) and the science of sex (scientia sexualis). As I put it in the rest of this book, Sexology as a science is both simultaneously (scientia ars erotica et scientia sexualis). Foucault's main "poles" (my word) for sexology is between "power and pleasure".

Foucault Michel. 1978. The History of sexuality Vol. 1. New York: Random House. pp 54-57.

[2] Alfred Kinsey and others often emphasized human sexual behaviour at the cost of human loving. Eric Berne, Erich Fromm, Masters and Johnson and many others integrated love and sex.

Berne Eric. 1970. Sex in Human Loving. New York. Simon & Schuster.

Fromm Erich. 1989. The Art of Loving. New York. Harper & Row.

Masters W H, Johnson V E & Kolodny R C. 1982, 1992. Sex and Human Loving London: Papermac.

[3] Erich Fromm wrote about "The Pathology of Normalcy".

Fromm Erich. 1979. The Sane Society. London. Routledge & Kegan.

[4] See the need for using the word "(W)holistic" explained in Chapters 4 and 5 rather than the words "wholistic" or "holistic".

[5] Russell Bertrand. 1976. Marriage and Morals. London: Unwin. p. 184.

[6] Van de Velde Th. H. 1926, 1954 Ideal Marriage. London: Heinemann Medical Books. p. xxi.

[7] On his web site [www.MWSexual.com](http://www.MWSexual.com)

[8] Sanders S A & Reinisch J M. January 20, 1999. Would You Say You "Had Sex" If...? Journal of the American Medical Association. pp. 275-277,281.

[9] Westheimer Ruth. 1991. All in a Lifetime. London: Mac Donald & Co. p. 212.

[10] Jaspers Karl. 1963. General Psychopathology. Manchester: Univ. Press. p. 624.

[11] Kaplan H I, Sadock B J & Grebb J A. 1994. Synopsis of Psychiatry 7<sup>th</sup> Edition. Baltimore: Williams & Wilken. p. 674.

[12] Lemmer Johann 2005. Identity and Sexual Identity. Pretoria: Sexology SA.

[13] Diamond Milton. 1984. The World of Sexual Behaviour: Sexwatching. Johannesburg: Flower Press. p. 11.

## **فصل دوم: هویت جنسی**

### **2.1 هویت جنسی چیست؟**

هویت جنسی عنصر مهمی از هویت کلی فرد است و از آن تفکیک ناپذیرمی باشد؛ یعنی جزئی جدایی ناپذیر از کل وجود و بود و نبود فرد است. هویت جنسی، کیستی و چیستی فرد بعنوان یک موجود زنده و دائماً متحرک، در گذشته، حال و آینده است. «هستی و زمان» مارتین هایدگر (فیلسوف آلمانی) را در نظر بگیرید. توضیحات این بخش درباره هویت جنسی خلاصه ای است از دومین بخش کتابم به اسم «هویت و هویت جنسی» (1)

تا آنجا که به اصطلاحات و واژه‌ها در رابطه با هویت جنسی مربوط می‌شود، ناهمخوانی‌ها و آشفتگی‌های زیادی در بین رشته‌های مختلف، و حتی در درون هرکدام از رشته‌ها دیده می‌شود. همه اینها به معناشناسی بر می‌گردد. هویت جنسی بیش از گرایش جنسی و بیش از هویت جنسیتی (جندری) است. هویت جندری بخش مهمی از هویت جنسی است. هنگام صحبت از زنانگی و مردانگی، توجه به تمایز بین سه درک، برداشت و استنباط مختلف، مهم می‌باشد، یعنی:

- شیوه‌ای که علم، زنانگی و مردانگی را تعریف می‌کند
- شیوه‌ای که جامعه زنانگی و مردانگی را تعریف می‌کند
- درک و استنباط خود فرد از مرد یا زن بودن.

جندر = نقش جنسیتی؛ آن دسته از خصوصیات و رفتارهایی که فرد در بطن بافت‌های فرهنگی و کلیشه‌های سکسی / جنسی جامعه - تعریف جامعه از مرد / زن و محدوده رفتار، پوشش و خصوصیتی که جامعه برای مرد / زن مناسب می‌داند - را فرا می‌گیرد و آنها را درونی می‌کند.

## 2.2 انسان بودن: زن و مرد

امروزه امر خطیر این است که ما در وهله اول، در همه جنبه‌ها، فارغ از زن یا مرد بودن، به خود بعنوان انسانهایی برابر حقوق بنگریم. ما قبل از هر چیز بشر هستیم. پس انسان بودنمان مقدم بر زن یا مرد بودنمان می‌باشد. با اینهمه اغلب شنیده می‌شود که «این خصیصه همه مردان است» و یا «همه زنان اینگونه اند». بخش اعظم راهنمایی‌های جنسی موجود شامل توضیحات پیرامون «تفاوت‌های اساسی» بین زنان و مردان، و نسخه‌هایی برای چگونگی مواجهه با این تفاوتها، می‌شود. سریال «جان‌گری» به اسم مردان مریخی و زنان ونوسی از همان زمان انتشار کتاب در سال 1992 فروش بسیار خوبی داشته است. سریال از روی کتابی به همین نام ساخته شده است. امروزه حتی بازیهای مریخی - ونوسی و کانال تلویزیونی مریخ و ونوس و کتابهای زیادی به نامهای مشابهی وجود دارند. بیهوده نیست که خیلی از مردم کار جان‌گری را سودمند می‌دانند.

کات البوری<sup>17</sup> همه اینها را تا حدودی «در دسرها» می‌داند. او با اشاره به کتاب ذکر شده، می‌نویسد: «فرض و تصور عجیب اینکه همه مردها یکی دانسته می‌شوند، همه زنها مثل هم، و همه زنها با همه مردها (جنس) مقابل هستند. هر چند که زنها و مردها 100 درصد یکی نیستند، ولی مسلماً بطور صد در صد با هم متفاوت نمی‌باشند. هر مردی با همه مردان دیگر فرق دارد، و هر زنی با همه زنان دیگر فرق دارد.» (2)

همانطور که ایو سجویک<sup>18</sup> اشاره می‌کند: زنان و مردان ابتدا «جنس مخالف» هم نیستند بلکه آنها در نوع بشر «موازی» یکدیگر می‌باشند. در قرن بیست و یکم، علم بیشتر روی بشر بودن تمرکز می‌کند و انسان را مرکز توجه قرار می‌دهد و نه روی زن یا مرد بودن. تشابهات بین زنان با مردان خیلی بیشتر از تفاوت‌های بین آنان است. مسئله مهم در این وسط تفاوت جندری بین زن و مرد نیست، بلکه تفاوت بین افراد مختلف دارای شخصیت‌های متفاوت می‌باشد. مسلم است که تفاوت‌هایی بین زنان و مردان وجود دارند، اما، تشابهات بین آنها بسیار بیشترند بخصوص در موضوع سکسیت!

بری مک‌کارتی<sup>19</sup>، سکس‌شناس، می‌گوید: «خیلی از مباحث و نوشته‌های مربوط به نقش‌های زن-مرد ایدئولوژی زده، اخلاق زده، و / یا بی‌شده احساساتی هستند. در نتیجه، حرارت زیاد تولید می‌کنند اما نور کم.» طبق گفته مک‌کارتی: «در بیست سال گذشته مقدار زیادی تحقیقات علمی در باره تفاوتها و تشابهات زنان و مردان در شماری از عرصه‌ها - قدرت فیزیکی، قدرت عقلانی و استدلالی، صفات رفتاری، بنیة بهداشتی و سلامتی، چرخه پاسخدهی دهی جنسی، واکنش‌های احساسی و هیجانی، و خصیصه و منش تعامل با دیگری- صورت گرفته اند. نتایج بیطرفانه این تحقیقات انکار ناشدنی است. عبارتی دیگر، در همه عرصه‌های گفته شده، و از جمله در عرصه پاسخدهی جنسی، تشابهات بین زنان و مردان بسیار بیشتر از تفاوت‌های بین آنان می‌باشد. مراحل میل و هوس<sup>20</sup> تحریک و برانگیختگی<sup>21</sup>، ارگاسم، و ارضاء روانی و عاطفی، هم به زنان و هم به مردان دست می‌دهند. فرایند روانی مثبت شوق و ذوق، فرایند فیزیولوژیکی تحریک و برانگیختگی، پرخون شدن و انقباض و انبساط اندام‌های جنسی، حرکات ریتمیک و موزون هنگام ارگاسم و پروسه آرامش بعد از ارگاسم هم برای زنان و هم برای مردان اتفاق می‌افتد. مسلماً تفاوت‌هایی وجود دارند اما، تشابهات و همانندی‌های - فیزیکی، روانی و احساسی- خیلی بیشتر از تفاوتها می‌باشند.» (3)

## 2.3 تمایزات و ناهمسانی‌های جندری (در مرحله جنینی)

ناهمسانی‌های جندری<sup>22</sup> اغلب بشکل علمی توضیح داده شده اند اما بطور نسنجیده و با بی‌دقتی

<sup>17</sup> Cath Albury

<sup>18</sup> Eve Sedgwick

<sup>19</sup> Bary Mccarthy

<sup>20</sup> Desire

<sup>21</sup> Excitement

<sup>22</sup> Gender differentiation

ناهمسانی های جنسی<sup>23</sup> نامیده شده اند. (4) واژه «جندر» واضح تر و مشخص تر از مفهوم سرجمع و کلی «جنسی» می باشد. اولین تفاوت و ناهمسانی / ناهمگونی، موقع لقاح از طریق جنس کروموزومی حادث می شود. هنگامی که کروموزومهای جنسی پدر و مادر به هم می پیوندند؛ یا یک نطفه نر (کروموزومهای ایکس - وای)<sup>24</sup>، و یا یک نطفه ماده (کروموزومهای ایکس - ایکس)<sup>25</sup> منعقد می شود. (در شماره 4 فصلنامه جنسیت و جامعه که یک دوره کامل آموزش آناتومی و فیزیولوژی جنسیت بشری است، در اینباره توضیحات کامل آورده شده است. م)

در هر دو حالت (چه کروموزومهای ایکس-ایکس با هم منعقد شده باشند و چه کروموزومهای ایکس-وای)، بهرحال نطفه منعقد شده تا حدود چهل روز دقیقاً به یک روش رشد می کند. در طی این دوره، در هر دو جنس، غدد همسان/مشابه رشد می کنند. (شامل غددی که سلولهای تولید مثلی در آنها شکل گرفته و رها می شوند.) جنس ژنتیکی یا کروموزومی (یعنی نر یا ماده بودن ژنتیکی / کروموزومی نطفه، عبارتی نر یا ماده بودن نطفه بر اساس نوع کروموزومهای منعقد با هم) بعداً باعث می شود که بافت های همسان به بافت های ناهمسان / متفاوت (بیضه یا تخمدان) فرارویند.

بنابراین، شکل گیری و رشد اندامهای جنسی بیرونی در خلال دوران جنینی در دو مرحله اتفاق می افتد: اول مرحله همسانی یعنی مرحله انعقاد نطفه، که برای هر دو جنس دقیقاً یکی است و بعد، مرحله ناهمسانی، که مسیر و سمت و سوی رشد آن به نوع کروموزوم جنسی موجود در نطفه، یعنی دو کروموزوم ایکس و یا یک کروموزوم ایکس و یک کروموزوم وای، بستگی دارد. ظاهر شدن بیضه ها اساساً به حضور کروموزوم «وای» بستگی دارد، که موجب فرارویش بافت های همسان به بافت های غیر همسان یعنی بیضه ها می شود و اگر کروموزوم «وای» نباشد، تخمدان رشد می کند.

### 2.3.1 مرحله اول- سیستم جنسی همسان (غیر متمایز)

همه جنین ها از سیستم جنسی همسان (مشابه) برخوردارند. یعنی سیستمی که از همه ساخت و ترکیبات مورد نیاز برای رشد و نمو به سمت مذکر یا مؤنث شدن بهرمنند می باشد. در این مرحله، بافت ها با هم تفاوتی ندارند و از هر دو مؤلفه های مذکر و مؤنث برخوردار می باشند. جهت گیری اولیه به سمت یک جنس خاص (نوع کروموزومهای نطفه)، بعداً مقدمه چیرگی و تسلط مؤلفه ای، و ضعف و زائل شدن مؤلفه دیگر، می شود.

ساختارها و مؤلفه های اصلی این بافت های سیستم جنسی همسان که گفته شد، سه تا می باشند؛ مجاری کلیه جنینی به نام رباط های ولفیان<sup>26</sup>، رباط / مجاری مولریان<sup>27</sup> (که در ادامه رشد خود از جمله لوله های فالوپ و رحم و یا کیسهچه پروستات را می سازد) و، انحاء ادراری - تناسلی<sup>28</sup> که بخشی از اندامهای جنسی و ادراری زن و مرد از آن نشأت می گیرند. این بافت های همسان در هفته های پنجم و ششم رشد روبان (جنین) ظاهر می شوند. به محض قاطع شدن ظهور تخمدان و یا بیضه ها، همینها بعداً رشد کاراکنرهای جنسی بعدی فرد را تعیین می کنند.

### 2.3.2 مرحله دوم- دگرپسی و فرارویی به سیستم جنسی ناهمسان (متمایز)

#### الف) اندامهای جنسی داخلی

در هفته هفتم آبستنی، بسته به اینکه روبان (جنین) دارای کروموزومهای مذکر (ایکس-وای) و یا مؤنث (ایکس ایکس) باشد، هر کدام از بافتها، مشخصه های بیضه ها و یا تخمدان را بخود می گیرند. اگر آنها به دو بیضه فرارویند، آنوقت همراه با فرود آمدن به قسمت پائینتر، اندازه بافتی آنها بزرگتر می شود. برای رشد صفات و مشخصات جنس مذکر، وجود بیضه ها و عملکرد هورمونهای آنها ضروری است. بیضه ها بعداً، در حدود هشت ماهگی، حفره شکمی را رها کرده و بسمت خاگیوش (کیسه بیضه ها) نزول می کنند. اگر بافتها به سمت تشکیل بیضه رو آورند، رباط های ولفیان به کمک هورمونهای مترشح از بیضه های جنینی، به سیستمی از مجاری نرینه یعنی، روخاک یا همان اپیدیدیمیس<sup>29</sup> (لوله مارپیچی شده بشکل یک برجستگی کوچک و تخم مرغی شکل که روی سطح فرازین و پشتی بیضه قرار دارد و بیضه را به مجرای منی متصل می کند. م)، مجرای منی<sup>30</sup>، کیسه های منی<sup>31</sup> و مجرای انزال<sup>32</sup> فرارویند. در مقابل، مجاری مولریان شروع به محو شدن می کنند.

<sup>23</sup> Sexual differentiation

<sup>24</sup> XY

<sup>25</sup> XX

<sup>26</sup> Wolffian ducts

<sup>27</sup> Müllerian ducts

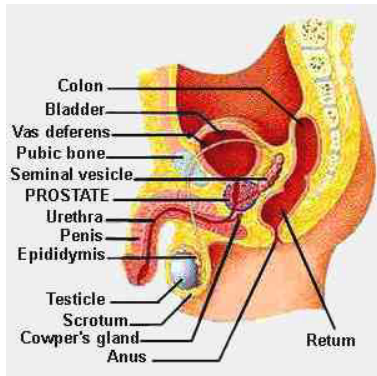
<sup>28</sup> Urogenital Sinus

<sup>29</sup> Epididymis

<sup>30</sup> Vasa deferentia

<sup>31</sup> Vesicles

<sup>32</sup> Ejaculatory duct



اما اگر عکس قضیه فوق اتفاق بیفتد یعنی اگر بافتها به سمت تخمدان شدن رو نهند (حدوداً در هفته هشتم)، آنوقت سیستم مجاری مولریان، لوله های رحمی<sup>33</sup>، رحم، و بخش اعظم واژن را می سازند. در مقابل، مجاری ولفیان به همان حالت اولیه و مقدماتی خود باقی می مانند.

### ب) اندام های جنسی بیرونی

در حوالی ماه سوم بارداری، رشد اندامهای جنسی بیرونی، زمینه ظهور مشخصات و خصیصه های نرینگی یا مادینگی را فراهم میکنند. تمایزات اندامهای جنسی بیرونی مذکر توسط هورمون اندروژن در بیضه های جنین مشخص می شوند. هر چند که ناهمسانی جندری در هفته هشتم بارداری اتفاق می افتد اما مدتی طول می کشد، یعنی در سه ماهگی بارداری است که رشد بیرونی اندامهای جنسی حضور مشخصه های نرینگی یا مادینگی را فراهم می کنند

### 2.3.3 تمایز و ناهمسانی جنسی – نتیجه گیری:

- تمایزات و ناهمسانی های جنسی از این قرارند:
- شکل گیری و ترکیب ژنتیکی کروموزوم های «ایکس-ایکس» و یا «ایکس-وای» با هم در همان لحظه لقاح.
  - تمایز بین تخمدان و بیضه ها در بافتهای غددی تحت هدایت کروموزومها.
  - در صورت حضور اندروژن و مواد بازدارنده مولریان (که هردو توسط بیضه های جنین تولید می شوند)، مجاری مولریان (مؤنث) محور، و مجاری ولفیان (مذکر) رشد و دستگاه تناسلی و اندامهای جنسی مذکر را می سازند.
  - در صورت غیاب اندروژن، مجاری مولریان رشد و دستگاه تناسلی و اندام های جنسی مؤنث را می سازند.
  - بسته به حضور و یا غیاب اندروژن، غده هیپوتالاموس محرک غده هیپوفیز می شود تا هورمونهای روال چرخه ای (مؤنث) و یا غیر چرخه ای (مذکر) را تولید کند. ظاهراً هیپوتالاموس، در یک مرحله ای، پیشاپیش به شکلی بوسیله حضور و یا غیاب اندروژن طوری تنظیم می شود که بعدها قادر می گردد هم با چرخه قاعدگی زنانه و هم با چرخه هورمونی مردانه، هر کدام لازم شود، خود را تطبیق می دهد.

### 2.4 تعریف و تبیین جندر (جنس)

دختر است (اعلام عمومی پزشکی-اجتماعی)  
 «تبیین جنسی/جندری» دقیقاً همان چیزی است که خود لغات می گویند. یعنی جنس / جندر را بعنوان مذکر یا مؤنث تعریف می کند. وقتی نوزاد زاده می شود، جامعه (پزشکان، پرستاران، والدین، خانواده، خواهرها و برادرها، دوستان خانواده و...) بر اساس اندامهای جنسی بیرونی نوزاد (گاهی هم قبل از تولد و بر اساس نتایج سونوگرافی) جندر او را مشخص می کنند. این کار عمدتاً بر اصل و اساس مشاهده اندامهای جنسی (بخصوص ذکر و واژن) استوار است و باعث می شود که افراد تصمیم گرفته و اعلام می کنند که «دختر است» و یا «پسر است». بنا بر این، تعریف و تبیین جندر، تعریف و مشخص کردن اجتماعی-پزشکی جندر (جنس) انسانی بعنوان مذکر یا مؤنث می باشد که عمدتاً بر مبنای مشاهده اندامهای جنسی بیرونی استوار است.

### 2.5 هویت جنسیتی/جندری<sup>34</sup>

من یک دختر هستم (هستی وجود)  
 هویت/شناسنامه جنسیتی همان برداشت و تفکرشخص در باره خود بعنوان مؤنث یا مذکر بودن می باشد. از همان مراحل اولیه شیرخوارگی، طفل، حسی را تجربه می کند که به او می گوید «من پسر هستم» و یا «من دختر هستم». هورمونها و جنس ژنتیکی در شکل گیری چنین تصویری از خود نقش دارند، اما محیط روانی-اجتماعی مهمترین نقش و تأثیر در هویت جندری نوزاد، یعنی نگاه او به خود بعنوان پسر یا دختر را دارا می باشد. در این رابطه، افراد پیرامون کودک بیشترین نقش ها را دارا می باشند، بعنوان مثال ارتباط زبانی و غیر زبانی، رفتار و برخوردها.  
 ماسترز و جانسون می نویسند: «... هویت جنسیتی فرد (یک حس شخصی از مذکر یا مؤنث بودن خود) در درجه اول توسط نیروهای روانی شکل داده می شود. برخوردهای جنسی اولیه ما - که اغلب تا بزرگسالی در ما باقی می مانند- عمدتاً بر مبنای آنچه که والدین، دوستان و معلمان در باره مفهوم و هدف سکس به ما می گویند یا نشان می دهند، شکل می گیرند.»  
 حتی این امکان هم وجود دارد که کودکی با اندامهای جنسی نرینه به خود بعنوان یک دختر نگاه کند و برعکس کودکی با اندام های جنسی مادینه، به خود بعنوان پسر نگاه کند. هویت جنسیتی/جندری نباید با نقش جنسیتی/جندری<sup>35</sup> یا ارجحیت های جنسی<sup>36</sup>

<sup>33</sup> Fallopian tubes

<sup>34</sup> Gender Identification

<sup>35</sup> Gender role

کودک یکی گرفته شود. (نقش جندری در زیر مورد بحث قرار می گیرد. در مورد ارجحیت های جنسی به مبحث گرایش جنسی در زیر مراجعه شود.)

شناسنامه/هویت جندری، خیلی ساده، یعنی برداشت کودک از خود بعنوان دختر و یا پسر، فارغ از دارا بودن این یا آن اندام جنسی. عبارتی، یعنی اینکه کودک بدون توجه به اندامهای جنسی اش، خود را دختر یا پسر بداند. در اغلب اوقات، کودک از هویت جنسیتی/جندری خود مطمئن است و در آن شک و تردیدی ندارد: «من دخترم.» و یا «من پسرم.» ولی، چنانچه کودکی در مورد هویت جندری واقعی خود تا حدودی گیج و نامطمئن باشد، آنوقت ممکن است یک بحران هویت جنسیتی پیش آید. این موضوع زمانی اتفاق می افتد که بین تبیین و تعریف جنس کودک (که در فوق بدان اشاره شد) از یک طرف و هویت جنسیتی خود طفل از طرف دیگر، نوعی تعارض و مغایرت بوجود بیاید. یعنی زمانی که اطرافیان و جامعه جنس بخصوصی را برای کودک تعریف و تبیین می کنند و او عکس آن را احساس می کند. دلیل دیگر بروز بحران هویت جنسیتی ممکن است زمانی اتفاق بیفتد که بین تبیین و تعریف جنس کودک (که در فوق بدان اشاره شد) از یک طرف و نقش جنسیتی (که در زیر می آید) از طرف دیگر نوعی تعارض و ناهماهنگی وجود داشته باشد.

هویت جنسیتی/جندری، آنطور که در ظاهر بنظر می رسد ساده نیست بلکه مسئله بسیار غامض و پیچیده ای است.

## 2.6 نقش جنسیتی/جندری

من رفتار دخترانه دارم (تعریف جامعه از دختر – اجتماع کرداری)  
نقش جنسیتی به رفتار و برخوردهای جنسیتی مربوط می شود. در اغلب جوامع نقش های جنسیتی/جندری تأثیر شدیدی بر رفتارهای جنسی دارند. (6) این امکان وجود دارد که فرد خود را یک پسر بداند اما نقش اجتماعی دخترانه را بپذیرد و مثل یک دختر رفتار کند و نه مثل بقیه پسرها. بطور مثال: پسری که عروسک بازی و کیک پزی کند؛ کاری که اغلب دختران در جامعه انجام می دهند. چنین فردی نقش جنسیتی/جندری دخترانه را تقبل کرده هر چند که پیشاپیش خود را پسر می داند (/هویت/شناسنامه جنسیتی). این هویت رفتاری ممکن است آنچنان قوی باشد که دیگران فکر کنند این کودک یک دختر است بخصوص اگر موهای بلند و لباس دخترانه بپوشد. این همان نقش جنسیتی است که فرد در جامعه مشخص خود بعهده می گیرد و اجرا می کند.

## 2.7 جندر جانبی<sup>37</sup>

جندر جانبی بیشتر به صفات و خصلت های شخصیتی مربوط است که بعنوان بیشتر ماسکولین یا فمینین درک می شود. جندر جانبی فرد در روانشناسی تحلیلی «کارل یونگ» در رابطه با آنیما و انیماس آورده شده است. (7) ما همه تا حدودی هر دو صفات و خصیصه های مردانه و زنانه را در وجود خود داریم. افراد اغلب می گویند: «من با جنبه یا بخش زنانه وجودم (دروم) در ارتباطم.» و یا «من با جنبه یا بخش مردانه وجودم در ارتباطم.» فارغ از مذکر یا مؤنث بودن ما، لازمه شناخت خویشتن خویش همانا در تماس و ارتباط بودن با جنبه و سویه های مردانه و زنانه در وجود خود می باشد.

## 2.8 گرایش جنسی

دگرجنسگر<sup>38</sup>، همجنس گرا<sup>39</sup>، امبی گرا / دوجنس گرا<sup>40</sup> و آسکشوال<sup>41</sup>  
تفکیک بین هویت جنسی و گرایش جنسی، یعنی از هم باز شناختن و یکی نداشتن آنها بسیار مهم است. عبارتی هویت جنسی و گرایش جنسی یکی نیستند. در سکس شناسی، هویت جنسی دارای مفهوم وسیعی است. هویت جنسی از ترکیب دو لغت هویت و جنسی تشکیل شده است، و هر دو لغت فراگیر و جامع می باشند. موضوع کل این کتاب جنسی/سکسی است. هویت ما یعنی کیستی و چیستی ما (من کی هستیم و چی هستیم) می باشد، اینکه خود را چگونه می بینیم و چه برداشت و تصویری از خود داریم و دیگران ما را چگونه می بینند و چه تصور و برداشتی از ما دارند.

بدون شک، روانپزشکی (با درکی که در خلاصه روانپزشکی بسیار عالی کاپلان و سادوک آمده) در رابطه با هویت جنسی دارای درک و استنباط بسیار تنگ و محدودی است که آن را به هویت/شناسنامه جنسیتی/جندری محدود می کند. (8) اینکه واژه جامع و فراگیر «جنسی» (سکسوال) برای یک مفهوم مشخصی همچون هویت جندری مورد استفاده قرار گیرد، معنایی جز بی توجهی و سهل انگاری ندارد.

خوشبختانه، اکثر دانشمندان در مورد مفهوم گرایش جنسی با هم توافق دارند. در سکس شناسی، گرایش جنسی بخشی (زیر مجموعه ای) از هویت جنسی ماست. این موضوع در مورد ناهمسانی جندری، تعریف و تبیین جندری، هویت جندری، نقش جندری و جندر جانبی هم صدق می کند. یعنی همه اینها اجزا و زیر مجموعه هایی از هویت جنسی ما می باشند. هویت جنسی ما شامل همه اینها و خیلی بیشتر از آن هم می باشد!

<sup>36</sup> Sexual preferences

<sup>37</sup> Gender Side

<sup>38</sup> Hetrosexual

<sup>39</sup> Homosexual

<sup>40</sup> Ambisexual / Bisexual

<sup>41</sup> Asexual

گرایش جنسی موضوع جذب و کشش جنسی فرد به سمت فرد دیگر می باشد. گرایش جنسی یعنی اینکه کدام جنس، فرد را از جهت جنسی تحریک می کند - جنس مذکر یا جنس مؤنث، هر دو جنس مذکر و مؤنث یا هیچکدام. باید بخاطر داشت که گرایش جنسی به اراده و تصمیم فرد بستگی ندارد. غیر ممکن است که گرایش جنسی فرد را مثل یک کلید برق روشن و خاموش کرد. گرایش جنسی از همان ابتدای زندگی در اعماق وجود و هستی فرد حک شده است، و تغییر گرایش جنسی فرد (حداقل آن اینکه) اگر چه غیر ممکن نیست اما کاری بسیار سخت و طاقت فرسا می باشد. فهم این نکته نیز مهم است که، افراد همیشه بر همه جوانب اثر گرایش جنسی خود مشرف نیستند. این اشراف و آگاهی ممکن است بعدها، و چه بسا در کهولت بدست آید. چهار نوع گرایش جنسی جود دارند:

### دگرجنسگرا

دگرجنسگر یعنی اینکه فرد از جهت جنسی به فردی از جنس مقابل، کشش و جاذبه دارد. در کل یعنی طرف «استرایت»<sup>42</sup> است. این معمولی ترین نوع گرایش جنسی است. یک دگرجنسگرا نه بهتر و نه «نرمال تر» از یک فرد همجنسگرا است. ذهنیت عکسی که در گوشه و کنار دیده می شود یعنی گی ها بهتر از استرایت ها هستند اما نادرست می باشد. همجنسگرا بودن هیچیب و ایرادی ندارد، اما دگرجنسگرا بودن هم همینطور است و ایراد و اشکالی ندارد. گفتنی است که یک «تجربه همجنسگرایی» لزوماً به تغییر گرایش دگرجنسگرایانه نمی انجامد.

### همجنسگرا (گی یا لزبین)

همجنسگرا یعنی اینکه احساس و کشش جنسی فرد به سمت همجنس خودش می باشد. در گذشته، متأسفانه و شوربختانه، شأن، انسانیت، و شخصیت و احترام همجنسگرایان شدیداً مورد تعدی قرار می گرفت (عمدتاً بدلیل هموفوبیا<sup>43</sup>). در نظر داشتن این نکته بسیار مهم است که همجنسگرایی فقط یک گرایش هر گرایش جنسی دیگری، نه چیزی بیشتر و نه چیزی جنسی است مثل کمتر.

در بین بعضی از همجنسگرایان تصور و ذهنیتی وجود دارد که گویا دگرجنسگرایان «همه همجنسگرایان پنهانی و در خفاء» هستند. این تصور لزوماً صحیح نیست. ساختن پل تفاهم بین همجنسگرایان و دگرجنسگرایان ضروری است و هر کدام باید گرایش جنسی دیگری را محترم شمارد. این بدان معنا هم هست که دگرجنسگرایان باید این حقیقت را بپذیرند (فارغ از اینکه تا چه حد غیر متعارف بنظر آید) که همجنسگرایان مثل خود دگرجنسگرایان حق دارند که عشق و مهر و محبت خود به یکدیگر را در انظار عمومی نشان دهند.

### دوجنسگرا (آمی سکشوال/ بای سکشوال)

واژه دوجنسگرا (آمی سکشوال یا بای سکشوال) برای گرایش جنسی کسانی بکار می رود که در میل و بده بستانهای جنسی خود نه منحصراً دگرجنسگرا هستند و نه صرفاً همجنسگرا، دوجنسگرا یعنی اینکه احساس و کشش جنسی فرد بدون ارجحیت و تقدم گذاری به سمت هر دو جنس (هم همجنس و هم غیر همجنس) می باشد.

### آسکشوال

آسکشوال یعنی اینکه فرد فاقد هرگونه احساس جنسی (نه حتی یک ذره) بسمت این یا آن جنس می باشد. چنین مواردی نادر هستند اما وجود دارند. احترام به شأن و شخصیت افراد آسکشوال بسیار مهم است و هرگز نباید نسبت به آنان زور و تعدی صورت گیرد. آسکشوال بودن نه تنها گرایش جنسی منحصر بفرد آنان است بلکه بخشی از حقوق اولیه انسانی آنان نیز می باشد.

## 2.9 ارجحیت های جنسی (طبع، ذائقه، سلیقه و مزه ها متفاوتند)

ارجحیت ها و سلیقه های جنسی به موضوع تفاوت های فردی در ادراک و احساس نسبت به اشخاص، اقلام و اشیاء که به ذائقه شهوانی و جنسی فرد خوش می آیند، مربوط می شود. و این، همه علائم، پیامها، اشارات، نکته ها و نشانه های دریافتی از سوی کل شخصیت را شامل می شود. بخصوص همه آن اشارات و علائمی که به طعم و ذائقه جنسی فرد خوش می آیند و حواس و هوس او را بر می انگیزانند.

### 2.9.1 نگاه و نظر

«زیبایی در چشم ببینده است.» ممکن است در مورد صورت زیبا و یا بدن زیبا نوعی توافق وجود داشته باشد اما، وقتی که مسئله هوس، شهوانیت و سکسپیت در میان باشد، موضوع کاملاً فرق می کند. بعضی ها بلوند را ترجیح می دهند، عده ای دیگر سبزه، بعضی ها رنگ تیره تر، و بعضی هم موی روشن و چشمان آبی، یا موهای کوتاه، پستانهای بزرگ، پستانهای

<sup>42</sup> Straight

<sup>43</sup> Homophobia

کوچک، کیل کوچک و سکسی همراه با باسن ورزشی یا رانهای بزرگ و کیلی سفت و محکم، مردان مودار یا بی مو، صورتهای تراشیده یا با ریش و سبیل. خلاصه اینکه سلیقه ها و ارجحیت های جنسی انسانها بسیار متفاوت از هم می باشند. استاد میلتون دایموند می نویسد: «در تحریک جنسی مردان، نگاه و نظر فاکتور مهمی است. این موضوع بوسیله بسیاری از پژوهش های دقیق و همچنین شواهد و حکایات و روایات زیادی تأیید شده است. در آمارگیری سال 1982 مجله «پلی بوی»<sup>44</sup>، 55 درصد از هزار نفر خواننده مورد پرسش واقع شده، ظاهر و قیافه را بعنوان اهمیت درجه اول قرار دادند. یک فیزیکی را در درجه اول اهمیت قرار دادند. در تحقیق نامبرده، در امر رتبه بندی، مردان بترتیب پستانها، سوم زنان ظاهر کیل و چشمها را بعنوان مهمترین ها انتخاب کردند. و برای زنانی که ظاهر فیزیکی برایشان مهم بود به ترتیب چشمها و کیل بعنوان رتبه اول و دوم اهمیت و، لب ها و اندامهای جنسی با هم، در درجه سوم اهمیت قرار گرفتند. مسلماً هیچ کسی تنها یک موضوع را بطور بی واسطه انتخاب نمی کند. حتی اگر بر روی یکی دو وجهه و خصیصه تأکید شود اما معمولاً کل مجموعه اثرگذار است که تعیین کننده می باشد. در کل، زنان اعتراف می کنند که آنچه در ترغیب و انگیزه آنها تأثیر دارد همانا هوش و درایت، علائق مشترک، نیروی جنسی، پول و قدرت می باشد. هر چند که مردان نیز چنین صفات و محاسنی را ارج می نهند اما آنها را در رتبه های پائین تری قرار می دهند. در مطالعه وسیعی که توسط «کارلا جوی»<sup>45</sup> و «الین یونگ»<sup>46</sup> صورت گرفته، از زنان و مردان همجنسگرای آمریکای شمالی پرسیده شده بود که به نظر آنها کدام وجنات، خصوصیات و محاسن شریک جنسی اشان جذاب و کدامها غیر جذاب هستند. مردان همجنسگرا مهمترین محاسنی که برایشان مهم اند را تمیزی و مرتب بودن و «قیافه در کل» عنوان کردند. آنها بهترین محاسن را بترتیب اندامهای کشیده، خوش وزن و خوش ترکیب و نسبتاً جوان رتبه بندی کردند. زنان همجنسگرا هم همان محاسن و خصوصیات – ابتدا تمیزی و «قیافه در کل»، بعد نسبتاً جوان و خوش اندامی را عنوان کردند. رویهمرفته، پاسخهای زنان همجنسگرا متنوع تر از پاسخهای مردان همجنسگرا بود. اما در عین حال برای هر دو گروه، صفات و محاسن عام مهمتر از وجنات خاص همچون چشمها، مو، کیل و مانند آن بود. هر فرهنگی تدابیر و ابداعات پذیرفته شده ای برای بهبود وجنات عام و خاص بوسیله لوازم آرایشی، البسه و زیورآلات دارد، و البته با این فرض و پندار که چنین امری جذابیت جنسی را برجسته و پررنگ تر می کند. (9)

### 2.9.2 بو و رایحه

تفاوت در سلیقه های جنسی تنها به اینکه کدام «قیافه ها» هوس و شهوت ما را تحریک می کنند خلاصه نمی شود. مرزهای تفاوت ها در سلیقه ها و ارجحیت های جنسی به بو و رایحه هم کشیده می شوند. نقشی که بوئیدن و استشمام در سکسپیت بشری ایفاء می کند، بسیار کم گرفته شده است. دکتر «اینکلور ابرفلد»<sup>47</sup> در «دانشگاه برمن»<sup>48</sup> در موضوع ارتباط بین رایحه و سکسپیت تحقیقات زیادی بعمل آورده است. برخی از یافته های خانم ابرفلد در «گزارش دراگوکو»<sup>49</sup> منتشر شده است، و بخش اعظم آنها اخیراً در کتابی با عنوان آلمانی

“Über das innige Verhältniss von Geruch und Sexualität, Frankfurt/M.; Campus 1998“

بچاپ رسیدند.

### 2.9.3 طعم و مزه

طعم و مزه هم تأثیر جنسی مهمی دارد ولی موضوع هیچ ربطی به «از راه شکم به دل مرد رسیدن» ندارد. به آدم خوری هم ربطی ندارد. غذا کلاً بر سکسپیت تأثیر دارد اما صحبت از مزه و طعم در اینجا عمدتاً در درجه اول به چشیدن و مزه کردن تن و ترشحات بدنی شریک جنسی مثل بزاق دهان، آب منی، ترشحات واژنی و ... اشاره دارد.

### 2.9.4 ریتم و صدا

انواع و اقسام صوت ها و صداها برای انواع مردمان، شهوت انگیزاند. گاهی هم نه لزوماً آنچه که می گویی بلکه نوع گفتن توست که دیگری را تحریک می کند. لحن، تن صدا و آهنگ زمزمه کلمه ای ممکن است خواهش و میل و شهوت را دوچندان کند. همگان تأثیر سر و صدا و صحبت های عاشقانه و تحریک کننده در حین عمل جنسی را می دانند. ریتم صدا از یک سرشت جنسی برخوردار است. شکسپیر موسیقی را «غذای عشق» نامید.

### 2.9.5 لمس و تماس

<sup>44</sup> Playboy

<sup>45</sup> Karla Joy

<sup>46</sup> Alien Young

<sup>47</sup> Ingelore Ebberfeld

<sup>48</sup> University of Bermen

<sup>49</sup> “DRAGOCO Report”



«تی اچ وان د ولده<sup>50</sup>» معتقد است که: «مهمترین حس در مسائل جنسی همانا حس لامسه می باشد.» (10) او، بین «احساسات فعالانه برانگیخته شده<sup>51</sup>» (حسی که فرد از طریق لمس و تحریک طرف مقابل بوسیله زبان، انگشتان و... خود، دریافت می کند)، و «احساسات مفعولانه برانگیخته شده<sup>52</sup>» (آن حسی که در فرد لمس شده برانگیخته می شود- مناطق شهوت زای بدن) تفاوت قائل می شود.

بعضی ها از لمس و نوازش شدن بدن خود توسط دیگری سیر نمی شوند، و بعضی ها هم از لمس و نوازش بدن دیگری سیر نمی شوند، عده ای لمس و نوازش دیگری را دوست ندارند و گروهی هم از لمس و نوازش شدن خوششان نمی آید.

## 2.9.6 اشیاء و ابژه ها<sup>53</sup>

هنگام صحبت از اشیاء و ابژه هایی که هوس و شهوت جنسی افراد را تحریک می کنند، سر رشته آن سر بفلک می زند: چرم، لباس، ابریشم، عطر، کفش، گل، آتش، آب، ماشین، حیوانات و غیره. در این عرصه هم، سلائق، ارجحیت ها و علائق ما بسیار متفاوت و ناهمگون می باشند.

لب مطلب و منظور این است که ذائقه ها و علائق متفاوتند و ارجحیت ها و دلپسندی های جنسی ما همه مثل هم نیستند. ارجحیت ها و دلپسندی ها نقش مهمی در رفتارها و فانتزی های جنسی ما دارند.

## 2.10 سبک های زندگی جنسی (فعالیت جنسی)

واقعیت رفتار جنسی یا سبک زندگی جنسی فرد در عمل ممکن است با جهان فانتزی، گرایش جنسی و نقش جنوری او متفاوت باشد. این امر گاهی باعث کشمکش و تناقض شدید درونی، استرس و افسردگی می گردد.

یک فرد حتی ممکن است با اطلاع و یا بدون اطلاع شرکای جنسی خود، دست به فعالیت های جنسی متفاوتی بزند که همین هم ممکن است باعث تضاد و تناقض شدید درونی، استرس و افسردگی او شود.

### انواع سبک ها و فعالیت های جنسی:

تک همسری، دو همسری یا چند همسری

متأهل، پایبند و وفادار به همسر و از حیات جنسی خود خوشنود

متأهل، پایبند و وفادار به همسر اما از حیات جنسی خود ناخوشنود

متأهل و در کنار آن استمناء مخفیانه با و یا بدون فتیش خاص

متأهل و در کنار آن استمناء علنی با و یا بدون فتیش خاص

متأهل و در کنار آن داشتن رابطه عشقی جانبی

متأهل و در کنار آن سر زدن به روسپیان

متأهل و در کنار آن داشتن رابطه همجنسگرایانه

متأهل همراه با بکار بستن یک زندگی فتیش در دنیای واقعی یا در فضای سایبری و یا از طریق وسائل ارتباط جمعی دیگر

داشتن رابطه و یا متأهل بودن اما فعالیت روسپیگری تمام وقت

مجرد و داشتن رابطه جنسی مرتب فقط با یک نفر

مجرد بدون هرگونه شریک جنسی، اما با فانتزی جنسی و استمناء

مجرد و داشتن چند شریک جنسی

مجرد و داشتن تعدادی شرکای جنسی (جداگانه و یا همزمان)

فعالیت بی دی اس ام<sup>54</sup>، دست زدن به انواع مختلف فتیش ها، حیوان خواهی (سکس با حیوان)<sup>55</sup>،

سایبرفیلیا<sup>56</sup> (هوس رانی سایبری)، پرهیز و روزه جنسی کامل، بچه بازی<sup>57</sup>، بدن نمایی/ خود نمایشگری<sup>58</sup>، چشم چرانی<sup>59</sup>،

، مبدل پوشی<sup>60</sup>، سکس گروهی (یک مرد و دو زن یا بیشتر، دو یا چند مرد با یک زن، چند مرد با چند زن و یا سکس

گروهی جفت های متأهل)، عسرت و سور جنسی<sup>61</sup> گروهی مردان همجنسگرا، زن وفادار و مهربان هنگام حضور شوهر در

خانه، اما در غیاب او بی حوصله و آماده برقراری رابطه و.....

<sup>50</sup> T H Van de Velde

<sup>51</sup> Active tactile sensations

<sup>52</sup> Passive tactile sensations

<sup>53</sup> Objects

<sup>54</sup> BDSM = لگام زنی، تنبیه، ارباب - بنده گی

<sup>55</sup> Zoophilia

<sup>56</sup> Cyberphilia

<sup>57</sup> Paedophilia

<sup>58</sup> Exhibitionism

<sup>59</sup> Voyeurism

<sup>60</sup> Transvestism

<sup>61</sup> Orgy

این لیست را همچنان می توان ادامه داد. نام بردن از همه انواع و اقسام سبک های زندگی و فعالیت های جنسی تقریباً محال است. فقدان تحقیقات و پژوهشهای جدید در خصوص این موضوع مهم احساس می شود چون داده های در دسترس همه علمی نیستند.

### 2.11 خویشتن پنداری جنسی و اعتماد بنفس جنسی<sup>62</sup>

این یک واقعیت مسلم است که همه آنچه که در فوق آورده شد (تفاوت های جنسیتی، تعریف و تبیین جنسیتی، هویت / شناسنامه جنسیتی، نقش جنسیتی، جوانب جنسیتی، گرایش جنسی، ترجیحات و سلائق جنسی و سبک های زندگی جنسی) همه در شکل دهی خویشتن پنداری جنسی فرد از خود، یعنی در برداشت و تصور فرد از سکسوالیته خود نقش ایفاء می کنند. در عین حال که خویشتن پنداری جنسی بخشی از هویت جنسی فرد می باشد اما با این حال، خویشتن پنداری جنسی خیلی بیشتر و فراتر از مجموعه همه اجزاء مختلف نامبرده اجزاء هویت جنسی است. خویشتن پنداری جنسی؛ تصور و برداشت جنسی شخص از خود، با خویشتن پنداری عام فرد از خود عجین می باشد، عبارتی جزئی از کل وجود و هستی فرد است. یعنی هم در تعاملات و داد و ستدهای بین اجزای درونی روان فرد (جهان درون) و هم در تعاملات و ارتباطات متقابل او با دیگران (جهان بیرونی - زیست محیطی) عجین می باشد. یکی از بهترین ها در مورد خویشتن خویش در تعامل و ارتباط با دیگران در جهان پیرامون، «کارن هورنای»<sup>63</sup> می باشد. (کتابهای «خودکاو»، «عصبانیت های عصر ما» و «تضادهای درونی ما» از وی به فارسی ترجمه شده اند. م)

بدترین دشمنان ما در داشتن یک خویشتن پنداری واقعی؛ هم خویشتن پنداری و عزت نفس عام و هم خویشتن پنداری جنسی سالم، همانا کشمکش ها و تضادهای درونی امان می باشند. ما یک شالوده و زیر بنای محکمی در دست داریم که می توانیم پایه و اساس تئوری خویشتن پنداری جنسی را بر آن بنا نهیم. فروید (11)، یونگ، آلپورت (12) و هورنای (13) این شالوده زیر بنا را در اختیار قرار می دهند. هرچند که آنها با هم متفاوتند و گاهی نظریاتشان با هم تضاد دارند اما با اینهمه، نظریات هر چهارتای آنها همگی بخشی از کل «حقیقت» علمی را تشکیل می دهند و بعنوان نظریات اساسی، برای یک تئوری پایه ای حول خویشتن پنداری جنسی و عزت نفس لازم و ضروری اند. نظریات شالوده ای که گفته شد از این قرارند:

- تئوری درون- برون فروید (11) حول تضاد بین «تمنا و ترس».
- پروسه ادغام و هم آمیزی آلپورت (12)
- نظریه هورنای (13) حول تقسیم تضاد و کشمکش «در جهت عکس» و همینطور برداشت او از خویشتن خویش (مجموع کل تجارب)، خویش واقعی (فرد سالم متوازن) و خویش آرمانی.
- دیدگاه یونگ در باره «پذیرش هر دو تضاد و تقریبی کردن خویش مطلوب».

در اینجا فرصتی برای ارائه یک نظریه پایه ای سکس شناسی در باره خویشتن پنداری جنسی نیست. این را می توان در کتاب «هویت و هویت جنسی» که منتشر کرده ام، یافت. اما جهت برانگیختن تفکر خلاقه شما، در زیر چند نمونه آورده می شود:

### 2.11.1 تمنا و ترس (امیال و هراسها) - فروید

تضاد و کشمکش بین «فراخود، خود یا همان ایگو/ فاعل کارگزار، و نهاد»<sup>64</sup>، یعنی بین نیروهای محرک درون (میل/تمنا/خواسته) و نیروهای کنترل کننده (ضد خواسته). خنثی کردن یا محدود کردن یک نیاز توسط یک نیروی ضد نیاز، واپسرانی و سرکوفتگی<sup>65</sup> خوانده می شود. سرکوفت اولیه فطری و غریزی است. برای مثال زنای با محارم. این سرکوفت، افکار و امیال ممنوع و یا «خطرناک» را به حیطة (خود) آگاه شخص می آورد، مثلاً عشق ورزی با فرد غیر مجاز و یا افکار «محرک جنسی نامعمول»<sup>66</sup>.

امیال جنسی از ابتدای زندگی با ما بوده اند، و موازی با آنها این برداشت و تصور که امیال جنسی نادرست اند و باید سرکوب شوند هم، حضور داشته اند. در نتیجه ترس، اضطراب، شرم، احساس گناه و غیره بر فرد حاکم شده و همه اینها به یک خویشتن پنداری جنسی کج و معوج منجر می شوند. قضیه همانا تضاد و کشمکش بین روش تربیتی والدین و واقعیت سکسپیت /سکسوالیته خود فرد است.

### 2.11.2 خود واقعی (عملی)، خود حقیقی، و خود آرمانی و همینطور ناسازگاری منقسم به دو جهت متضاد<sup>67</sup> (کارن هورنای)

کارن هورنای یک روانپزشک متولد آلمان بود و تابعیت آلمانی داشت، اما بعدها به آمریکا رفت و در آنجا مشغول بکار شد. او معتقد بود که خصائل و ویژگی های شخصیت زمان حال فرد نتیجه فعل و انفعال و کنش و واکنش او با محیط می باشد و نه

<sup>62</sup> Sexual self-image & self-Esteem

<sup>63</sup> Karen Horney

<sup>64</sup> Superego, ego and id

<sup>65</sup> Repression

<sup>66</sup> Kinky

<sup>67</sup> The actual self, the real self and the idealised self as well as conflict divided in opposite directions

بر پایه تکاپوهای لیبیدو که از دوران خردسالی به همراه فرد وجود داشته اند. تئوری او، معروف به «روانشناسی کلیت باور»<sup>68</sup> بر این اساس است که فرد باید بعنوان یک کلیت جامع دیده شود که هم بر محیط خود تأثیر می گذارد و هم از آن تأثیر می گیرد. او همچنین معتقد بود که در مورد تأثیر عقده اودیپوس بر آسیب شناسی روانی در بزرگسالی غلو شده است. او بر این باور بود که رفتارهای خشک والدین در امر سکسیت، منجر به نگرانی و اضطراب فرد در امر اندامهای جنسی خود می شوند. او سه مفهوم از «خود» پیشنهاد داده است:

- 1 - خود واقعی که شامل مجموعه تمامی تجارب فردی است،
- 2 - خود حقیقی، که همان خود سالم و متوازن می باشد،
- 3 - خود آرمانی و ایده آلیزه شده که تصور روان رنجورانه آن تصویر آرمانی و ایده آلی است که فرد حس می کند بایستی می بود، می باشد. سیستم غرور و عزت نفس، فرد را از «خود حقیقی باز می دارد و دور می کند». چون بر قدر و منزلت، عقل، قدرت، توانایی، نمود ظاهری و، قدرت و مهارت جنسی تأکید زیادی دارد. همین می تواند به افتادگی و بی ادعایی و تنفر از خود منجر شود. کارن هورنای همچنین مفاهیم «اضطراب اولیه»<sup>69</sup> و «اعتماد اولیه»<sup>70</sup> را ارائه داد. نکته و فحوای اصلی پروسه درمانی، به سمت خودشکوفایی و تحقق خویشتن خویش می باشد، که به برطرف کردن تأثیرات مختل کننده شخصیت که مانع رشد فردی می شوند، می انجامد.

هورنای در موضوع روان رنجوری (روان پریشی)، نظریه راهگشایانه ای مطرح کرد: «من معتقد نیستم که هر نوع تضاد و کشمکش بین امیال و هراسها می تواند به آن حدی باشد که به دو شقه شدن درون (فرد) روان رنجور منجر و نتیجه آن تباهی زندگی او باشد. آنطور که فروید ادعا می کند، موقعیت و شرایط روحی- روانی مستلزم آن است که یک روان رنجور این ظرفیت را دارا باشد که با تمام وجود برای چیزی تلاش و تکاپو کند، و در این تکاپو در نتیجه تأثیر و نفوذ ترس و هراس، صرفاً احساس عجز و بیچارگی نماید. به نظر من، سرچشمه تضاد و کشمکش، در ناتوانی روان رنجور از خواستن قلبی و با تمام وجود خویش نشأت می گیرد. چون نفس خواسته و آرزوی او دو شقه می باشد، یعنی خواسته او به دو جهت متضاد هم تمایل دارد. و این، شرایطی بمراتب حادثتر از آنچه فروید در نظر دارد، بوجود می آورد.» (15)

طبق نظریه هورنای، این «جهت های متضاد» از این قرارند: الف) حرکت و جهت گیری بسمت مردم (عجز و درماندگی)، ب) حرکت و جهت گیری بر علیه مردم (دشمنی و خصومت)، پ) دور شدن از مردم (گوشه گیری و انزوا). نتیجه این تضادها به «دور شدن از خود» منتهی می شود. و بهمین سادگی، فرد نسبت به آنچه که خود احساس می کند، دوست دارد، دوست ندارد، می خواهد، نمی خواهد، و اعتقاد دارد - و خلاصه، نسبت به خویشتن خویش بی توجه می شود. این شخص علاقه به زندگی را از دست می دهد چون زندگی او ما خودش نیست و برای دل خود زندگی نمی کند. دیگران برای او زندگی می کنند. این اتفاق هم پیش می آید که چون فرد نمی تواند خود حقیقی خویش را تحمل کند به ساختن تصویر ایده آلی از خود رو می آورد.

حرکت و جهت گیری بسمت مردم، یعنی وابستگی جنسی به دیگران: آیا به نظر طرف از جهت جنسی من فرد جذابی هستم، همبستر خوبی هستم؟ اگر طرف چنین تصویری از من ندارد، بنابراین من واقعاً جذابیت جنسی ندارم و همبستر خوبی هم نیستم! این یعنی اعتماد بنفس جنسی شخص متغیر است و همراه با تأیید یا عدم تأیید دیگران، همراه با ابراز مهر و علاقه آنها، توجه یا بی توجهی آنها، بالا و پائین می رود.

دور شدن از مردم: گوشه گیری جنسی، اختلال و ناسازگاری جنسی. ناسازگاری امیال، ناسازگاری تحریک و انگیزش جنسی.

حرکت و جهت گیری بر علیه مردم: تنفر جنسی و خشونت. (شامل نفرت از روسپیان، مدل های جنسی و افراد همجنس یا غیر همجنس هم می شود). در حالت مفراط: سوء استفاده جنسی و تجاوز جنسی.

تضاد و کشمکش بین خود واقعی جنسی، خود حقیقی جنسی و خود آرمانی جنسی مسئله مهمی است.

فروید با تقلیل گرایی<sup>71</sup> مشکل داشت. البته او یک نئوربیین تقلیل گرا بود چون اعتقاد داشت که انرژی ذهنی از انرژی فیزیکی نشأت می گیرد و می پنداشت که همه پروسه های ذهنی، طبق قانون نیوتن، پروسه های ترشحات انرژی هستند. اما فروید در عین حال، یک روش شناس غیر تقلیل گرا<sup>72</sup> هم بود. او نسبت به سودمندی تقلیل گرایی اثبات نشده، سطحی، غیر تجربی و مبتنی بر گمانه زنی شک و تردید داشت. او در عوض، یک سری مفاهیم منطقی در یک سطح غیر تقلیل گرایانه

<sup>68</sup> Holistic Psychology

<sup>69</sup> Basic anxiety

<sup>70</sup> Basic trust

<sup>71</sup> Reductionism

<sup>72</sup> A methodological non-reductionist

توسعه داد - نهاد، خود، فراخود، فرافکنی<sup>73</sup> و غیره. کارن هورنای غیر تقلیل گرا است. امکان تلفیق طبیعت گرایی کارن هورنای با مکانیسم فروید وجود دارد.

### 2.11.3 پروسه ادغام و همگرایی آلپورت ( همگرایی از طریق دیالکتیک انشقاق و اتحاد)

گوردن آلپورت روی تحول و شکل گیری حس روانی از «خود» تمرکز نمود. او معتقد بود که تنها تضمین واقعی وجود شخصی فرد احساس «خود خویش» می باشد. خود خویشی از مسیر یک سری مراحل رشد می کند و شکل می گیرد:

0-3 سالگی

نمود 1- حس خود بدنی

نمود 2- حس ادامه هویت خود

نمود 3- اعتماد بنفس، غرور

4- 6 سالگی

نمود 4- انبساط خویش - پدر من، خانه من، سگ من

نمود 5- تصور از خود و خویشتن بینی - پسر «خوب»

6 - 12 سالگی

نمود 6- خود عقلانی و مستدل- اهل غور و تفکر

سنین بلوغ

نمود 7- تحقق خویش و عینیت بخشی به خود

«فرض کنید امتحانی سخت و مهم پیش رو دارید. بی شک از شدت بالای ضربان نبض و درد معده (ناشی از استرس) خود با خبرید (خود تنی و فیزیکی)؛ همینطور از اهمیت امتحان در موضوع گذشته و آینده خود (خود- هویتی)، از شرکت مغرورانه خود در قضیه امتحان (اعتماد به نفس خود)، از اینکه موفقیت و یا شکست امتحانی چه تأثیری بر خانواده شما خواهد داشت (خود-انبساطی)، از آرمان و آرزوهای خود (خود بینی)، از نقش خود بعنوان حلال مسائل امتحانی (کنشگر عقلانی)، و از ارتباط کل شرایط و موقعیت با اهداف و برنامه های بلند مدت خویش (تحقق و عینیت بخشی خود). بنابراین، در زندگی واقعی همجوشی خویشتن خویش، یک اصل و قاعده است.» (17) آلپورت اصطلاح «پروپریوم»<sup>74</sup> (یک اصطلاح لاتین که آلپورت بجای «خود» بکار گرفت. م.) را برای جهد و تلاشهای مربوط به حفظ و نگهداری «اصل هویت خود و اعتماد بنفس خود»، بکار گرفت. او برای واحد های اصلی ساختمان شخصیتی واژه «ویژگی»<sup>75</sup> را بکار گرفت. (برای اطلاع بیشتر به نظریه «ویژگی های شخصیت» آلپورت مراجعه شود. م.)

طبع و منش فردی، ویژگی ها و خصلت های شخصی اند که ذات و جوهر شخصیت منحصر بفرد شخص می باشند. پختگی و جا افتادگی با توان و ظرفیت پیوند با دیگران به گرمی و صمیمیت، و حس انبساط یافته از «خود» مشخص می شود. از نقطه نظر آلپورت، فرد پخته و جا افتاده از احساس امنیت، خوش مشربی و مزاح، بصیرت، شوق و دوراندیشی برخوردار است. روان تراپی این امکان و توان را دارد که به بیمار کمک کند تا متوجه این خصائل شود و به آنها پی ببرد.

### 2.11.4 اضداد را ببذیر - فردیت (کارل یونگ)

یکی از اصول اصلی نظریه یونگ اصل اضداد و یا دیالکتیک می باشد. زندگی سازندگی و ویرانگی است. این همان قانون پیشروی از مسیر اضداد، از طریق نوسان از یک منتهی الیه به منتهی الیه دیگر است تا پروسه همسان سازی، که انرژی است، اتفاق بیفتد. همه زندگی انرژی است و بس. (18)

هم انیموس<sup>76</sup> (عنصر نرینه در ناهشیار زنان- م) و هم انیما<sup>77</sup> (عنصر مادینه در ناهشیار مردان- م) بخش ذاتی و مهم وجود و هستی ما می باشند. ما خویشتن پنداری جنسی خود (تلقی از کیستی و چیستی جنسی خود) را بدون تلفیق و ترکیب این دو عنصر و مفهوم متضاد در سکسیت/ سکسوالیته خود شکل می دهیم.

«سایه»<sup>78</sup> (19) حاوی معجون بغرنجی از روحيات، امیال، گرایش و آرزوهای سست همراه با کمترین تناسب می باشد، که نمی تواند مورد تأیید ایگو (خود یا همان فاعل هشیار کارگزار) واقع شود. سایه معرف و سوسه های جنسی خشن و ممنوعه ما نیز می باشد. یکی از استعدادهای اصلی سایه؛ فرافکنی<sup>79</sup> می باشد.

<sup>73</sup> Transference

<sup>74</sup> Proprium

<sup>75</sup> Trait

<sup>76</sup> Animus

<sup>77</sup> Anima

<sup>78</sup> Shadow

یک مثال از «سایه» جنسی ما همان تضاد و کشمکش بین خود واقعی جنسی، خود حقیقی جنسی و خود آرمانی جنسی می باشد که در صفحات قبل بدان اشاره شد.

هر چه که فرد، سایه جنسی خود را زودتر کشف کند، بهتر است. مشکل، وجود دکتر جکیل و آقای هاید (نام دو قهرمان رمانی بهمین نام از نویسنده اسکاتلندی روبرت استیونسون- م.) نیست، بلکه مشکل این واقعیت است که آنها از وجود همدیگر بی اطلاعند. بعد از کشف سایه، بایستی با پذیرش آن، مسئله را برای خود حل نمود. آنچه را که میتوان عوض کرد (اگر می خواهید و یا لازم است که چنین کنید)، عوض کنید، و آنچه را که نمی توانید عوض کنید، بپذیرید. یکی از نظریه های اخیر که در فهم هویت جنسی و خویشن پنداری جنسی بما کمک می کند، «نظریه نقشه عشق»<sup>80</sup> جان مونی<sup>81</sup> می باشد.

## 2.11.5 نظریه نقشه عشق (جان مونی)

«نقشه عشق در ذهن و مغز وجود دارد؛ یک نوع مدل، قواره و شمائلی است که در آن تصور و پندار اثری و متعال سکسی- حشری تحریک و برانگیختگی فرد و خلسه ارگاسم در آن منعکس شده است. نقشه عشق ممکن است خود را در خواب، در فانتزی یا در عمل نمایان کند. رفتار و مغازه های جنسی سالهای نوجوانی، دوران بحرانی شکل گیری نقشه عشق است و نواقض و اشکالات آن هم در همین سالها شکل می گیرند. نواقض و اشکالات ممکن است در نتیجه محرومیت، غفلت و بی توجهی، یا در نتیجه ممنوعیت و تنبیه، یا فریب و حقه آمرانه و مرموز در موضوع دانش شهوت جنسی یا فعالیت های مربوط به اندامهای جنسی حادث شوند. تحت چنین شرایطی، بچه ها در وضع بغرنج و معمای پردردسری گرفتار می شوند. یعنی اگر کاری نکنند، محکوم می شوند و اگر اعلام نکنند که چه می دانند و چه کاری می کنند، باز هم محکوم می شوند. هیچ راهی برای پیشگیری از ویرانی و تباهی نقشه عشق وجود ندارد. نقشه عشق در معرض این خطر قرار داد که خنثی، لاپوشانی و یا باد کرده شود. بعبارت دیگر، بی میل (سرد مزاج)<sup>82</sup>، معیوب (نابهنجار)<sup>83</sup> و یا سرکش (زیاده خواه)<sup>84</sup> شود. در حالت بی میلی و سرد مزاجی (هایپوفیلیک)، عشق عاطفی، به قیمت کم رنگ و محو شدن شهوت نفسانی، «نقشه عشق» ویران شده را پر می کند. در کل نتیجه درازمدت آن ممکن است بصورت «رخوت شهوت جنسی»<sup>85</sup> یا بی شوری و بیعلاقگی (بیزاری جنسی و کژ میلی جنسی هم خوانده می شود)، بشود. و یا بصورت خاصی در قالب آسیب زدگی نیمه کاره اندام های جنسی (ناتوانی جنسی، عدم ترشح و خیس نشدن، وحشت از دخول و یا فرو کردن، نرسیدن به ارگاسم، و دیگر سندروم های عدم کارکرد جنسی) باشد. صدمات بی میلی و سرد مزاجی جنسی در نتیجه تباہ شدگی نقشه عشق بیشتر در دختران دیده می شود.

در حالت معیوبی (نابهنجار) بودن نقشه عشق، عشق عاطفی و شهوت نفسانی هر دو در نقشه عشق حضور دارند اما به قیمت گسست آندو از هم. چنین فردی عشق عاطفی خود را به یک نفر ابراز می دارد و شهوت نفسانی خود را به فردی دیگر. بطور مثال، همسرش دریافت کننده عشق عاطفی او می شود و یک روسپی دریافت کننده عشق شهوانی و نفسانی او. در حالت معیوبی زیاد، گسستگی ممکن است در حد همان دکتر جکیل و آقای هاید باشد (دو شخصیت یک فرد) مثلاً آقای هاید ممکن است یک پارافیلیک و قاتل زنجیره ای که در هماغوشی ها زنان را بقتل می رساند، باشد، در حالی که دکتر جکیل یک شوهر آنچنان عاطفی باشد که باکرگی زن خود را دست نخورده باقی بگذارد. نه زنش نسبت به جنبه دیگر شخصیت او یعنی قاتل زنجیره ای بودنش شک می کند، و نه همسایگان، بستگان و یا دوستان او از قضیه بویی می برند. حداقل چهل نوع نقشه عشق معیوب وجود دارد. قانون بعضی از آنها را بعنوان جرم های جنایی تعریف می کند، در حالی که بعضی دیگر را بعنوان نامتعارفات امری خصوصی می پندارد و آنها را نادیده می گیرد. هیچ معیار مطلقی که بر طبق آن بتوان غیر قانونی بودن را وضع کرد، وجود ندارد. بهمین دلیل زمانی که سادومازوخیسم بر طبق توافق طرفین باشد، قانوناً تحمل می شود، در حالی که یک رابطه توافقی بین فرد بزرگسال با یک خرد سال یا نوجوان بعنوان تعرض به کودک و یا سوء استفاده جنسی مورد پیگرد قرار می گیرد، و یا هر چند که عیان کردن اندامهای جنسی در ملا عام و یا چشم چرانی ضرری نمی رسانند اما چنین اعمالی بعنوان جرم تعریف می شوند. همینطور تجاوز سادیستی و یا قتل هایی که با هدف شهوت بری ارتکاب می یابند.

هر آنگاه که پارافیلیاهای بی ضرر، بر مبنای توافق و رضایت دو طرف باشند، خوش و با حال اند اما، اگر اگر یکطرفه باشند آنوقت مزاحم و تنفرانگیز می شوند، که این حاکی از عدم مطابقت نقشه عشق آندو نفر بهم می باشد. طبق شواهد موجود، هنگامی که نقشه عشق نوجوانان در همان حال شکل گیری ویران و تباہ شود، عاقبت آن در پسران به پارافیلیا، و عاقبت آن در دختران بی میلی و کم خواهی منجر می شود.

79 Projection

80 Lovemap theory

81 John Money

82 Hypophilic

83 Paraphilic

84 Hyperphilic

85 Sexuoerotic inertia

در حالت زیاده خواهی (هایپر فیلیک) شهوت نفسانی به قیمت کم رنگ و محو شدن عشق عاطفی، نقشه عشق را فرا می گیرد. رابطه فرد هایپر فیلیک، هر چند که می تواند پر شور و آتشین باشد، اما کوتاه مدت و کم دوام است. چنین مرد یا زنی، پشت سر هم شریک جنسی می گیرد، یا بصورت دوست پسر/دختر و یا بصورت خرید سکس با معاملان ارگاسمی. هر سه حالت گفته شده از عوارض تباه شدن نقشه عشق می باشند. هر چند هر دو جنس دچار این عوارض می شوند اما بنظر می رسد که احتمال هایپر فیلی در مردان بیشتر است و هایپوفیلی (بی میلی) در زنان بیشتر دیده می شود. شکل گیری نواقض و اشکالات نقشه عشق بصورت بی میلی، معیوبی و یا زیاد خواهی، مستقل از اینکه نقشه عشق دوجنسگرایانه، دگرجنسگرایانه و یا همجنسگرایانه باشد، اتفاق می افتد. (20)

## 2.12 اختلاط و درهم آمیختگی

همیشه دینامیزی از اختلاط و درهم آمیختگی سه حالت فوق که بدانها اشاره شد وجود دارد. وجود یکی از حالات فوق به تنهایی و بصورت مجزا ممکن نیست. همیشه دینامیزی از اختلاط درونی در وجود «خود» و همچنین دینامیزم اجتماعی - فرهنگی-معنوی در درون و فرای «خود» و دیگران (اکو سیستمی) وجود دارد. هر چند آدم وسوسه می شود اما پرداختن بیشتر به این موضوع جذاب و مهم در امر هویت جنسی، خارج از حوزه این کتاب می باشد.

پی نوشت

[1] Lemmer Johann 2005 *Identity and Sexual Identity*. Pretoria: Sexology SA.

[2] Albury Kath. 2002. *Yes Means Yes*. Crows Nest. NSW Australia: Allen & Unwin. pp 19-20.

[3] McCarthy Barry & Emily. 1991. *Female Sexual Awareness*. London: Virgin Book. p. 116.

[4] Morris Larry A. 1997. *The Male Heterosexual*. Thousand Oaks: Sage. p.10.  
Also: Cerver F A (Ed.) 2000. *Sexuality*. Cologne: Köne-mann.

[5] Masters W H, Johnson V E & Kolodny R C. 1992. *Sex and Human Loving*. London: Papermac. p 8.

[6] Ibid. p. 209.

[7] Jung C G. 1933. *Psychological Types*. New York. Harcourt, Brace.

[8] Kaplan H I, Sadock B J & Grebb J A. 1994. *Synopsis of Psychiatry 7<sup>th</sup> Edition*. Baltimore: Williams & Wilken. p. 654.

[9] Diamond Milton. 1984. *The World of Sexual Behaviour: Sexwatching*. Johannesburg: Flower Press. pp. 32-33.

[10] Van de Velde T H. *Ideal Marriage*. London: Heinemann Medical Books. p. 39.

[11] Freud Sigmund. 1915, 1946. "Repression" In: *Collected Papers*. Vol. IV. London: The Hogarth Press. pp. 84-97.

[12] Allport Gordon W. 1961. *Pattern and Growth in Personality*. New York: Holt, Rinehart & Winston.

[13] Horney Karen. 1945. 1966. *Our Inner Conflicts. A Constructive Theory of Neuroses*. New York: Norton & Company.

[14] Freud Sigmund. 1915, 1946. "Repression" In: *Collected Papers*. Vol. IV. London: The Hogarth Press. pp. 84-97.

[15] Horney Karen. 1945. 1966. *Our Inner Conflicts. A Constructive Theory of Neuroses*. New York: Norton & Company. p.38.

[16] Freud Sigmund. 1949. *Outline of Psychoanalysis*, Norton. p. 79.

[17] Allport Gordon W. 1961. *Pattern and Growth in Personality*. New York: Holt, Rinehart & Winston. p.137

[18] Jung Carl G. 1928. *Two Essays on Analytical Psychology*. Dodd: Mead. p. 78.

[19] Jung C G. 1933. *Modern Man in Search of a Soul*. Harcourt: Brace. p 163.

[20] Money John. 1990. *Handbook of Sexology*. Vol VII Amsterdam: Elsevier. pp. 12-13.

## فصل سوم: تاریخ سکس شناسی

### 3.1 «پیش کسوتان» دوران ماقبل علوم

#### 3.1.1 یونانیان

در یونان باستان به سکس بعنوان «نیروی حیاتی زندگی» نگریسته می شد (1) و همه امیال و وسوسه های جنسی بعنوان امیال ذاتاً خوب و نیکو پذیرفته شده بودند. یونانیان انواع خدایان باروری مؤنث و مذکر، خدایان زیبایی و لذت جنسی را در معابد یا در مراسم خاصی، اغلب همراه با دعا و مراسم عیاشی، پرستش می کردند. آنها بر این اعتقاد بودند که تقریباً همه خدایانشان دارای زندگی جنسی پرشور و شرری می باشند. به همین دلیل پیروی رهروان و انسانهای فانی از پزدان های باقی و ملکوتی بعنوان یک منش زبینه تلقی می شد.

یونانیان آنقدر به مسئله ریاضت جنسی کم اهمیت می دادند که در زبانشان کلمه خاصی برای آن نداشتند. آنها در عوض، خود را وقف چیزی کردند که آن را «هدون»<sup>86</sup> می نامیدند و آن یعنی لذت شهوانی در همه انواع صور و تجلیات آن. با اینحال، «هدونیسم» یونان باستان بهیچوجه نسخه و یا جوازی برای افسار گسیختگی جنسی نبود، بلکه یک نوع تمتع خرم و لذت بری از زندگی بود، یک نوع امتنان و قدرشناسی جهت بزرگداشت تن و بویژه بزرگداشت عملکرد جنسی آن. عیش و لذت، از عقل و منطق منفک نبود بلکه همیشه در همنائی و هماهنگی با آن بود. هیچوقت بخاطر جان و روان، به تن و بدن تنبیه و گرسنگی روا نمی شد. از آنجا که یونانیان به یک زندگی خجسته بعد از مرگ اعتقادی نداشتند، خود را ملزم می دیدند که هر لحظه از عمر خود بر روی زمین را تا نهایت ممکن و براستی زندگی کنند. و چون جوانی و زیبایی فیزیکی بشدت مورد تحسین واقع می شد، تن و بدنهای جوان همیشه پوشیده نبودند، بلکه با افتخار در معرض نگاه دیگران قرار داده می شدند. عربانی و برهنگی عمومی در بسیاری از مراسم مذهبی، رژه ها، و مسابقات زیبایی، امری عادی بود. مردان جوان در «ژیمناسیوم»<sup>87</sup> (دقیقاً بمعنای جایی که شخص در آن لخت و عربان می باشد) تمرین می کردند. رقابت های ورزشی (از جمله بازیهای اولیه المپیک) در حالتی انجام می شدند، البته زنان تماشاگر راه داده نمی شدند. در «اسپارتا» (شهری که در جنگ یونان و امپراطوری ایران از اهمیت نظامی برخوردار بود. م.) حتی مسابقات کشتی در برهنگی کامل برگزار می شدند. در جشنها و دیگر مراسم، دختران و پسران در حالت لخت می رقصیدند و مهمانان را سرگرم می کردند. معابد، تئاترها، میدانهای عمومی و خانه های خصوصی با نقاشی ها و مجسمه های برهنه مردان و زنان آراسته شده بودند. جنبه جنسی برهنگی علناً ارج نهاده می شد. در واقع بخش بزرگی از تولیدات هنری، شامل تصاویر اعمال و رفتارهای مختلف جنسی بود. یونانیان بطور مداوم در حسرت و جستجوی زیبایی بودند و در نگاه آنان هیچ چیزی زیباتر از بدن لخت یک جوان نبود.

البته، یونان جامعه ای مردسالار بود و در خلال «دوران طلایی» اش، فرد مذکر مظهر زیبایی ایده آل بود. به زنان بعنوان «شهروندان درجه دوم» نگریسته می شد. (2). هرچند که مردان خود را ناچار از ازدواج و داشتن خانواده و فرزندان می دیدند، اما رابطه رمانتیک با زنان خود برقرار نمی کردند. بیشتر احساسات پرشور عاطفی و شهوانی آنها چه پیش از ازدواج و چه در دوران ازدواج - در خارج از محیط خانواده- در روابط همجنسگرایانه تجلی می یافت. آنها، باز در این مورد هم، از پشته مذهب برخوردار بودند. یعنی چنین باور و اعتقادی حاکم بود که خدایانی مثل «ژئوس»<sup>88</sup> و «آپولو»<sup>89</sup> و نیمه خدایانی از قبیل «هرکولوس»<sup>90</sup> همه گرفتار عشق پسران زیبارو شده اند. شکی نیست که این سرمش های عالی مقام (خدایان)، منبع شور و الهام، و رفتار و اعمال بسیاری از یونانیان بودند. در یونان کهن، خدائی جوان، تهمتن، و دمدمی مزاج بنام «اروس»<sup>91</sup> مظهر عشق و امیال جنسی بود. او انسانیت را بزیر بال هوس و امیال خود گرفت و هر گونه مقاومتی در

<sup>86</sup> Hedone

<sup>87</sup> Gymnasium

<sup>88</sup> Zeus

<sup>89</sup> Apollo

<sup>90</sup> Hercules

<sup>91</sup> Eros

برابرش، نه تنها کاری بیهوده بلکه بی حرمتی به مقدسات نیز محسوب می شد. (کتاب اسطوره های عشاق- افسانه های همجنسگرایی در یونان قدیم، در بخش انگلیسی کتابخانه آن لاین جنسیت و جامعه موجود است. م.)

در یونان باستان همه انواع عشق، خاستگاه و منشاء الهی و ملکوتی داشتند و می بایستی محترم شمرده شوند. این زیربنای اعتقادی مشخص می کند که چرا یونانیان در مسائل جنسی تا نهایت درجه اهل شکیبا و مدارا بودند و هیچگونه اذیت و آزار و نامردمی نسبت به «منحرفان» روا نمی داشتند. اما با این وجود، اکثر انواع و اقسام اشکال عجیب و غریب امروزی سکسیت بشری، برای یونانیان آن زمان عملاً ناشناخته بود. در یونان قدیم، بر خلاف رومیان، درد و لذت، رابطه ای با هم نداشتند.

می توان ادعا کرد که مذاهب یونانیان و رومیان هر دو، به بیان و ابراز تمام و کمال توان جنسی بالقوه هر انسانی رخصت می دادند. در واقع بر نفس و خود میل و هوس جنسی تأکید گذاشته می شد و نه مقصود آن. ضرب المثل یونانی که می گوید «خدای عشق در اندرون عاشق و نه معشوق ساکن است» بازتاب همین دیدگاه است. کوتاه سخن اینکه، این خود خدای عشق بود که در هر رفتار جنسی پرستش می شد و نه شریک جنسی. به ازدواج و خانواده هم بعنوان یک نهاد اجتماعی نگریسته می شد.

بسیاری از فلسفه ها و مذاهب دنیای قدیم به سکس بعنوان «عملی برخوردار از ارزش معنوی که برای درک و فهم علت وجودی انسان از اهمیت اساسی برخوردار است» (3) می نگریستند. تضاد بین «تتن فانی» و «جان باقی» و ترک همه مصالح مادی و لذتهای شهوانی برای تزکیه و معصومیت نفس بعدها در عصر و دوران «هلنی»<sup>92</sup> دیده می شود و نه در یونان و روم قدیم.

### 3.1.2 رومیان

در دوره رومیان، سکس هر چه خشن تر، بی نزاکت تر و رکیک تر از دوران یونانیان گردید، با این وجود، حتی در روم هم برخورد عمومی با سکس تا حدود زیادی مبنای واقعی و قابل قبولی داشت.

«در روم، مثل یونان، اعتقادات مذهبی، در اصل، منعکس کننده ارزش های جامعه دهقانی بودند. کشاورزان، اغلب برای داشتن خانواده ای بزرگ، گله احشام بزرگتر و از دید محصول دعای می کردند، و کهن ترین مراسم مذهبی، مراسم مربوط به باروری بودند. طبیعتاً همراه با گذشت زمان، بسیاری از این چیزها دچار تغییر و تحول شدند، با اینهمه، حتی امپراطوری شهری و مدنی روم هم شاهد بسیاری از مراسم عیاشی های مذهبی و جشن های بی بند و بار جنسی بود. باغات و کشتزارها بوسیله مجسمه های خدای باروری بنام «پریاپوس»<sup>93</sup> با آلت مردانه و شق شده بزرگ و برافراشته، محافظت می شدند. تندیس ها و تمثالهای آلت مردانه، هم در مراسم رژه ها حمل می گردیدند و هم حتی بشکل زیورآلات بعنوان مظهری از خیر و برکت پوشیده می شدند.» (4)

توجه به این نکته بسیار مهم است که رومیان، همچون یونانیان، هیچوقت سکس و تولید مثل را بعنوان دو مسئله لایتجزا تلقی نمی کردند، بلکه همه انواع فعالیت های جنسی را ملهم از خدا، و در نتیجه مثبت می دانستند. رومیان، بسیاری از آداب و اعتقادات یونانیان را از آن خود کردند. در نتیجه، رب النوع های یونانیان یعنی اروس و افرودیت<sup>94</sup>، در فرهنگ رومی تحت نامهای «امور»<sup>95</sup> و «ونوس»<sup>96</sup> مورد پرستش قرار گرفتند. رومیان روابط همجنسگرایانه را بعنوان امری عادی و طبیعی تلقی می کردند، اما بر عکس نگاه یونانیان به این موضوع، رومیان همجنسگرایی را برتر از دگرجنسگرایی نمی دانستند. در کل، رهیافت رومیان به سکس، سرراست، پراگماتیک و واقع بینانه بود. هم مذاهب یونانیان و هم مذاهب رومیان هر دو به بیان و ابراز کل توان های بالقوه سکسیت بشری رخصت می دادند.

### 3.1.3 یهودیان

تاریخ، رسوم و سنن، قوانین، و اعتقادات و باورهای مذهبی اسرائیل کهن با دقت و بطور وسیعی در انجیل عهد عتیق ثبت شده است. برای مردمان اسرائیل آن زمان، هدف اصلی سکس تولید مثل بود. مردان و زنان مسئول بودند که «باروری کنند و متکثر شوند» (انجیل عهد عتیق). برای آنان، داشتن یک خانواده بزرگ و پرجمعیت از بزرگترین مرحمت های الهی محسوب می شد. یهوه به ابراهیم گفت «من قوم و تبار تو را مثل ستارگان بهشت و شن های ساحل پرشمار خواهم کرد» (انجیل عهد عتیق 22:17). بهمین دلیل، ریاضت جنسی تنها نافرمانی از دستور ایزدی نبود بلکه بعنوان یک رفتار غیر اجتماعی هم تلقی می شد. در واقع، اگر کسی از بچه دار شدن خودداری می کرد، به او بعنوان کسی که فقط کمی بهتر از یک قاتل است، نگریسته می شد.

بدلیل تأکید راسخ آنان بر تولید مثل، جماع واژنی (دخول ذکر در واژن) تنها شکل قابل قبول و جنات و بیان حالات جنسی بود. به همه دیگر انواع سکس «غیر تولیدی» (از جمله سکس بشکل استمناء) به عنوان عملی «غیر طبیعی» و خلاف اراده

<sup>92</sup> Hellenistic period

<sup>93</sup> Priapus

<sup>94</sup> Aphrodite

<sup>95</sup> Amor

<sup>96</sup> Venus



خداوندی نگریسته می‌شد. تا جایی که جماع همجنسگرایانه و تماس جنسی با حیوانات با مرگ و اعدام کیفر داده می‌شد (انجیل سفر لاویان 15-20:13).

بعثت نگرانی و دلواپسی در امر باروری و تولید مثل، یهودیان قدیم آلت مردانه را پاک و در واقع مقدس می‌شمردند. اگر در یک دعوا و ستیز بین دو مرد، زنی سعی می‌کرد که با گرفتن نکر و تخم مرد مقابل به شوهر خود کمک کند، دست او را می‌بریدند (انجیل کتاب سفر تثبیه - پنجمین کتاب سفر پنجگانه 12-25:11). همچنین، مردان دارای نقض جنسی از شرکت در اجتماعات مذهبی محروم می‌شدند.

یهودیان کم کم به درجه ای از اعتقادات و باورهای جنسی رسیدند که سکسی که برای تولید مثل نبود را به بت پرستی ربط می‌دادند و با آن بعنوان یک تخلف و گناه مذهبی برخورد می‌کردند. با اینهمه، در همان چارچوب تنگ جماع همسری، لذت بری جنسی پذیرفتنی بود و حتی تشویق هم می‌شد. آیات مختلفی از انجیل؛ از جمله «غزل های صریح و بی پرده حضرت سلیمان»<sup>97</sup> دال بر آن دارند که یهودیان برای لذت جنسی ارج زیادی قائل بودند. سکس بعنوان جزئی از یک زندگی سالم تلقی می‌شد و استفاده از آن یک فضیلت محسوب می‌گردید. در مطابقت با همین دیدگاه، عروس و داماد های جوان از تمدیدی ماه عسل برخوردار شدند: «وقتی مردی ازدواج می‌کند، او نباید به قشون جنگی برود و یا مسئولیت شغلی به او محول شود. او باید بمدت یکسال آزاد در خانه بماند تا با زنی که تازه گرفته، مسرور و کامبخش شود.» (انجیل کتاب سفر تثبیه - پنجمین کتاب سفر پنجگانه 24:5)

چند همسری روا و مجاز بود. بدون شک تعداد زوجه های یک مرد نشان ثروت و مقام او بحساب می‌آمد و خدمت رسانی زنان به خانواده و شوهرانشان مورد تقدیر و قدردانی واقع می‌شد.

### 3.1.4 واتسیایانا و کاماسوترا<sup>98</sup>

کاماسوترا معروفترین کتابی است که در موضوع اروتیک و عشق ورزی نوشته شده است. این کتاب که بدقت مورد تحقیق و مطالعه واقع شده، کلیاتی است واقع بینانه و نیمه علمی که بر مبنای نوشته ها و افسانه های ماقبل خود به نگارش درآمده است.

کاماسوترا در دور و زمانه ای نوشته شد که از یک هندوی با فرهنگ توقع می‌رفت که از سه «اصل و صفت»: جارما<sup>99</sup> (پارسایی مذهبی)، آرتا<sup>100</sup> (ثروت دنیوی) و، کاما<sup>101</sup> (دانش عشق و لذت) برخوردار باشد. واژه سانسکریت کاما به معنی «دانش عشق، لذت و خشنودی شهوانی» است، در حالی که سوترا به معنای «قصیر، فشرده، چمدار» - روشی جهت ابراز و بیان دکتترین های بخرنج که اغلب در نوشته های سانسکریت بکار برده می‌شد، می‌باشد.

کاما بسیار فراتر از صرف لذت اروتیکی است. کاما همه اعصاب و احساس لذت را در بر می‌گیرد. پس، غذای لذیذ، لباس ابریشم و لطیف، عطر، موسیقی و نقاشی همه در حوزه کاما می‌گنجد. در اصل، هندوها سکس را نه تنها موضوعی طبیعی و لازم، بلکه بعنوان یکی از شعائر دینی- سهم انسان در آفرینش- می‌دانستند. مجسمه ها، حکاکی ها و منبت کاری های اروتیکی در سراسر هندوستان شاهدهی بر این مدعایند که می‌بایست با بی‌غرضی، خضوع و تکریم، به سکس تقرب یافت و نباید آن را بعنوان موضوعی پنهانی، قبیح و مستهجن نگریست. کاما سوترا، پورنوگرافی نیست، کتابچه آموزش سکس هم نمی‌باشد.

کاماسوترا بزبان سانسکریت، زبان ادبی هند کهن، در خلال قرن سوم، احتمالاً در شمال هند، برشته تحریر در آمده است. کاما سوترا دایرالمعارفی است که همه ابعاد قابل تصور سکس را در بر می‌گیرد و با قلمی نوشته شده که در آن روانشناسی سکس، هنر رام و سربراه کردن، فعل و اتمام عمل بخدمت گرفته شده است. کتاب یک اثر هنری است که زبان سانسکریت را بطور هنرمندانه ای برای رساندن منظور و معانی، در سطوح مختلف عملی، فلسفی، فیزیکی و استعاروی بخدمت می‌گیرد. این اثر همانقدر در باره جنبه معنوی عشق و سکس می‌باشد، که در باره امکان تجربه فیزیکی انواع و اقسام حالت های جالب و خوشایند سکس.

کاماسوترا در کلیت خود کارگسترده ای است و تنها شامل راهنمایی ها و پند و اندرزها در باره نفس عمل جنسی (64 تا پاراگراف کتاب) نیست بلکه در باره تعالیم و دستوراتی در رابطه با دوران نامزدی، ازدواج، آموزش، خانه داری، پزشکی، و انواع معاشرتهایی است که مردان و زنان با فرهنگ برای جلب جنس مقابل بایستی آنها را فرا می‌گرفتند. در این کتاب بخشهایی هم در باره روسپی ها، تک پران ها و معشوقه ها، خشنونت شعائری<sup>102</sup>، هنر رام و راضی کردن باکره ها و زنان شوهردار، دلالی، و اندرونی و حرمسرا ها و غیره وجود دارد.

«بیانات موجز عشق» (کاما سوترا-ی) واتسیایانا شامل هزار و دویست و پنجاه قطعه یا منظومه می‌باشد که هر کدام به قسمت هایی و هر قسمت به بخش هایی و هر بخش به پاراگراف هایی تقسیم شده است. کل کتاب شامل هفت بخش، سی و شش فصل، و شصت و چهار پاراگراف معروف می‌باشد.

<sup>97</sup> Song of Song

<sup>98</sup> Vatsyayana and Kama Sutra

<sup>99</sup> Dharma

<sup>100</sup> Artha

<sup>101</sup> Kama

<sup>102</sup> Ritualized violence

کسی کمتر چیزی در باره نویسنده آن می‌داند. به نظر می‌رسد که اسم واقعی او مالیانگا و یا مریلانا، و نام خانوادگی او واتسیایانا باشد. وی در اواخر عمر خود شروع به نوشتن این کتاب کرد و نگارش چنین کتابی را بعنوان یک وظیفه مذهبی می‌دید. او با پیاپی رساندن کتاب خود چنین نوشت:

«بعد از مطالعه آثار بابراویا<sup>103</sup> و دیگر نویسندگان باستانی، و تفکر حول معانی احکام و دستورات آنها، این رساله، بوسیله واتسیایانا، زمانی که حیات دینی خود را در بناره می‌گذراند و با تمام وجود مشغول عبادت الاهی و ربانی بود، در مطابقت با کتاب مقدس، و در جهت خیر جهان تصنیف گردید. این اثر نباید تنها بعنوان وسیله ای برای ارضاء و برآوردن امیالمان مورد استفاده قرار گیرد. کسی که اصول علمی واقعی یعنی جارما، آرتا، و کاما را می‌شناسد، و به آداب و رسوم مردم احترام می‌گذارد، مسلماً بر مشاعر و ادراک خود هم آقایی خواهد کرد. خلاصه، یک فرد روشن ضمیر و آگاه که به جارما و آرتا و همینطور کاما توجه نموده و آنها را مد نظر قرار دهد بدون آنکه غلام و برده‌الام و امیال خود شود، در هر کاری که می‌کند، موفق خواهد شد.»

تعیین تاریخ دقیق زندگی واتسیایانا و زمان نگارش اثر او، غیر ممکن بنظر می‌رسد. اما چنین به نظر می‌رسد که او زمانی در فاصله بین قرن اول تا ششم میلادی می‌زیسته است. چنین برداشتی بر این استدلال استوار است: او این واقعه را ذکر می‌کند که «ساتاکارنی ساتاوانانا»؛ پادشاه کونتال، با فرود آوردن اسلحه ای بنام کاراتی به عورت همسرش به اسم مالایواتی او را بقتل می‌رساند. واتسیایانا این واقعه را برای تذکر دادن نسبت به خطری که از جانب برخی از رسوم قدیمی تنبیه زنان در هنگامی که مرد تحت تأثیر نشئه خشونت شعاعری است، بیان می‌کند. حال اعتقاد بر این است که زمان زندگی و حکمرانی پادشاه کونتال، در قرن اول میلادی بوده است، و در نتیجه واتسیایانا حتماً باید بعد از آن پادشاه زندگی کرده باشد. از طرف دیگر، نویسنده ای بنام «ویراهامپیرا» در بخش هیجده کتاب خود تحت نام «بریهاتساناهیتا» علم عشق و رزی را توضیح می‌دهد و به نظر می‌رسد که در توضیحات خود از بخش های زیادی از اثر واتسیایانا استفاده کرده باشد. گفته می‌شود که «ویراهامپیرا» در خلال قرن ششم بعد از میلاد می‌زیسته است، پس واتسیایانا باید اثر خود را پیش از این تاریخ نوشته باشد. در نتیجه، واتسیایانا باید نه قبل از قرن اول و نه بعد از قرن ششم زندگی کرده باشد. با این حساب، دوران زندگی واتسیایانا بایستی زمانی در فاصله بین قرن اول تا ششم میلادی در نظر گرفته شود.

ما تا حدود زیادی و امدار محقق جهان پژوه دوران ویکتوریایی، لرد ریچارد بورتون<sup>104</sup> و همکارش فوستر آربوتنات<sup>105</sup> هستیم که زحمات زیادی بر خود هموار و کتاب را از زبان اصلی یعنی سانسکریت ترجمه کرده اند. با وجود مخالفتها و خطر محاکمه، آنها ترجمه کتاب را در سال 1883 منتشر کردند. ضمن معروفیت سبک اعلا و زبان در پرده ترجمه قرن نوزده لرد ریچارد بورتون، اما این کتاب اخیراً با زبان جنسی صریح و بی پرده مجدداً به انگلیسی ترجمه شده است.

#### کاما سوترای واقعی را مژه کنید:

«بخش 8 فصل 2: درخصوص وصلت جنسی: در باره زن که نقش و کار مرد را اجرا می‌کند: وقتی زنی می‌بیند که مرد از جماع یکریز خسته شده، بدون آنکه به ارضاء شهوت برسد، می‌بایست، با کسب اجازه مرد، او را روی کمر بخواباند، و با انجام عمل مرد، به او یاری دهد. زن می‌تواند برای ارضاء کنجکاو معشوق، و حتی برای شوق زدگی خود هم، چنین کاری را انجام دهد. برای انجام این کار دو راه وجود دارد؛ راه اول اینکه در خلال جماع او (زن) برمی‌گردد و بر روی معشوق می‌نشیند، طوری که در عمل جماع و لذت بری وقفه ای حاصل نشود، و راه دوم زمانی است که زن از همان ابتدا، عمل و نقش مرد را اجرا کند. در چنین موقعی، او با گلهایی آویخته از موهای پریشان شده و تبسمی شکسته از نفس های عمیق، باید با ممه های خود روی سینه مرد خم شود، و سر خود را مرتب خم کند، و همان کاری را بکند که مرد قبلاً می‌کرده؛ مثل او نفس نفس بزند و با شوخی و لودگی بگوید: تو مرا رو زمین خواباندی و آنچنان گانیدی که دیگر رمقی برایم نماند، حالا نوبت من است که تو را بخوابانم و تلافی کنم. بعد او باید دوباره محجوبی و بی رمقی خود، و میل به اتمام جماع را هویدا کند.

هر کاری که مرد برای لذت دهی به زن انجام می‌دهد، عمل مرد نامیده می‌شود و از این قرار است: در حالی که زن روی کمر دراز کشیده، مرد، همانطور که تلویحاً از مکالمه اش استنباط گردیده، بایستی گره شلوار زن را شل کند، و وقتی که زن با تردید و دودلی مانعش شود، مرد باید او را غرق بوسه های خود کند. بعداً وقتی که لینگام مرد راست شد، او باید به جاهای مختلف بدن زن دست بزند، و آرام و با حوصله جاهای مختلف بدن او را مالش دهد. اگر زن کمرو و خجالتی است و یا اولین بار است که آنها با هم خلوت می‌کنند، مرد باید دست خود را در لای رانهای زن، که زن معمولاً آنها را بهم می‌فشارد، فرو کند، و اگر زن دختر خیلی جوانی است، مرد باید ابتدا دست های خود را به پستانها، که به احتمالی دختر آنها را با دستان خود پوشانده، و به زیر بغل و گردن او برساند. اما چنانچه او زن با تجربه ای باشد، آنگاه آنها باید به هر آنچه را که در باره اش با هم توافق می‌کنند یا مناسب لحظه است، عمل کنند. بعد از این، او باید موهای زن را لمس و با هدف بوسیدن او، چانه اش را با انگشتان خود بگیرد. اینجا، اگر او دختر جوانی است، کمرویی می‌کند و چشمان خود را می‌بندد. بهر حال، مرد بایستی از حالات و حرکات زن پی ببرد که در خلال جماع چه چیزی به او (زن) لذت می‌دهد.

103 Babhravya

104 Sir Richard Burton

105 Foster Arbuthnot

اینجا، سووارنابها<sup>106</sup> می فرماید، در حالی که مرد آنچه را که بهتر از هر چیزی در جماع می پسندد با زن می کند، اما او باید همیشه آن قسمت هایی از بدن زن را بمالد و فشار دهد که فشارشان باعث خماری چشمان زن می شود. علائم لذت بری و ارضاء زن از این قرارند: بدنش شل و رها می شود، چشمان خود را می بندد، هر نوع خجالت و کمرویی را بکنار می نهد، و میل شدیدی جهت وصلت و نزدیکی هر چه بیشتر دو آلت در او ظاهر می شود. از سوی دیگر، علائم و نشانه های مبنی بر نیاز به لذت و تمتع و، نقصان و کمبود رضایت و کامبخشی از این قرارند: دستهای خود را تکان می دهد، به مرد اجازه سوار شدن نمی دهد، احساس دلسردی و مایوسی می کند، مرد را گاز می گیرد، لگد می زند و فاصله گیری اش حتی بعد از اتمام کار مرد هم ادامه می یابد. در چنین مواردی، مرد باید قبل از عمل جماع، یونی زن را با دست و انگشتان خود بمالد (مثل فیل که هر چیزی را با خرطوم خود می ساید) تا وقتی که سست و شل شود و هر زمانی که چنین شد او (مرد) لینگام خود را در آن فرو کند.

افعال و حرکاتی که بایستی توسط مرد انجام شوند چنین اند:

حرکت به جلو، مالیدن و سائیدن یا همان کره گیری، خلیدن و سپوختن (فرو کردن)، سائیدن، فشار دادن، نعره زدن، نعره گراز، نعره و رز، و رزش گنجشکی<sup>107</sup> (اشاره به رفت و آمد لینگام مرد در یونی زن بدون بیرون جهیدن آن (م

وقتی آلتها سر راست و حساسی به هم می رسند «حرکت آلت بجلو» نامیده می شود. وقتی لینگام در دست گرفته شده و در داخل یونی دایره وار چرخانده شود «مالیدن و سائیدن» نامیده می شود. وقتی که یونی فرو رفته و قسمت فوقانی آن با لینگام ضربه بخورد، «سوراخ کردن» نامیده می شود. وقتی همین کار روی قسمت تحتانی یونی انجام شود، «سائیدن» نامیده می شود.»

### 3.2 تاریخ مطالعات و تحقیقات جنسی

تاریخ مطالعه منظم و استدلالی رفتارهای جنسی بشر در تمدن غربی، حداقل، به یونان باستان می رسد. در حقیقت، می توان ادعا کرد که طبانی همچون بقراط و فلاسفه ای امثال افلاطون و ارسطو، از نیاکان محققان جنسی بشمار می روند. ارسطو اولین کسی بود که اعلام کرد کل بیشتر از مجموعه اجزاء روی هم می باشد. افلاطون و ارسطو هر دو، در رابطه با پاسخ ها و واکنش های جنسی، نقض عملکردی، تولید مثل و پیش گیری از بارداری، سقط جنین، قانونگذاری جنسی، و اخلاق جنسی بررسی های زیادی بعمل آورده و تئوریهای مبسوطی در اینباره ارائه داده اند. آنها همچنین در باره محسنات و مزیت های همجنسگرایی هم بحث کرده اند.

بقراط فاکت های مهمی در رابطه با تولید مثل انسان کشف کرد. اطباء یونانی همچون سورانس و جالینوس دانش جنسی کهن را گسترش داده و به پیش رانند. سورانس اولین معاهده در امر پیشگیری از بارداری را نوشت و، جالینوس اولین نظریه منسجم جنسی را ارائه داد. آثار آنها بنوبه خود دانشمندان اسلامی بعد از آن را بلافاصله به این واداشت که به مسائل جنسی توجه و افری مبذول دارند. مطالعات دانشمندان اسلامی حول مسائل جنسی که در اصل بزبان عربی نوشته شده اند، بعدها ترجمه و به اسپانیا و ایتالیای قرون وسطی راه یافتند. همین ها همراه با نسخه های باز نویسی شده یونانی و رومی، دروس استاندارد شده مدارس تازه تأسیس پزشکی شدند و راه را برای تجدید حیات تحقیقات کالبد شناسی (آناتومی) در قرون 16، 17 و 18 هموار کردند. اسم فالوپو (مجاری فالوب)، کیسه های گراف، غدد بارتولین و غدد کوپری، تا همین امروز، یادآور دوران شکوفایی علم مدرن کالبد شناسی و مربوط به آن دوره ای می شوند که بخش های مختلف آناتومی جنسی انسان در آن زمان کشف می شدند.

طبعاً، ژرفش آگاهی و دانش مربوط به کالبدشناسی در قرون شانزده و هفده، از ارزش پزشکی زیادی در عرصه مشکلات مربوط به تولید مثل برخوردار بود. اما در قرن هیجده میلادی حرفه پزشکی با «کشف» باصطلاح مضرات استمناء برای سلامتی، متأسفانه، در زمینه سکسیت، قدم بسیار بزرگی به عقب برداشت که به فلاکت و شور بختی جنسی دامن زد. اطباء قدیمی از جمله جالینوس اعتقاد اسخ داشتند که استمناء گاهی لازم و حتی عمل سالمی است. و اینک، پزشکی «منور الفکر» با این ادعا که اتلاف مداوم منی به ضعف بدن و حتی مرگ منجر می شود، آنچه که در گذشته دوا و درمان محسوب می شد را به بیماری مدرن تبدیل کرده بود. طنز اینجاست که اردوکشی پزشکی بر علیه استمناء در دوره ای شروع شد که دکترین های منادی مرتاضی و ریاضت کشی جنسی در حال طرد شدن بودند. (اشاره به تعالیم کلیسا در قرون وسطی و شروع رنسانس فکری-م)

عاقبت اما، انقلاب فرانسه خواسته رفرم قانون و آزادی جنسی بیشتر را برافراشت. کتاب پزشک آمریکایی چارلز نولتون<sup>108</sup> بنام مانده های فلسفی، یا مونس خصوصی زوجهای جوان<sup>109</sup> توصیف های مبسوط و گسترده ای از تکنیک های پیش گیری از بارداری در اختیار می گذارد که از روزگار سورانس تا آن زمان بی سابقه بود. نولتون بخاطر همین کتاب جریمه و زندانی شد! دولتها و کلیسا های غربی نسبت به پیشرفت تحقیقات جنسی علاقه ای نداشتند و یا در هر صورت مایل نبودند که نتایج آن در دسترس عموم قرار داده شود. عصر روشنگری راه بحث های جدی و هر چه سکولارتر در حوزه اخلاق جنسی را

<sup>106</sup> Suvarnanabha

<sup>107</sup> The sporting of a sparrow

<sup>108</sup> Charles Knowlton

<sup>109</sup> The Fruit of philosophy, or the Private Companion of young Married People- 1832

هموار نمود و به اولین برنامه آموزشی در مدارس عمومی و خصوصی، و همچنین تنظیم طبقه بندی رفتارهای جنسی منجر شد.

در قرن 19، نگرانی های مربوط به افزایش جمعیت، بیماریهای جنسی و فساد باعث برحسته شدن مفهوم «سکسیت» گردید و به تلاش و کوششهای زیادی در جنبه های مختلف جهت درک عقلانی بهتر و مناسب تری از موضوعی که بنظر می رسید هر چه بغرنج تر و پیچیده تر می شود، دامن زد.

تحقیقات زیست شناسی، پزشکی، تاریخی و مردم شناسی توسط ون بائر<sup>110</sup>، داروین<sup>111</sup>، مندل<sup>112</sup>، کان<sup>113</sup>، مورل<sup>114</sup>، مگنان<sup>115</sup>، چارکوت<sup>116</sup>، وست فال<sup>117</sup>، بورتون، مورگان<sup>118</sup>، موننگاز<sup>119</sup>، وسترمارک<sup>120</sup>، فون کرافت-ابینگ<sup>121</sup>، فورل<sup>122</sup>، و دیگران زمینه تحقیقات جنسی مدرن را هموار کردند و عاقبت، در قرن بیستم، کارهای پیشکسوت و ره گشای هاو لوک ایس<sup>123</sup>، زیگموند فروید، مگنوس هیرشفلد<sup>124</sup> و ایوان بلوچ<sup>125</sup>، پایه پژوهشها و بررسی های مسائل و مشکلات جنسی بعنوان جد و جهدی قانونی، مستدل و مستقل را بنا نهاد. ایده جد و جهد علمی و پژوهشی جهت درک و فهم علمی سکس، ابتدا توسط پزشک برلینی متخصص بیماریهای پوستی؛ ایوان بلوچ (1872-1922) پیش کشیده شد. بلوچ واژه و اصطلاح جدیدی<sup>126</sup> هم وضع کرد که ابتدا به «علوم جنسی» ترجمه شد، اما این ترجمه تا حدودی نادرست بود چون این لغت آلمانی هر دو علوم طبیعی و انسانی را در بر می گیرد.

به این خاطر ترجمه «سکسولوژی» (سکس شناسی) ارجح تر است زیرا لغت یونانی لوژوس<sup>127</sup> (لوژی) که پسوند لغت است، از قدیم الایام به کل توانایی های عقلی و خردی، و لذا به هرگونه مطالعات استدلالی جهت دستیابی به دانش منسجم حول هر موضوعی اشارت دارد. بنابراین، واژه پیوندی لاتینی-یونانی «سکسولوژی» (سکس شناسی) خیلی راحت همان منظوری که در اصطلاح آلمانی نهفته است، یعنی مطالعات تئوریک سکس، را می رساند. با این حساب، ایوان بلوچ را میتوان بحق، پدر سکس شناسی نامید. طبعاً، مفهوم مدرن سکس شناسی (بعبارت دیگر مطالعات تئوریک سکس) باید از مفهومی قدیمی تر یعنی اروتولوژی (مطالعات عملی عشق ورزی و تحریک) تمیز داده شود. نوشته های اروتولوژیکی همچون کاما سوترای واتسیایانا و دیگر کتابهای راهنمای عشقی هندی، و حتی مشابهات غربی اخیر آنها از قبیل ازدواج ایده آل یا لذت آرامبخش سکس نوشته «وان د ولده»، بر این تلاشند که خواننده را به تجارب شخصی و عملی فرا خوانند. این کتابها بنا به اصطلاح عامیانه «کتابهای چه و چگونه باید کرد» هستند. در مقابل، نوشته های سکس شناسی دانش واقعی و بی طرفانه ای را در اختیار قرار می دهند. بنابراین، با توجه به همین مسئله، به ادبیات کهن غربی همچون کتاب «در خصوص جماع و بارآوری» بقراط هم میتوان واژه «سکسولوژیکی» را اطلاق نمود.

گفتنی است که مطالعه تئوریک صرف در خصوص سکس چندین دهه قبل از بلوچ وارد مرحله تمرکز و تخصص شده بود. پزشکی قرن نوزدهم، در پردازش تم به ارث رسیده از دوران روشنگری، ذهن خود را درگیر ابعادی از سکس نمود که نامانوس، خطرناک و گویا مضر برای سلامتی، بود. از همان سال 1843، پزشک روسی هنریش کان، در کتاب خود بنام روان رنجورهای جنسی<sup>128</sup>، طبقه بندی بیماریهای جنسی روانی را ارائه داد. همین متد، چهل سال بعد در کتابی بهمین نام توسط فون کرافت-ابینگ بکار گرفته و بمقدار وسیعی بسط و گسترش داده شد.

در حقیقت، پژوهشها و مطالعات سکسیت شناسی پیش از پژوهش های معاصر، بطور در بست صرف مطالعه انسانهایی می شد که بنا بر تصورات آن دوره مریض محسوب می شدند. نشانه ها، علائم و

110 Von Baer

111 Darwin

112 Mendel

113 Kaan

114 Morel

115 Magnan

116 Charcot

117 Westphal

118 Morgan

119 Mantegazza

120 Westermarck

121 Von Krafft-Ebing

122 Forel

123 Havelock Ellis

124 Magnus Hirschfeld

125 Iwan Bloch

126 Sexualwissenschaft

127 logos

128 Psychopathia Sexualis

خصوصیات جنسی دال بر «بیمار جنسی» بودنشان بدقت یادداشت می گردید و بعنوان یک قاعده، به ضلالت و انحطاط اخلاقی آنها نسبت داده می شد. فون کرافت-ابینگ حتی «شهوت و غریزه جنسی» شدید را بعنوان دال و نشانه ای از فساد و تنباهی می دانست.<sup>(5)</sup>

بنا بر این، با درک آنروزی از پزشکی و زیست شناسی، بسط و گسترش سکس شناسی فقط از سوی حوزه هایی بجزء این دو رشته، ممکن بود. در حقیقت، همانطور که آثار ایوان بلوچ نشان می دهند، این کمک از سمت دو جبهه فراموش شده، یعنی تاریخ و مردم شناسی، از راه رسید.

بلوچ، مرد فاضل و اندیشمندی بود که به چندین زبان تکلم می کرد و در کتابخانه شخصی اش بالغ بر چهل هزار جلد کتاب وجود داشت. او در نتیجه مطالعات خود پی برده بود که بسیاری از رفتارهایی که بیماری و تبه کاری محسوب می شوند، در همه ادوار، در بسیاری از نقاط جهان، هم در بین مردمان «غیر متدین» و هم متدین رواج داشته اند. پس، بمرور به این نتیجه رسید که دیدگاه های پزشکی حاکم حول رفتارهای جنسی بشر، دال بر کوتاه نظری می باشند و باید بکمک پژوهش های تاریخی و مردم شناسی تصحیح شوند. او همچنین به این نقطه نظر رسید که «نابهنجاریهای جنسی» مختص زمان یا دوره خاصی نیستند و بیانگر شرایط و وضعیت انسانند. او عاقبت در سال اول قرن بیستم در تحقیقی معروف و بدعت گذار، اندیشه و رویکرد انحطاط جنسی<sup>129</sup> را مورد حمله قرار داد.

### 3.3 پیشگامان سکس شناسی

اکثر اطلاعات تاریخی در باره سکس شناسان قدیمی (بخصوص آلمانیها) از طریق پژوهش های صورت گرفته توسط یکی از بزرگترین سکس شناسان معاصر پروفیسور دکتر اروین ج. هیبرله، سرپرست آرشیو سکس شناسی و تیم همکار او در انستیتوی روبرت کوخ برلین، بدست آمده اند.

#### 3.3.1 بلوچ، ایوان (1872 – 1922)



ایوان بلوچ بعنوان پزشک متخصص بیماریهای مقاربتی در برلین مشغول بکار بود. پژوهش های او در این عرصه، خیلی سریع با اعتراف و استقبال وسیع همگانی مواجه شد.

#### زندگی نامه

بلوچ با روزا هایمن ازدواج کرد. او به چندین زبان، از جمله یونانی و لاتین صحبت می کرد، و از مطالعه ادبیات تاریخی لذت وافر می برد. کتابخانه شخصی اش بالغ بر چهل هزار کتاب داشت. او بود که «120 روز سدوم»<sup>130</sup> مارکی دوساد<sup>131</sup> که تصور می شد از بین رفته باشد، را کشف کرد.

کار بلوچ از خواندن تاریخ و تخصص در بیماریهای مقاربتی بسیار فراتر می رفت. او بطور وسیعی در باره موضوعات جنسی مطلب می نوشت و نقش فعالی در جنبش رفرم جنسی داشت. چنین مقدر شد که او نقش بزرگی در سکس شناسی ایفا کند. بلوچ ابتدا اصطلاح سکسولوژی (سکس شناسی) را پیشنهاد و معنی و مفهوم آن بعنوان یک علم مستقل را بسط و گسترش داد. همین، لقب «پدر سکس شناسی» را برای او به ارمغان آورد.

#### آثار بلوچ:

- زندگی جنسی معاصر<sup>132</sup> که در سال 1907 در برلین منتشر شد.
- در 1914 بلوچ به همراه آلبرت اوپلنبرگ<sup>133</sup>، انتشار مجدد «گاهنامه علوم جنسی»<sup>134</sup> را شروع کرد. گفتنی است که هیرشفلد در سال 1908 آن را بمدت یکسال منتشر کرده بود. بلوچ در همان اولین شماره (سال 1914) مقاله ای تحت عنوان «مسئولیتها و اهداف سکس شناسی» بچاپ رساند.

<sup>129</sup> Sexual degeneration

<sup>130</sup> 120 Days of Sodom

<sup>131</sup> Marquis de Sade

<sup>132</sup> Das Sexualleben unserer Zeit

<sup>133</sup> Albert Eulenburg

<sup>134</sup> Zeitschrift für Sexual- wissenschaft

- بلوچ شروع به درج سلسله مقالاتی در باره سکس شناسی نمود که توسط متخصصان رشته های مختلف نوشته می شدند. مجموعه این مقالات روی هم، مدخلی جدی بر سکس شناسی در اختیار می نهند. ادامه انتشار راهنمای جامع علوم جنسی (همراه با توضیحات)<sup>135</sup> که در فاصله سالهای 1912 تا 1925 منتشر شد، بدلیل مرگ زودهنگام بلوچ ناتمام باقی ماند.

#### در خصوص اهمیت آثار و فعالیت های بلوچ در حوزه سکس شناسی

بلوچ در سال 1907، در پیشگفتار «زندگی جنسی معاصر» این کلمات تاریخی را نوشت: «نویسنده کتاب پیش رو..... بر این..... باور است که تفکر و دیدگاه صرفاً پزشکی به زندگی جنسی..... قادر به رعایت عدل و انصاف در رابطه چند بعدی بین سکسیت و دیگر کرانه های زندگی انسان نمی باشد. رعایت انصاف و عدالت در خصوص اهمیت همه جانبه عشق در زندگی فرد و جامعه حکم می کند که در امر تکامل تمدن بشری، بایستی با این شاخه خاص پژوهشی هم با همه توابع و فرعیات آن بعنوان جزئی از دانش عمومی بشر برخورد شود. دانش عمومی که مهره اتصال همه علوم عمومی دیگر از جمله زیست شناسی، مردم شناسی، تبارشناسی، فلسفه، روانشناسی، تاریخ ادبیات، و کل تاریخ تمدن می شود..... تا بحال، پیمان و مقاله ای حول کلیت و شمولیت زندگی جنسی وجود نداشته است. برآستی که وقت چنین میوه چینی فرا رسیده، تا اطلاعات و داده های کلان و هنگفت موجود غربال شوند و نتیجه کار، قالب و چارچوبی برای یک دیدگاه و نقطه نظر متمرکز قرار گیرد. (6)

بلوچ در مقدمه جلد اول راهنمای جامع علوم جنسی (همراه با توضیحات) که ابتدا در سال 1912 منتشر شد، از سکس شناسی بعنوان یک علم کامل، منسجم و جامع که اکثر علوم انسانی را دربر می گیرد، دفاع کرد و نوشت: «طبیعت دوگانه میل جنسی، بعد بیولوژیکی و بعد اجتماعی آن، علت سختی و مشقات پژوهش های علمی سکس را توضیح می دهد، و این را هم روشن می کند که چرا از یک طرف، دانشمندان پزشکی و طبیعی، و از طرف دیگر دانشمندان الاهیات، فلاسفه، وکلا، و اندیشمندان فرهنگی همه معتقدند که آنها باید «مسئله جنسی» را از دریچه تنگ دیدگاه خود حل کنند. همین واقعیت، بخودی خود ضرورت پی افکندن سکس شناسی بصورت یک علم مستقل را ثابت می کند. علم مستقلی که دیگر نمی بایست به آن بعنوان ضمیمه ای از هیچ علم دیگری نگاه شود، و یا مزخرف تر از آن، بعنوان مجموعه ای از علوم نامبرده (در عرصه سکس) تلقی گردد. چون چنین چیزی ما را به همان جایی می برد که دیدگاه صرفاً پزشکی - کلینیکی فون کرافت-ابینگ و پیشینیان و دنباله روان او ما را برد، و برخی از آنها فکر می کردند به علم خدمت کرده اند در حالی که آنها صرفاً یکسری واژه های با لحن و تلفظ خارجی را رواج داده اند..... برای درک و فهم رابطه پرجانبه سکس با دیگر ابعاد سپهر زندگی انسان، دیدگاه صرفاً پزشکی به سکسیت کافی نیست (دیدگاه روانی که جای خود دارد). این جوانب در کلیت خود موضوع سکس شناسی می باشند. سکس شناسی با این تکلیف مواجه است که نه تنها رابطه فیزیولوژیکی بلکه روابط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی ما بین جنس ها را مورد تحقیق و بررسی قرار دهد و با مطالعه انسان اولیه و متمدن، باید ایده عنصر سکسیت در نوع بشر را بیاید. یعنی پدیده بیولوژیکی اجتماعی در همه انسانها و در همه ادوار. اینها پایه های محکم و استواری برای بنای علم جدیدی می باشند. فقط اینچنین دیدگاه انسان/مردم شناسانه ای<sup>136</sup> در معنای وسیع خود، با در اختیار گذاشتن بررسی ها و مشاهدات بسیار وسیع..... داده های علمی برخوردار از آنچنان دقت و بی طرفی ای در اختیار ما قرار می دهد که در دیگر علوم طبیعی دیده می شود. (7)

اروین هیبرله با اشاره به همین نوشته بلوچ، می نویسد: «با ترسیم چنین چشم انداز وسیعی برای مطالعه سکس، بلوچ قادر بود به سلف نامی پیشین خود؛ رفرمگر سیستم دانشگاهی آلمان ویلهلم فون هومبولت<sup>137</sup>، که مجموعه آثارش اخیراً منتشر شده، اشاره کند.» در این مجموعه آثار جدید انتشار، «تاریخ وابستگی در نژاد بشر»<sup>138</sup>، که در آن هومبولت پیشنهاد فعالیت های سکس شناسی؛ و طرح اولیه آن را در سال 1827 ترسیم کرده بود، برای اولین بار منتشر شده است. طرح مذکور در واقع طرح تکامل یافته و مشتقی از برنامه ای باز هم قدیمی تر که در «تاریخ فاحشگی»<sup>139</sup> (دهه 1790)، اثری که هدف آن پی گیری و دنبال کردن مسئله جنسی در خلال همه ادوار تاریخی بوده، آمده است. کتاب نامبرد هومبولت چهار بخش بلند دارد: تاریخ جنس زن، تاریخ نیروی تولید مثل، تاریخ بندگی و بیگاری، و تاریخ وابستگی در آزادی مردانه. او برنامه اش این بود که تحول و فراگشت آزادی انسان را بررسی و رابطه بین دو جنس را بعنوان مرکز ثقل توجه خود قرار دهد. بدیهی بود که پدیده روسپی گری در مرکز این مطالعات قرار گیرد. درست همانطور که این مسئله در مورد مطالعات خود بلوچ هم صدق می کند. علاوه بر این، هومبولت در پیش درآمد برنامه خود، ایده ای که بعدها باستین<sup>140</sup> آن را مطرح کرد، «ایده های مقدماتی»، را هم پیش بینی و آنها را در عرصه جنسی بکار گرفته بود:

«تابحال، کسی دست به تلاشی درخور که تاریخ گزاره آدمی و نژاد بشر را از مسیر همه شرایط زندگی خصوصی و همه تحولات و سنت ها دنبال کند، دست نزده..... اما با این وجود..... ما نه تنها می بایست انسان بودن تحت انواع شرایط و موقعیتها را، بلکه همینطور شرایط عامی که خود را در انسانهای مختلف بروز می دهند را هم تحت آزمایش و بررسی قرار دهیم. این شرایط با زوال آدمی..... باقی می مانند.....»

135 Handbuch der gesamten Sexualwissenschaft in Einzeldarstellungen

136 Anthropological

137 Wilhelm von Humboldt

138 The History of Dependency in the Human Race

139 History of Whoring

140 Bastian

رشد می کنند..... و به ایده هایی فرا می رویند، و در نتیجه فراتر از خود نژاد بشری اند چون ممکن است نسل کاملی در محراب آنها قربانی شود.» (8)

اروین هیبرله چنین نتیجه گیری می کند که: «میتوان تصور کرد که بلوچ از اینکه به کارهای این انسان پیشرو، که بیش از هر کسی مسئول شکل و مسیر آموزش عالی در آلمان می باشد، دست یافته، به خود مغرور بوده باشد. در واقع، این امر که هومبولت بسیار فراتر از زمان خود، در آن دوره به علم جامع سکس اعتقاد داشته، خود نشان بارزی از این است که سکس شناسی در آن زمان، خیلی فراتر از یک آزمون آکادمیک، محصول منطقی پیشرفت علمی بوده است. بلوچ در اشاره به تلاشهای هومبولت می نویسد:

«زمان، مستعد چنین اقدامی نبود. هم علوم فرهنگی- تاریخی و هم علوم عام طبیعی کماکان در مسیر ساختارهای کهنه حرکت می کردند؛ فرهنگ و قوم شناسی<sup>141</sup> در ابتدای راه کم ادعای خود بود، و خلاصه برای پی افکندن سکس شناسی بیطرف چیزی وجود نداشت. همه چیز لازم بود و..... از رفم جنسی هم خبری نبود. قرنی از تحقیقات دقیق علمی..... روش و اسلوب های دقیق در..... علوم فرهنگی و تاریخی..... یک..... انباشتی از داده ها در قوم شناسی، تاریخ تطبیقی اخلاق و قوانین..... همه برای تلاشی مجدد بر مبنای پایه هایی محکم تر و مطمئن تر لازم بود.»

بلوچ با نگاهی به اطراف خود متوجه شد که همه چیز آماده و مهیا است. برای نمونه، یافته های هنگفت و جدید فرهنگ و قوم شناسی در انتظار تجزیه و تحلیلی از زاویه «دیدگاه و نقطه نظر متمرکز» سکس شناسی بودند. پس بلوچ از فردیناند فون رایتزشتاین<sup>142</sup>، که دستیار موزه فرهنگ و قوم شناسی برلین بود درخواست کرد که دو رساله تشریحی؛ مرد در جوامع ابتدایی و متمدن، و زن در جوامع ابتدایی و متمدن، برای راهنمای جامع علوم جنسی که در دست تهیه بود، فراهم کند. بلوچ، بدلیل مشابهی، با مگنوس هیرشفلد هم در رابطه با تهیه مجموعه ای حول همجنس گرایی تماس گرفت. علت تماس با هیرشفلد این بود که آمار مطالعات هیرشفلد و آشنایی اش با هزاران همجنسگرا (هم بیمارانش و هم غیر بیمارانش)، مواد و ملاتی در اختیارش گذاشته بود که قبل از او هیچ کسی در تاریخ به آن دسترسی نداشته است. هیبرله می گوید: «علت انتخاب این دو نویسنده توسط بلوچ، عمدتاً بدلیل دانش وسیع و مفصل آنها، و نه موقعیت احتمالی اشان بوده است. هدف او این بود که تا حد اکثر ممکن به اسناد و داده های مبتنی بر فاکت های واقعی دست یابد. چون بر این اعتقاد بود که تنوع، چندسانی و گونه گونی ها را بعنوان پادزهری در مقابل دیدگاههای محدود و تنگ نظرانه سکسیت پزشکی، ثبت کند. بر همین اساس، بلوچ یک تجربه گر بود و معلوم است که او در رابطه با پژوهش های بعدی که توسط آلفرد چ. کینزی<sup>143</sup> و همکارانش صورت گرفت، بایستی خوشبین بوده باشد. با توجه به علاقه شخصی اش به ایده های تازه، بلوچ بخوبی بر این امر واقف بود که در سکس شناسی باید در پناه داده ها و فاکت های علمی بود و بر آنها تکیه نمود. فاکتها و داده ها بسیار مهم بودند؛ «چون هدف نهایی هر تلاش سکس شناسی همانا رفرمی عقلانی و پایدار در عرصه جنسی می باشد.»

هرچند قابل درک اما، مایه بسی تأسف است که تمرکز شخصی بلوچ بر مطالعات زیست شناختی<sup>144</sup>، به تغییر جهتی کوچک اما مهم در سکس شناسی او منجر شد. بعد از مایه گذاری عمده مگنوس هیرشفلد در متد و دانش شناسی سکسولوژی، بلوچ در سال 1914 با انتشار مجدد گاهنامه علوم جنسی به همراه آلبرت اولینبورگ و شروع اولین شماره با مقاله «مسئولیتها و اهداف سکس شناسی»، قدمی به عقب برداشت. در آن زمان، مطالعات تازه غددشناسی، بخصوص مطالعات یوجین اشتیناخ<sup>145</sup> در پراگ، انتظارات زیادی را برانگیخته بود، و این در ارزیابی مجدد بلوچ از مواضع خود، منعکس شده است. ذهن بلوچ کماکان درگیر مسئله ایده ها و توسعه آنها بود، اما حالا دیگر بر این باور بود که میتوان آنها را در بن مایه های زیست شناختی جستجو نمود. بر همین اساس، تعریف او از سکس شناسی لحن و لهجه دیگری بخود گرفت:

«سکس شناسی... مطالعه... فرمها و تأثیرات سکسیت در ابعاد فیزیکی و روانی، فردی و اجتماعی اشان می باشد. این تعریف عدالت را در حق طبیعت ناروال و خاص نیروی جنسی، جنبه های زیست شناختی و فرهنگی آن را بجا می آورد و نشان می دهد که حتی بعنوان دانشمندان علوم طبیعی و پزشکی هم، هرگز نباید ابعاد اجتماعی و فرهنگی آن را نادیده بگیریم، بویژه آنکه، در همه حال از بن مایه ای زیست شناختی برخوردار است. تنها بر چنین پیش فرض و مبنایی، یعنی بنیان و شالوده زیست شناختی است که مطالعه واقعا علمی از پدیده سکس شناسی ممکن می شود. نمود زیست شناختی از سکسیت جنبه های فیزیولوژیکی و فرهنگی سکسیت را توضیح می دهد..... سکس شناسی، در ذات و گوهر خود، یک علم زیست شناختی است.»

این مسئله بسیار مهمی است که سکس شناسی، در بین کودکان خود، یکی را بر دیگری ترجیح ندهد. پزشکی (از جمله غدد شناسی) رشته اولیه بلوچ بود. او اولین کسی بود که به اهمیت برابری همه فرزندان (همه رشته های علوم) در خانواده سکس شناسی اعتراف کرد و به این خاطر به او ارج می نهیم. او بدون هیچ شک و شبهه ای پدر سکس شناسی است اما، حتی یک پدر هم بی عیب و نقص و خطاناپذیر نیست. در آخرین تجزیه و تحلیل، بنا به

141 Ethnology

142 Ferdinand von Reitzenstein

143 Alfred Charles Kinsey

144 Biological studies

145 Eugen steinach

شرایط و مقتضیات دوران (توقعات جدید از علم غدد شناسی)، بلوچ علم زیست شناسی را تا حدودی بر علوم دیگر ترجیح داد.



### 3.3.2 مگنوس هیرشفلد (1868 – 1935)

مگنوس هیرشفلد در سال 1868 در آلمان متولد شد. پدرش پزشکی حاذق بود. هیرشفلد اولین دکتر متخصص «بیماریهای روان جنسی»<sup>146</sup> شد.

#### زندگی نامه

اگر بلوچ «پدر» سکس شناسی نامیده شود، آنوقت هیرشفلد را حداقل باید «مادر» سکس شناسی نامید (و یا بلعکس). دکتر هیرشفلد پزشکی آلمانی بود که مطالعه علمی سکس را رواج و توسعه داد، و انستیتوی سکس شناسی برلین را بنیان نهاد. او در «اختلالات جنسی روانی»<sup>147</sup> تخصص گرفت، و فعالیت های خود بعنوان نماینده دلدادگان همجنس را با ایثاری عظیم برای فهم همه سکسیت ها در هم آمیخت. هیرشفلد از طریق تحقیقات خود به این نتیجه رسید که ایداء و آزار همجنسگرایان که در آن زمان معمول بود، غیر عادلانه، غیر عقلانی و ستمگرانه است، پس پرچم مبارزه با قوانین ضد همجنسگرایی آلمان را برافراشت. وقتی که هینتر در سال 1933 بقدرت رسید، نازیها به انستیتوی هیرشفلد یورش بردند (چون هم یهودی بود و هم همجنسگرا). آنها همه اوراق، بایگانی و کتابهای او را آتش زدند، و خود انستیتو و کتابخانه را به آتش کشیدند. هیرشفلد در آن زمان در مسافرت بود و امکان بازگشت نداشت. او دو سال بعد (1935) در فرانسه درگذشت. نازیها اذیت و آزار همجنسگرایان را با سببیت و خشونت هر چه تمامتر ادامه دادند و بسیاری از آنان را در اردوگاههای اجباری بقتل رساندند. هر چند که این نوع اذیت و آزار همراه با شکست هینتر پایان یافت اما، قوانین ضد همجنسگرایی آلمان تا اواخر دهه 1960 پابرجا ماندند و بعد از آن بود که ملغا اعلام شدند.

#### آثار و فعالیت ها

هیرشفلد در سال 1897 کمیته ای را جهت تحقیقات علمی حول همجنسگرایی بنام «کمیته امداد علمی»<sup>148</sup> بنیان نهاد و همزمان با ادامه فعالیت های خود حول سکسوالیته بشری، سردبیری اشتراکی مجله ای در خصوص همجنسگرایی را هم بعهده گرفت. لازم به ذکر است که اولین ژورنال علمی کاملاً تخصصی حول مشکلات جنسی<sup>149</sup>، در سال 1896 به سردبیری پاسکال پنتا<sup>150</sup> در ایتالیا منتشر شد.

سه سال بعد، در سال 1899، مگنوس هیرشفلد انتشار «سالنامه مراحل بینابینی جنسی»<sup>151</sup>، برای کمیته امداد علمی را شروع کرد. «گانهنامه علوم جنسی» هیرشفلد، اولین ژورنال تخصصی سکس شناسی بعنوان یک علم، بود. این ژورنال که قرار بود بصورت ماهانه منتشر شود؛ 12 شماره آن در خلال یکسال (1908) منتشر شدند، و بعد از آن در ژورنال دیگری بنام «مشکلات-جنسی»<sup>152</sup> که کمتر تخصصی بود و توسط ماکس مارکوس<sup>153</sup> سردبیری می شد، ادغام گردید. بهرحال این تلاش اولیه بعنوان یک واقعه بی سابقه از ارزشی تاریخی و بیاد ماندنی برخوردار است و در واقع گنجی از دانش، آگاهی و بصیرت می باشد. وسعت کار بشکل قابل توجهی گسترده بود: در همان شماره اول مقاله ای از زیگموند فروید در رابطه با «فانتزی هیپستریکی و رابطه آن با دوجنسگرایی»<sup>154</sup> منتشر شد، و شماره های بعدی به معرفی آثار اصلی آدلر<sup>155</sup>، آبراهام<sup>156</sup>، استکل<sup>157</sup> و سادگر<sup>158</sup> پرداختند. بنابراین مشخصاً، روانکاوای بعنوان یک جزء منطقی از جهد و کوشش های مربوط به مبحث مطالعات جنسی تبلیغ و پذیرفته شده بود. با اینهمه، آرزوها و بلند پروازیهای هیرشفلد مرزهای جدیدی را درنوردید. او

146 Psychosexual diseases

147 Psychological sexual disorders

148 Scientific Humanitarian Committee

149 Archivio delle psicopatie sessuali

150 Pasquale Penta

151 Yearbook for Sexual Intermediate Stages

152 Sexual-Probleme

153 Max Marcuse

154 Hysterical Fantasy and Its Relation to Bisexuality

155 Adler

156 Abraham

157 Stekel

158 Sadger



به ایتالیا رفت و شخصاً مقالاتی از «مردان مرشد ریش سفید»؛ مونتگازا و لومبروسو<sup>159</sup>، تهیه کرد. هیرشفلد در موضوع پرسمان های جدلی و کالبد شکافانه، با لومبروسو هم علاقه بود. هم او (هیرشفلد) بود که در جریان «محاکمات پر سروصدای جنسی» روزگار خود، بعنوان کارشناس در دادگاهها حاضر می شد. اضافه بر این، در ژورنال نامبرده مقالاتی در حوزه تاریخ، وازه شناسی تاریخی و تطبیقی، تعلیم و تربیت، زیست شناسی، پزشکی، و قوم شناسی هم منتشر می شدند. بنا به گفته هیرلر، «باید بخاطر داشت که در این رابطه، قوم شناس وینی فردریش سالومون کراوس<sup>160</sup> (همراه با پزشک لیبزیکی هرمان روهلد<sup>161</sup>) بعنوان همکار سردبیر ژورنال نامبرده، در واقع یکی از مؤثرترین افراد در گسترش مفهوم تحقیق و پژوهش های جنسی بود. بسیاری از خدمات او، بخصوص ژورنال او<sup>162</sup> سزاوار توجه بیشتری از آنچه امروزه در حلقه های مباحثات جنسی بدان می شود، می باشد.»

هیرشفلد در سال 1921 کنگره بین المللی فرم جنسی را در برلین سازماندهی کرد. کنگره بعدها به لیگ جهانی فرم جنسی فرا روئید. از جمله اعضاء لیگ هاوولاک ایس، آگوست فورل و برتراند راسل بودند.

### در خصوص اهمیت فعالیتها و آثار هیرشفلد در حوزه سکس شناسی

در بین فهرست بلند آثار هیرشفلد، مهمترین آنها، «ترانس وستایت ها» (واژه ای که خود او ابداع کرد)، «همجنسگرایی در مردان و زنان»، «پاتولوژی جنسی» (سه جلد)، و «دانش جنسی» (پنج جلد) می باشند.

همان نگرانی هایی که بلوچ مطرح کرده بود، توسط هیرشفلد هم در حد توان او بعنوان سردبیر گاهنامه علوم جنسی- 1908، مطرح شدند. او در ژورنال پیشکسوتی خود، سه مقاله بلند بالای برنامه ای منتشر و علم جدید (سکس شناسی) را توضیح و تشریح کرده بود. اولین مقاله بنام «مدخلی بر سکس شناسی» (ژانویه 1908) با این نقطه نظر بی طرفانه در مورد سکس شناسی شروع می شود:

«مطالعه سکس، که این ژورنال وقف آن خواهد شد، موضوع تازه ای نیست. همیشه مردانی بوده اند که به عنوان پژوهشگر و یا اندیشمند، به مشکلات و مشقات زندگی عشقی و جنسی بشر پرداخته اند. ولی آنها، چه از نظر تعداد و چه در اهمیت، همیشه در حاشیه، و بسیار عقب تر از کسانی که از دو زاویه دیگر؛ اخلاقی و هنری، به موضوع پرداخته اند، قرار داشته اند.» او ادامه می دهد:

«تنها دوران خود ماست که مفهوم دقیق علم سکس شناسی را خلق کرد. علوم طبیعی که سکس شناسی هم مسلماً شاخه ای از آن می باشد، پدیده های طبیعی را گردآوری و استنتاج می کنند، بعبارت دیگر، قبل از هر چیز تشریحی هستند. با اینحال، فرصت درک فاکت ها و واقعیات مسلم را هم در اختیار می نهند، چون تفکر و اندیشه را به پدیده ها و نمودها برده و آنها را به هم پیوند می زنند.

این، خصیصه همه جد و جهدهای علمی است، بخصوص سه رشته ارزشمند و تاریخی الاهیات، حقوق و فلسفه. در این رابطه، پرسنپ اصلی اندیشه، همانا ساده کردن و کاهش انواع مشاهدات به نمود هایی ساده و بی شائبه تا هسته مطلب، می باشد..... سکس شناسی، مثل هر علم دیگری بر بنیاد آگاهی و دانش از پدیده فردی شخص استوار است. اطلاعات را گردآوری و تشریح و تعریف می کند. بنابراین، در پی آن است که کمک یافته ها، و کاوشگری عقلانی، قانون عام یا قوانین طبیعی آنها را توضیح دهد. این قانون بنوبه خود به ما کمک می کند تا نمود و پدیده پیش رو را هضم و درک کنیم.»

هیرلر بر این امر تأکید می ورزد که این مقدمه «هرچند که ممکن است در نگاه اول ساده بنظر برسد ولی با اینحال، جوانه مهمترین مباحث بعدی را می بارد.» درخواست هیرشفلد مبنی بر اینکه سکس شناسی تشریحی باشد، برآحتی مورد قبول واقع گردید، اما این ویژگی و خصیصه؛ که سکس شناسی را بعنوان شاخه ای از علوم طبیعی قرار می دهد، خیلی سریع ناکافی جلوه نمود. او با عنوان کردن سه رشته الاهیات، حقوق و فلسفه بعنوان علمی که دارای اصول و قواعد مشترکی با سکس شناسی هستند، موضوع را تا حدودی آشفته و درهم کرد. از طرف دیگر، اظهار قطعی او مبنی بر اینکه یافتن قوانین طبیعی به درک و فهم پدیده پیش رو کمک می کند بعداً بعنوان نوعی شتاب زدگی تلقی گردید. این نواقص بعدها با تمایزات روشن، بین علوم طبیعی و فرهنگی برطرف گردیدند. با اینهمه، هیرشفلد جهت پیش کشیدن مسائل تئوریک بنیادی، سزاوار قدردانی می باشد. او شایسته قدردانی باز هم بیشتری از این جهت است که رؤس اجمالی شاخه های سکس شناسی را در دومین مقاله از پیش آماده شده خود (اکتبر 1908) ارائه داد. اینجا، 14 شاخه تحقیقاتی سکس شناسی پیشنهادی او در همان سبک و شکل اولیه خود آورده می شوند:

(1) کالبد شکافی جنسی (مطالعه تفاوت های جنسی از بالا تا سطح سلول)

(2) شیمی جنسی (مطالعه رایحه های بدن<sup>163</sup>، و غدد داخلی و بیرونی)

(3) فیزیولوژی جنسی (مطالعه تغییرات فیزیکی-بدنی در خلال فعالیت جنسی)

159 Lombroso

160 Friedrich Salomon Krauss

161 Hermann Rohleder

162 Anthrophophyteia

163 Pheromones فرمون جنسی، ماده ای که بدن برای جذب شریک جنسی ترشح می کند. بخصوص در حشرات. انواع فرمولهای شیمیایی مشابه در باغذاری و همچنین تولید انواع عطور مردانه و زنانه بکار برده می شوند.

- (4) تکامل جنسی (مطالعه رشد و دگرپسندی جنسی در طول حیات بشری)
- (6) زیست شناسی جنسی تطبیقی (مقایسه رفتارهای جنسی انواع حیوانات و انسان)
- (7) بهداشت جنسی (مطالعه تأثیر ریاضت جنسی، تغذیه، آموزش جنسی، و غیره)
- (8) پیشگیریهای جنسی (مطالعه بیماریهای آمیزشی و مشکلات ژنتیکی)
- (9) سیاست جنسی (مطالعه قوانین مدنی در امور سکس و ترویج شادی و تندرستی)
- (10) قانون گذاری جنسی (مطالعه قوانین جنایی مربوط به سکس و تأثیرات مد نظر و غیر مد نظر منتج از آنها)
- (11) اخلاق جنسی (پژوهش های مربوط به استانداردهای جنسی واقع گرایانه)
- (12) فرهنگ سنجی جنسی (مطالعه عادات و رسوم جنسی در سطح جهانی)
- (13) تنوعات جنسی (مطالعه همه رفتارهای جنسی)
- (14) ناپهنجاری های جنسی (مطالعه کاستی ها، عیوب و نواقص جنسی)

این لیست مسلماً کامل و جامع نبود؛ چون در آن از هنر اروتیک و ادبیات حتی اسمی هم برده نمی شود. یعنی دو شاخه ای که تحقیقات آنها بمدتی طولانی مورد حمایت هر دو، هیرشفلد و بلوچ، واقع بود. با اینهمه لیست فوق فهرستی را نشان می دهد که دورنمای وسیعی برای پژوهش های جنسی در اختیار می گذارد، و پژوهش های آسیب شناسی جنسی که تحقیقات قرن گذشته را بطور تمام و کمال تحت الشعاع خود قرار داده بود، تنها بعنوان یکی از مسائل خاص در بین بسیاری از مسائل خاص دیگر، که اغلب آنها ربطی به پزشکی نداشتند، جای گرفت.

سومین مقاله هیرشفلد (دسامبر 1908) در حوزه اسلوب سکس شناسی، بهمان اندازه دو مقاله دیگر آموزنده است. در این مقاله هفت نوع ابزار تحقیقاتی که بکمک آنها میتوان از اسرار سکس شناسی سردرآورد، ذکر شده اند. اولین گروه بزرگ متشکل از همه ابزار و اسلوب های علوم طبیعی است، از نوار اندازه گیری تا ترازو، و از تیغه میکروسکوپ تا آنالیز شیمیایی. دومین اسلوب مهم، آنطور که خود هیرشفلد آن را می نامد؛ «روان کاوی پویشی»<sup>164</sup> است که از طریق یک پرسشنامه مفصل حاصل می شود. در کنار مقاله نامبرده سئوالات پرسشنامه مربوطه هم آورده شده اند. پرسشنامه ای که بوسیله همکارانی همچون بلوچ و کارل آبراهام تهیه شده بود. بسیاری از 127 بخش پرسشنامه دارای چندین قسمت سئوالات خاص و تا حدودی باز و استدلالی، طوری که بسته به شخص، ممکن است تعداد کل آنها بالغ بر 400 سؤال شود، می باشد. این سئوالات از جهت مضمون و محتوا تقریباً شبیه همان سئوالاتی هستند که بعدها کینزی در مصاحبه های خود بکار گرفت: سابقه خانوادگی، خصوصیات فیزیکی، وضع سلامتی، تجارب دوران کودکی، درجه اعتقادات مذهبی، نوع سرگرمی، فعالیت جنسی، رفتار جنسی، و غیره.

هیرشفلد بعدها پرسشنامه را گسترده تر کرد و آن را پرسشنامه «روان - زیستی»<sup>165</sup> نامید، و آن را در پژوهشها و خدمات درمانی خود به وفور بکار گرفت.

افراد با هم متفاوتند و این تفاوت در مورد کوتاهی و بلندی پاسخی که افراد مختلف به یک سؤال می دهند هم صدق می کند. البته، پاسخ به همه سئوالات پرسشنامه بطور متوسط حدود دو هفته طول می کشید. رکورد شکن کسی بود که سه سال برایش طول کشید تا پرسشنامه را تکمیل کند. پاسخ او به هر کدام از سئوالات در حد تقریباً یک جلد کتاب ضخیم شده بود. این کلکسیون عظیم و گرانبها از مدارک، در نتیجه حمله نازیها، از دسترس علم خارج شده است. اما نسخه اصلی دوتای نسبتاً مفصل آنها از دستبرد در امان مانده بودند و به طریقی از انستیتوی کینزی سر درآوردند، که تا امروز همچنان دست نخورده و ترجمه نشده باقی مانده اند.

با توجه به علاقه و آفری که هیرشفلد به اکتشافات جنسی خود داشت، تعجب آور نیست که او زندگی نامه نویسی شخصی را بعنوان سومین اسلوب سکس شناسی نام می برد. چهارمین اسلوب بوسیله مطالعات آماری، که برخی از آنها توسط خود هیرشفلد انجام گرفته بودند، در اختیار قرار داده می شود. پنجمین اسلوب، مطالعات تاریخی است، ششمین و هفتمین؛ مطالعات فرهنگ شناسی و واژه شناسی تطبیقی هستند. مقاله با فراخوانی جهت ایجاد مؤسسات، نشریات، و کنگره های سکس شناسی، که سرشت و ماهیت جامع سکس شناسی را اثبات و موقعیت آکادمیک آن را مستحکم می کنند، پایان می یابد.

هیرلر چنین جمعیندی می کند: «سه مقاله برنامه ای هیرشفلد بروشنی نشان می دهند که سکس شناسی قادر است جایگاه خود بعنوان یک علم مستقل را مطالبه کند. در این مقالات هیرشفلد تعریف قبلی خود از سرشت سکس شناسی بعنوان یک علم طبیعی صرف را، بطور ضمنی رد می کند، چون بسیاری از توجهات و اسلوب های آن همانهایی نیستند که در علوم طبیعی بکار گرفته می شوند. این مسئله زمانی حل گردید که افراد تازه ای پا به این عرصه نهادند. با اینهمه، آن طرح کلی و اولیه هیرشفلد از پس امتحان زمانه بر آمده است. گسترش سکس شناسی امروزی در مسیر درخواست ها و پیش بینی های اصلی او پیش رفته است.»

#### برلین و میراث سکس شناسی آن

در سال 1924، وقتی که دولت پیشنهاد بنیاد تازه تأسیس مگنوش هیرشفلد را پذیرفت، دانشگاه برلین (در آن زمان برلین فقط یک دانشگاه داشت) هم متعهد گردید که بعد از مرگ هیرشفلد، کار انستیتوی سکس شناسی او را بعنوان حوزه پژوهشی سکس شناسی ادامه داده و یک کرسی استادی برای آن در نظر گیرد. طبعاً، وقتی که نازیها در سال 1933 به مؤسسه یورش برده و

<sup>164</sup> Psychoanalytic exploration

<sup>165</sup> Psycho-biological

آن را تعطیل کردند، به آن تعهد هم پشت پا زده شد. ولی این بی توجهی به تعهد، تا بعد از پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت، و چون دیگر کسی باقی نمانده بود که اجرای آن تعهدات را خواستار شود، شهر برلین بی هیچ دردسری آنها را بفراموشی سپرد تا همه مهلت های آن تعهدات سپری شدند. در این فاصله، شهر به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم، دومین دانشگاه (اف یو) در برلین غربی تأسیس، دیواری در وسط شهر بنا، و موضوع، در هر دو طرف دیوار، فراموش شده بود. حتی در دهه 1970، که دوره گسترش شدید دانشگاهها بود هم، در بین دم و دستگاه آکادمیک برلین، وکیل مدافعی برای سکس شناسی یافته نشد.

تنها در سال 1983 بود که دولت برلین، یارانه محدودی را برای چاپ دفترچه ای جهت بزرگداشت پیشگامان سکس شناسی پرداخت نمود. عنوان این دفترچه «زایش سکس شناسی» بود و بمناسبت برگزاری نمایشگاهی با همین نام، که توسط چندین مؤسسه آلمانی و اتریشی و با حمایت انستیتوی کینزی، در جنب ششمین کنگره سکس شناسی در واشنگتن دی سی برگزار شده بود، تهیه گردید.

این رویداد بطور همزمان سالروز سه واقعه تاریخی سکس شناسی بود: 75 سال پیش (1908) هیرشفلد اولین «ژورنال سکس شناسی» را منتشر کرده بود، 70 سال قبل (1913) هیرشفلد و چند تن دیگر اولین «انجمن سکس شناسی» را تأسیس کرده بودند و، 50 سال قبل (1933) نازیها در انستیتوی هیرشفلد را تخته کرده بودند. حتی همه اینها هم نه برای دانشگاه برلین و نه برای هیچ مؤسسه دیگری در شهر، معنا و مفهومی نداشت. آن نمایشگاه بعداً در چندین شهر اروپایی و آسیایی هم برگزار شد، ولی در برلین به اندازه کافی علاقه ای برای اینکار وجود نداشت.

در خلال همین دوره، تعدادی از جوانان آلمانی، بدون هیچگونه رنگ و لعاب آکادمیک و یا سیاسی، یک تشکل خصوصی بنام «انجمن مگنوس هیرشفلد»<sup>166</sup> با هدف جمع آوری و بررسی مدارک تاریخی، آموزش دهی عمومی در باره سنت از دست رفته سکس شناسی، و تلاش جهت احیاء مجدد انستیتوی هیرشفلد، بوجود آوردند. اما، با همه تلاشها که تا امروز هم ادامه دارند، نتیجه دلخواه حاصل نشده است. بعد از فروریزی دیوار برلین، دانشگاه هومبولت که محلی منطقی برای زایش مجدد سکس شناسی در برلین می باشد، با درخواست هایی از طرف گروههای زیادی مواجه شد که خواهان ایجاد یک شعبه سکس شناسی واقعاً پیشکسوت با هدف مطالعه ابعاد زیستی-روانی-اجتماعی رفتارهای جنسی بشر بودند. اما این دانشگاه در نهایت تنها توانست یک قدم کوچک در مسیر درستی بردارد و آن ایجاد یک کرسی استادی برای سکس شناسی / طب جنسی بود. این نافر هیختگی جمعی ثابت کرد که دانشگاه با سنت های برلین بیگانه است و با وصل کردن شعبه تازه تأسیس به دانشکده پزشکی، ثابت کرد که به پژوهش های مربوط به ابعاد بیولوژیکی، اجتماعی، روانی، و آموزشی که تا آن زمان در خارج (از آلمان) راه و رسم جدیدی برای سکس شناسی پی افکنده بودند، وقعی نمی نهد. از این گذشته، در حالی که مدتها است شماری از دانشگاهها در ایالات متحده آمریکا، کانادا، آمریکای لاتین و اروپا مدارک دانشگاهی در رشته سکس شناسی ارائه می دهند، هنوز هیچ دانشگاهی در برلین این میدان پژوهش و فعالیت را برسمیت نمی شناسد و برنامه های آموزشی در حوزه سکس شناسی ارائه نمی دهد.

جالب اینجاست که یک مؤسسه میان رشته ای رشد شناسی<sup>167</sup> در دانشگاه هومبولت، در میزبانی کنگره های سکس شناسی در سالهای 1990، 1992 و 1994 مشارکت داشته است. اما با اینحال، خود دانشگاه، به نتایج نشست ها بی توجه مانده است. این موضوع بخصوص در مورد نتایج کنگره سال 1994 که به «معانی و موضوعات سکس شناسی» اختصاص داشت، مایه تأسف می باشد.

بعد از آن، در سال 1997 باز هم کنگره بین المللی سکس شناسی جهت بزرگداشت «مبارزات 100 ساله برابری خواهانه همجنسگرایان» در دانشگاه هومبولت برگزار شد. با این وجود، ایجاد یک مؤسسه سکس شناسی در برلین از نوع مؤسسه ای که هیرشفلد، و بعدها کینزی بنیان نهادند، همچنان دشوار بنظر می رسد.

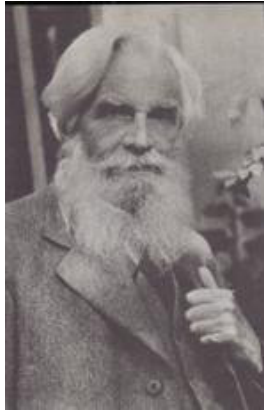
در چنین اوضاع و احوالی، در سال 1994، در 75 سالگی بنیان گذاری مؤسسه هیرشفلد، مؤسسه روبرت کوخ در برلین تصمیم گرفت که حداقل یک مرکز منابع و اطلاعات سکس شناسی، با نام آرشیو سکس شناسی، در برلین افتتاح کند. رسالت این مؤسسه، پیشبرد، حفاظت و صیانت از بهداشت و تندرستی جنسی از طریق ارائه اطلاعات علمی به گستره وسیعی از علاقمندان بود. در سال 2000 مؤسسه روبرت کوخ و وزارت بهداشت دولت فدرال، در همکاری با هم، این امکان را برای آرشیوسکس شناسی فراهم کردند تا بزرگترین کنگره بین المللی سکس شناسی از نوع خود را در برلین برگزار کند.

عاقبت، در بهار 2001 دانشگاه هومبولت آرشیو سکس شناسی را از مؤسسه روبرت کوخ گرفت و مرکز مگنوس هیرشفلد را به اسم آن اضافه، و آن را به علوم فرهنگی، و بویژه به بخش مطالعات جنسی / جنسیتی پیوند زد. و از این طریق بر بعد اجتماعی- فرهنگی پژوهش های جنسی تأکید گردید. طنز، و یا منصفانه تر، شگفتی اینجاست که، دانشگاه خود را در موقعیت رشک آوری یافت: یعنی علاوه بر مؤسسه سکس شناسی وابسته به دانشکده پزشکی خود که قبلاً ایجاد کرده بود (همان کرسی استادی برای سکس شناسی / طب جنسی)، حالا صاحب یک مرکز معروف جهانی در یکی از بخش های فلسفه خود هم بود. بعبارتی، سکس شناسی یک بار دیگر، درست بهمان شکلی که از ابتدا در مؤسسه هیرشفلد بود، در هر دو ابعاد خود- علوم فرهنگی و طبیعی- نمایندگی می شد. بعد از مدتی مدید، پایه های مطالعات تازه و گسترده سکس در همه وجوه و ابعاد آن در برلین نهاده شده بود. و این نتیجه رضایت بخش پروسه درازمدت و پر رنج احیاء مجدد سکس شناسی در زادگاه اولیه اش، برلین، بود (تفحص، اظهارات و ترجمه از متن اصلی آلمانی به انگلیسی توسط دکتر اروین هیررله و تیم همکار او، صورت گرفته است).

<sup>166</sup> Magnus – Hirschfeld- Gesellschaft

<sup>167</sup> Ontogenetics

### 3.3.3 الیس، هاو لوک (1859 – 1939)



پزشک و نویسنده بریتانیایی هاو لوک، در مباحث و تحقیقات جنسی، پیشگام و پیشکسوت بود. قبل از ماسترز و جانسون، کینزی بود، قبل از کینزی، فروید بود، و قبل از فروید، هاو لوک الیس بود.

#### زندگی نامه

هاو لوک الیس نفوذ زیادی بر نظریه های پزشکی در انگلستان آزمان داشت. چشم انداز او در رابطه با سکسوالیته متفاوت از نظرات فون کرافت-ابینگ بود. هاو لوک (هنری) الیس در یک خانواده بشدت سختگیر ویکتوریایی که بنا به رسم رایج آن دوران، سکس در آن سرکوب می شد، (9) رشد نمود.

از قرار معلوم، او در نوجوانی محنت زیادی از بابت «انزال شبانه» مداوم متحمل شد. بنا به آگاهی اش از دیدگاههای پزشکی رایج زمان خود، از عواقب وحشتناک ناشی از انزالها که در انتظارش بودند (امراض، مریضی، ناخوشی ها، جنون و حتی مرگ) دچار رعب و وحشت شده بود. در جوان سالی متوجه شد که در کل نسبت به کارکرد سکسیت خود و بشر تا چه اندازه سردرگم و ناآگاه است. پس تصمیم گرفت که زندگی خود را وقف مطالعه سکسیت بشری کند، و برای آماده کردن خود جهت چنین کاری، تحصیل در رشته پزشکی را برگزید. بعد از آن، او چندین دهه از عمر خود را صرف مطالعه و نگارش در باره ابعاد مختلف سکسوالیته انسانها نمود. با اینکه بسیاری از کارهای او تحسین برانگیزند، اما احتمالاً چشمگیرترین بعد کارهایش همانا چشم انداز و دورنمای طبیعت گرایانه می باشد که در سراسر نوشته هایش بچشم میخورد. بعنوان یک طبیعت گرا، او رفتارهای جنسی بشر و صور مختلف تجلی آن را بعنوان امیال عام و رایج بشری مورد مطالعه قرار داد. معدود کسانی هستند که چه پیش از او و حتی در دوران او قادر بودند به آنچنان عینیت های بی غرضانه علمی که الیس به اثبات رساند، دست یابند.

#### آثار

الیس بیش از هر چیز بخاطر انتشار پژوهش هایی در روانشناسی سکس که بصورت سری شش جلدی، که نسخه های اولیه آنها در فاصله سالهای 1896 و 1910 منتشر شدند، معروف است. (هر شش جلد در کتابخانه جنسیت و جامعه موجودند. م) اثر بزرگ الیس، جلد هفتم این پژوهش ها بنام «روانشناسی سکس» بود که در بریتانیا اجازه انتشار نیافت و قاضی دادگاه آن را «کثافت در لافافه علم» نامید. این کتاب بعداً در آمریکا برای متخصصان رشته پزشکی منتشر شد. اما کار به جایی کشید که جوانان به داشتن آن افتخار می کردند. الیس با بیان اینکه انواع رفتارهای جنسی که آن زمان «عجیب و غریب» و «انرمال» تلقی می شدند، خیلی بیش از آنچه که تصور می شود، شایع هستند، خیلی ها را دچار ترس و نگرانی کرد. مواجه شدن پژوهشگران بعدی با مخالفت کمتر، اعتبار یافته های الیس را اثبات نمود. او «پژوهش هایی در روانشناسی سکس» را تا روزهای آخر عمر، مرتباً مورد بازبینی قرار داد. الیس همه آنچه را که در رابطه با سکس و جنسیت از کتابهای پزشکی آموخته بود، با یافته های مردم شناسی، و اطلاعاتی که از صدها بیمار، آشنایان، دوستان و دیگرانی که بعد از مطالعه جلدهای اولیه آثارش با او تماس گرفته بودند، بدست آورده بود، در هم آمیخت. اطلاعات و داده های جنسی که الیس از طریق آثار خود در اختیار گذاشت، بطور عجیبی بسیاری از نتایج و یافته های تحقیقات کینزی، ماسترز و جانسون، و بسیاری دیگر که سالها بعد از راه رسیدند، را پیش بینی کرده بود. در زیر چند مثال آورده می شود:

- 1- استمناء یک پدیده رایج در بین افراد مذکر و مؤنث در همه سنین می باشد.
- 2- رفتارها و پاسخدهی های جنسی در هر دو جنس معمولاً در سالهای اولیه ظاهر می شوند و در صورت وجود شرایط مساعد تا مدت مدیدی بعد از سالهای میانه عمر ادامه می یابند.
- 3- همجنسگرایی و دگرجنسگرایی پدیده هایی مطلق نیستند بلکه هر کدام دارای شدت و حدت و به درجات مختلف می باشند.
- 4- این دیدگاه که زنان فاقد امیال جنسی می باشند، یک افسانه ویکتوریایی است.
- 5- پدیده ارگاسم در افراد مذکر و مؤنث بسیار شبیه هم می باشد.
- 6- چند ارگاسمی (ارگاسمهای متناوب) پدیده رایجی در بین زنان می باشد.
- 7- اختلال در عملکردهای جنسی اغلب منشاء روانی دارد تا فیزیولوژیکی.

#### در خصوص اهمیت فعالیتها و آثار الیس در حوزه سکس شناسی

الیس، بیش از هر کس دیگری از پیشینیان خود، روانشناسی، جامعه شناسی و فرهنگ را با سکس شناسی تلفیق نمود. او همچنین بر مفهوم چند بعدی، متنوع و گوناگون سکسیت تأکید کرد و عنوان نمود که سکسیت در فرهنگ های مختلف و بین افراد درون یک فرهنگ هم، متنوع و متفاوت می باشد. الیس هشدار داد که کسی نباید خود را با این تصور بفریبد که سکسیت اش شبیه سکسیت بغل دستی اش می باشد. انسانها گرایش به این دارند که تجارب شخصی خود را به همه تعمیم داده، فکر می کنند که آنچه خودشان انجام می دهند نرمال است و شبیه همان چیزی است که دیگران انجام می دهند. بنا به عقیده الیس، چنین تفکری، بخصوص در عرصه جنسی اشتباه است. الیس از مطالعات و پژوهش های خود به این نتیجه رسید که صور، تجلی و شکل بیان سکسیت بشری آنچنان متنوع، متفاوت و گوناگون می باشد که تعریف و تبیین اینکه چه چیزی نرمال

است، شدت دشوار می باشد. او به این نتیجه رسید که بین نرمالها و آنرمالهای جنسی مرز دقیق و مشخصی آنطور که همعصرانش عقیده داشتند، وجود ندارد.

الیس در خلال کارهای خود با موارد زیادی از تراژدی های انسانی بی مورد، و رنج و آلام بشری مواجه شد که همه از بی دانشی و ستم جنسی ناشی می شدند. مشاهده اینهمه رنجهای بشری او را هوادار قرص و ثابت قدم رفرم جنسی نمود. او از آموزش جنسی پسران و دختران از سنین خردسالی طرفداری، و استدلال می کرد که علائم و نمودهای جنسی در کودکان خردسال می بایست بعنوان اموری عادی براحتی مورد قبول واقع شوند. او از دست به عمل زدن و تجربه کردن های جوانان در امور جنسی و «ازدواج آزمایشی» بعنوان پیش درآمدی بر ازدواج متداول جانبداری نمود. او از برابری حقوق زنان، از جمله برابری حقوق جنسی زنان، آزادی بیشتر زنان در امور طلاق و لغو قوانین مربوط به پیشگیری از بارداری طرفداری کرد، او از دکتربین حمایت قانونی از رفتارهای جنسی در حوزه خصوصی زندگی افراد بالغ همجنس و غیر همجنس طرفداری نمود. برخی از گروهها در آمریکا نقطه نظرات او را افراطی تلقی می کردند و حتی امروز هم آن نظرات را تندروانه می دانند.

مشخصاً، فعالیت های الیس بسیار جلوتر از زمانه اش بود. از بسیاری یافته ها و نقطه نظرات تحقیقات مدرن و امروزی سکس هم جلوتر بود. بر عکس بسیاری از نظریه پردازان و محققان مهم عرصه جنسی همچون فروید و کینزی، هاولوک الیس در جامعه امروز ما نام چندان آشنایی نیست. شاید او نسبت به آن دور و زمانه خیلی انقلابی و منورالفکر بود و همین باعث شد که خدمات تأثیر گذار او در امر مطالعات علمی مربوط به سکس درک و هضم نشود. او یکی از بزرگان پیشگام این مطالعات بود و موفق شد کارها و فعالیت های خود را در محیط متخصصی پیگیری کند. آثار او در توسعه و تکامل نظریه های فروید در باره سکسیت تأثیرگذار بودند. فروید که امروزه معروفیت زیادی دارد، از همعصران الیس بود.

در رابطه با سکسیت، هاولوک الیس کم و بیش به همان نقطه نظرات همکاران آلمانی اش رسید. او در پیشگفتار روانشناسی سکس نوشت: «علم سکس- سکس شناسی... از این زاویه که فاقد مرز و چارچوب های مشخص می باشد، از اکثر شاخه های درمانی دیگر متفاوت است. از مرکز آن، شعاعهایی نه تنها به همه حوزه های عمل پزشکی بلکه به بسیاری از حوزه های جانبی دیگر، که برخی از آنها ربط مشهودی به پزشکی ندارند، هم راه می یابند. سکسیت حتی با کلیت فرهنگ بشری مرتبط است، ما را به رسم و سنت ها رهنمون می شود. سکسیت از اخلاق و مذهب هم تأثیر می گیرد.» (10)

### 3.3.4 زیگموند فروید (1856 – 1939)



زیگموند فروید در 6 ماه مه 1856 از والدینی یهودی در فریبورگ، شهرکی در مورایا که بعدها جزئی از چکسلواکی شد (و امروزه با نام پریبور در جمهوری چک واقع شده) ، چشم به جهان گشود. وقتی که فروید 4 ساله شد، پدرش، که تاجر پشم بود، خانواده اش را به وین منتقل کرد، جایی که فروید بیشتر عمر خود را آنجا گذراند. در شکل گیری و رشد افکار فروید، داروین و گوستاو فخنر<sup>168</sup> تأثیر شگرفی داشتند.

#### زندگی نامه

فروید بعد از فارغ التحصیلی از مدرسه پزشکی بیمارستان عمومی وین، به پاریس رفت و به مدت یکسال دانشجوی ژان مارتین چارکوت (مغز شناس) بود و در رشته مغز و عصب شناسی تخصص گرفت. فروید بکارگیری هیپنوتیزم در معالجه اختلالات مربوط به هیستری و تشنج را مورد مطالعه قرار داد و نسبت به نقش عوامل پنهان «ناخودآگاه» در رفتارهای نرمال و آنرمال علاقمند شد. هر چند که فروید «ناخودآگاه» را کشف و ابداع نکرد، اما آن را نقطه مرکزی نظریه های در شرف تکوین خود که حول محور رفتارهای بشری و انگیزه های آنها بود، قرار داد. فروید بعد از اتمام تحصیلات خود در پاریس به وین بازگشت و یک مطب پزشکی مختص اختلالات روانی- عصبی افتتاح نمود و کار بالینی با بیماران متشنج و هیستری زده را شروع کرد. او که از تأثیرات موقت و گذرای هیپنوتیزم در معالجه روان رنجوری (روان نژندی) دلسرد شده بود، روش و اسلوبی مقدماتی برای روانکاوی معرفی کرد: یک نوع همدمی و همنشینی راحت که طی آن بیمار در آرامش کامل، هر آنچه که به ذهنش می آید را به درمانگر بازگو می کند. فروید بر این باور بود که این همدمی، با محتوای سمبلیک خود، کلید ره یابی به فرایندهای ناخودآگاه ذهن فرد می باشد و راهی است که ما را به شناخت علل و پایداری روان نژندی رهنمون می گردد.

کارهای او با این دسته از بیماران در فاصله بین سالهای 1887 و 1897، امکان توسعه روانکاوی را برایش فراهم آورد. فروید پایه گذار آن نوع از روانکاوی است، که شامل نظریه های گسترده ای درباره رفتارهای «نرمال» و «آنرمال» و همینطور تکنیک های خاصی برای معالجه افراد روان نژند می باشد.

فروید، که یهودی بود، با الحاق اتریش به آلمان هیتلری در سال 1938، راه پناهندگی را درپیش گرفت. او از وین به لندن رفت و در آنجا فعالیت های خود را ادامه داد. او یک سال بعد بر اثر سرطان درگذشت. کارهای او توسط جمعی از همکارانش، از جمله دختر خودش، دکتر انا فروید، ادامه داده شد.

168 Gustav Theodor Fechner

فروید معتقد است که در ذهن سه بخش درگیر باهم وجود دارند: اید (Ego)، ایگو (Id)، و سوپر ایگو (Superego). معادل فارسی اید "غریزه/ نهاد/ روان/ نفس اماره"، معادل ایگو "خود" و معادل سوپر ایگو "وجدان/فراخود" می باشد. اینها اجزاء فیزیکی مغز نیستند بلکه کارکرد و فرایندهای روانی اند. «اید» (غریزه/نهاد/روان/نفس اماره) همان نیرو و کشش زیست مایه ای و غریزی لیبیدو می باشد. این نیرو از همان لحظه تولد وجود دارد و بر اساس «اصل لذت» عمل می کند. همان اصلی که فرد را به رهایی از تنش ها و فشارهای جنسی و پرخاشگرانه وا می دارد. فروید، «خود» (ایگو) را بعنوان منبع ساز و کارهای عقلانی مبتنی بر تجربه، ادراک و ارتباط، تعریف می کند. از قرار معلوم ایگو منبع «اصل واقعیت» است و «اید» را از خطر آفرینی برای فرد باز می دارد. هرچند که «ایگو» تا اندازه ای آگاهانه (ارادی) است اما عمدتاً به حالت غیر آگاهانه عمل می کند و با استفاده از «مکانیسم دفاعی»، فرد را از خطر باز می دارد. فروید، سوپر ایگو (فراخود یا نفس لوامه) را یک نوع میانجی بین اید (نهاد) و ایگو (خود) می داند که با حمایت اخلاقی (هشیاری) از ایگو (خود)، به آن در کنترل "اید" (نهاد) یاری می دهد و به فرد کمک می کند تا رفتار و انتخابی اخلاقی در پیش گیرد. فروید این نظریه را مطرح کرد که "اید" از همان لحظه تولد حضور دارد اما رشد و شکل گیری "ایگو" بعداً در سالهای اولیه کودکی اتفاق می افتد و بدنبال آن، همراه با رشد کودک و فراگیری هنجارهای اخلاقی جامعه، فراخود (سوپر ایگو) هم شکل می گیرد. قابل توجه اینکه، در تئوریهای فروید، "ایگو" میانجی بین فراخود و نهاد (اید) نیست بلکه این سوپر ایگو (فرا خود) است که بین ایگو و اید (خود و نهاد) در سطح انتخابهای آگاهانه و هشیارانه میانجیگری می کند.

## آثار به چاپ رسیده

معروف‌ترین آثار فروید از این قرارند:

- 1905 : «سه رساله دربارهٔ تئوری سکس» (تحت نام سه رساله در بارهٔ تئوری میل جنسی به فارسی ترجمه شده و در کتابخانه جنسیت و جامعه موجود می باشد. م)
- 1908 : «اخلاق جنسی {متمدنانه} و روان‌زدی های مدرن» چاپ در مجموعه مقالات جلد دوم صفحات 99-76 چاپ لندن 1933.
- 1908 : «نهاد و ارونیسم مقعدی» چاپ در مجموعه مقالات جلد دوم صفحات 50-45 چاپ لندن 1933.
- 1908 : «رابطهٔ شاعر با خیالپردازی های روزانه» چاپ در مجموعه مقالات جلد دوم صفحات 83-173 چاپ لندن 1933
- 1910 : «لئوناردو داوینچی: خوانشی در روانشناسی جنسی».
- 1915 : «سرکوفتگی» چاپ در مجموعه مقالات جلد دوم صفحات 97-84 چاپ لندن: 1946
- 1921 : «روانشناسی گروهی و تجزیه و تحلیل خود (ایگو)» لندن: 1948
- 1923 : «دروس تازه ای در روانکاوی» چاپ نیویورک 1933 .
- 1923 : «خود و نهاد» 80 . لندن 1947
- 1923- : «ساختمان جنسی لیبیدوی خردسالی» چاپ در مجموعه مقالات جلد دوم صفحات 49-244 چاپ لندن: 1933
- 1925 : برخی عواقب روانی تمایزات آناتومیکی بین دو جنس» منتشره در مجموعه مقالات جلد دوم صفحات 97-186 چاپ لندن: 1950
- 1925 : «تحول عقدهٔ ادیپ» منتشره در مجموعه مقالات جلد دوم صفحات 76-269 چاپ لندن: 1933
- 1930 : «تمدن و ملالتهای آن» لندن 1930
- 1931 : «سکسیت زن» چاپ در مجموعه مقالات جلد پنجم صفحات 72-252 چاپ لندن: 1950
- 1933 : «در هم ریزی ذهن در اکرپولیس» چاپ در مجموعه مقالات جلد پنجم صفحات 412-302 چاپ لندن: 50
- 1937 : «حد و مرزهای روانکاوی» چاپ در مجموعه مقالات جلد پنجم صفحات 57-316 چاپ لندن: 1950
- 1939 : «موسی و یکتاپرستی»
- 1946 : «عرائز و تحولاتشان» چاپ در مجموعه مقالات جلد چهارم صفحات 83-60 چاپ لندن: 1946

نظریه فروید، که بر دوران خردسالی تمرکز دارد، حول نظریهٔ لیبیدو دور می زند. او لیبیدو را بعنوان «نیروی نمایندهٔ غریزهٔ جنسی در ذهن» تعریف می کند. ارتباط لیبیدو با سکسیت تا حدودی گمرا کننده می باشد؛ به این شکل که نیت فروید نه فقط سکسوالیته بلکه تصور کلی لذت، به انضمام شالودهٔ روانی و باز نمود ذهنی آن نیز می باشد. او ارتباط یافتن لیبیدو با سکسیت آلتی<sup>169</sup> را بعنوان نتیجه نهایی روندی می نگریست که طی آن ابراز و بیان لیبیدویابی اشکال و حالت های مختلفی بخود می گیرد.

از 1905 به بعد، فروید به یک غریزهٔ دوگانه باور یافت که طبق آن غریزهٔ جنسی و غریزهٔ ایگو با خویشتنداری بهم پیوند داده شده اند. تا 1914 و انتشار مقاله ی «در بارهٔ نارسیسیسم»، فروید به غریزهٔ ایگو توجه چندانی مذبول نداشت. در مقالهٔ نامبرده، فروید برای اولین بار غریزهٔ ایگو را با لیبیدو مرتبط نمود، و ادعای یک لیبیدوی ایگو<sup>170</sup> و یک لیبیدوی عینی<sup>171</sup> (شی، آماج) را مطرح کرد. فروید، با این حساب، معتقد بود که (سر)مایه گذاری نارسیستی در اصل، یک غریزهٔ لیبیدوئی می باشد، و بخش غیر جنسی باقیمانده آن را غریزهٔ ایگو نامید.

کارها و تجارب فروید با بیماران، پایهٔ نظریه های روانکاوی او قرار گرفت، نظریه هایی که بر مبنا و چارچوب مفهوم آفرینی و عقلانی کردن ذهن استوارند: یک مدل فرضیه ای از غریزه (نهاد)، خود و وجدان (فراخود) که در «خود و نهاد» (1923) توضیح داده شده است.

اینها اجزاء فیزیکی مغز نیستند بلکه کارکرد و فرایندهای روانی اند. «اید» (غریزه/نهاد/روان/نفس اماره) همان نیرو و کشش زیست مایه ای و غریزی لیبیدو می باشد. این نیرو از همان لحظه تولد وجود دارد و بر اساس «اصل لذت» عمل می کند. همان اصلی که فرد را به رهایی از تنش ها و فشارهای جنسی و پرخاشگرانه وا می دارد. فروید «خود» (ایگو) را بعنوان منبع ساز و کارهای عقلانی مبتنی بر تجربه، ادراک و ارتباط، تعریف می کند. از قرار معلوم ایگو منبع «اصل واقعیت» است و «اید» را از خطر آفرینی برای فرد باز می دارد. هرچند که «ایگو» تا اندازه ای آگاهانه (ارادی) است اما عمدتاً به حالت غیر آگاهانه عمل می کند و با استفاده از «مکانیسم دفاعی»، فرد را از خطر باز می دارد. فروید، سوپر ایگو (فراخود

<sup>169</sup> Genital sexuality

<sup>170</sup> Ego instincts

<sup>171</sup> Object libido

یا نفس لوامه) را یک نوع میانجی بین اید (نهاد) و ایگو (خود) می‌داند که با حمایت اخلاقی (هشیاری) از ایگو (خود)، به آن در کنترل "اید" (نهاد) یاری می‌دهد و به فرد کمک می‌کند تا رفتار و انتخابی اخلاقی در پیش گیرد. فریود این نظریه را مطرح کرد که "اید" از همان لحظه تولد حضور دارد اما رشد و شکل‌گیری "ایگو" بعداً در سالهای اولیه کودکی اتفاق می‌افتد و بدنبال آن، همراه با رشد کودک و فراگیری هنجارهای اخلاقی جامعه، فراخود (سوپر ایگو) هم شکل می‌گیرد. قابل توجه اینکه، در تئوریهای فریود، "ایگو" میانجی بین فراخود و نهاد (اید) نیست بلکه این سوپر ایگو (فرا خود) است که بین ایگو و اید (خود و نهاد) در سطح انتخابهای آگاهانه و هشیارانه میانجیگری می‌کند.

#### خشم<sup>172</sup>

وقتی که امروزه روانکاوان، غریزه دوگانه را مورد بحث قرار می‌دهند، عموماً لیبیدو و خشم را مد نظر دارند. بهرحال، برداشت اولیه فریود از خشم این بود که آن را بعنوان جزئی از غریزه جنسی در قالب سادیسیم می‌دانست. زمانی که او متوجه شد که سادیسیم یک مؤلفه غیر جنسی هم دارد، دست به درجه بندی ظریف تری زد که این امکان را برایش فراهم آورد تا خشم و نفرت را بعنوان جزئی از غریزه ایگو و بخش لیبیدویی سادیسیم را بعنوان مؤلفه ای (قسمتی یا زیر مجموعه ای) از غریزه جنسی، دسته بندی کند. او عاقبت در سال 1923، بنا به حجم داده های بالینی (کلینیکی) بدست آمده، خشم را بعنوان یک غریزه مستقل تعریف نمود.

#### غرایز مرگ و زندگی

در سال 1920، فریود، قبل از اعلام خشم بعنوان یک غریزه مستقل، غریزه ایگو را زیر مجموعه غریزه عام و گسترده زندگی می‌دانست. این طبقه بندی غرایز، بیشتر انتزاعی بوده و از مفاهیم پیشین او در رابطه با کنش های لیبیدویی و خشم، کاربرد بیشتری دارد. غریزه زندگی در ردیف غریزه مرگ قرار داده شده بود و در «ورای اصل لذت» از آنها، به ترتیب، تحت نام اروس و تاناتوس<sup>173</sup> نام برده بود. غرایز زندگی و مرگ بعنوان نیروهای زیربنایی غرایز جنسی و خشم تلقی می‌شدند. هرچند که فریود شواهد و قرائن بالینی اثباتی برای غریزه مرگ ارائه نداد اما، او معتقد بود که با بررسی رفتار «وسواس تکرار»<sup>174</sup>، یعنی میل افراد به تکرار رفتارهای تکانه های روان زخمی گذشته<sup>175</sup>، میتوان چنین غریزه ای را مشاهده کرد. فریود حس می‌کرد که غریزه مرگ می‌بایست نیروی غالب در ارگانسیم زیستی باشد، و آن را بعنوان گرایش موجود در همه ارگانسیم ها و مؤلفه هایشان، جهت بازگشت به حالت بی جانی، می‌دید.

برخلاف غریزه ی مرگ، در غریزه ی زندگی، همه ی ذرات گرایش به پیوستن بهم دارند مثل زمانی که در تماس های جنسی رخ می‌دهد. دیدگاه رایج امروز این است که غرایز دوگانه سکسیت و خشم برای توضیح اغلب پدیده های بالینی کافی است و لزومی به توسل جستن به غریزه ی مرگ نیست.

#### اصول لذت و واقعیت<sup>176</sup>

در سال 1911 فریود دو اصل بنیادی عملکرد ذهن، اصل لذت و اصل واقعیت، را معرفی کرد. او در واقع، فرایند پروسه اولیه و ثانویه را بازتعریف نمود و از این طریق قدم مهمی در راه تثبیت مفهوم ایگو برداشت. از نظر فریود، هرکدام از این دو اصل، جنبه ای از کارکرد ایگو می‌باشد. بنا بر اعتقاد او، اصل لذت یک گرایش مادرزادی است که از درد می‌پرهیزد و در پی لذت و رهایی از تنش ها است و اصل واقعیت یک عملکرد اکتسابی است که با رشد و بلوغ ایگو رابطه نزدیکی دارد. چیزی است که اصل لذت را جرح و تعدیل کرده و کامروایی آنی را به عقب رانده یا آن را به تأخیر می‌اندازد.

#### سکسیت نوزاد

فریود با انتشار «سه رساله در تئوری میل جنسی»، سه اصل نظری روانکاوی را معرفی کرد. او قبل از هرچیز، تعریف سکسیت را گسترده تر نمود تا اشکالی از لذت را در بر بگیرد که فراتر از سکسیت آلتی است. دوماً، فریود، تئوری مراحل رشد سکسیت دوران کودکی را پی افکند که رشد، تحول و دگرپرسی صور و اشکال فعالیت های اروتیکی (جنسی) را از کودکی تا بلوغ ترسیم می‌کند. و سوم آنکه او، بین نوزادها<sup>177</sup> و نابهنجاری ها، یک پیوند و ارتباط نظری برقرار و معرفی کرد. این ایده که کودکان تحت تأثیر نیروی جنسی خود هستند، باعث شده که بسیاری از افراد در این صد سال عمر روانکاوی، همچنان از پذیرش آن سرباز زنند.

فریود متوجه این امر شد که نوزاد از همان لحظه تولد، از توان فعالیت اروتیکی (جنسی) برخوردار است، ولی بروز علائم و نشانه های آغازین سکسیت نوزاد عمدتاً به شکل غیر جنسی می‌باشد. تظاهر و تجلی سکسیت در ابتدا بیشتر با عملکرد بدن مثل خورد و خوراک و کنترل مدفوع و ادرار مربوط می‌شود. همزمان با تغییر جهت دهی انرژی لیبیدویی از منطقه دهان به منطقه مقعد و منطقه آلتی<sup>178</sup>، هر مرحله ای در ادامه مرحله قبلی می‌باشد. مرحله دهانی حدوداً هیجده ماهه اول زندگی

172 Aggression

173 Eros and Thanatos

174 Repetition compulsion

175 Past traumatic behaviour

176 Pleasure and Reality Principles

177 Neuroses - کنشی همچون وسواس، اضطراب، و هیستری

178 Phallic zone

را در بر می‌گیرد و نقاط ثقل آن دهان و لبها هستند و جویدن، گاز گرفتن و مکیدن از تجلیات آن می‌باشند. فعالیت اروتیکی غالب در مرحله مقعدی، که از یک تا سه سالگی ادامه می‌یابد، شامل کنترل و دفع مدفوع می‌باشد. در مرحله آلتی که از سه تا پنج سالگی است، ابتدا روی ادرار کردن بعنوان سرچشمه فعالیت اروتیکی (جنسی) تمرکز می‌شود. فروید بر این عقیده است که فعالیت مرحله آلتی در پسران، مرحله ای مقدماتی است که به فعالیت های آلتی در سالهای بعدی منتهی می‌شود. مرحله ای که در آن ذکر مردانه بعنوان نقطه ثقل فعالیت جنسی در ادامه رشد روانی سکسیته پسر باقی می‌ماند. فروید ادعا نمود که زنان دارای دو منطقه حساس جنسی - شهوانی هستند، واژن و کلیتوریس (چوچوله)، و بر این باور بود که وقتی نوزاد مؤنث (دختر) در مرحله آلتی است، کلیتوریس منطقه عمده و اصلی تحریکی و شهوانی او می‌باشد، اما بعد از بلوغ، واژن جای آن را می‌گیرد. مطالعات و پژوهش های بعدی در حوزه سکسیته انسانها، بارها این تمایزات را مورد سؤال قرار داده اند. فروید، وسوسه ها و هوس های اروتیکی که از مناطق ثقل ها در مراحل پیش آلتی (ثقلها و نقاط محوری اروتیکی/جنسی در مراحل قبل از مرحله آلتی) نشأت می‌گیرند را بعنوان مؤلفات تا حدودی غریزی می‌داند و معتقد است که معمولاً در ادامه پروسه رشد، این مولفه های غریزی دستخوش واپسرانی (سرکوب) می‌شوند و یا در پیش نوازش های جنسی از نقش محدودی برخوردار شده، باقی می‌مانند. بنا به نظر فروید، ناتوانی در رسیدن به (مرحله) برتری و رجحان آلت تناسلی<sup>179</sup> به انواع نابهنجاریها منجر می‌شود. وابستگی مزمن غریزه جنسی به دوره خاصی از مراحل رشد پیش رجحانی آلت تناسلی، گرداندن وسواس گونه<sup>180</sup> نام نهاده شد. فروید متوجه این امر گردید که در نوروهای روانی یا همان سایکونوروزها<sup>181</sup> تنها تعداد معدودی از انگیزه های جنسی که دستخوش سرکوفت شده اند و مسئول تولید و ادامه علائم بالینی روان نژندی هستند، دخیل می‌باشند. آنها عمدتاً، همان انگیزه ها و وسوسه هایی هستند که در نابهنجاریها بروز آشکار دارند. بنابراین، نوروها برگردان نابهنجاریها هستند.

نوشته های فروید، و همچنین رهروان او، به تکوین نظریه ها و مدل های مراحل رشد روانی سکسیته در فرد منجر شد: مرحله دهانی، مرحله مقعدی و مرحله آلتی (فالوسی). در خلال مرحله آلتی که در سنین چهار یا پنج سالگی اتفاق می‌افتد، سکسیته کودک روی ناحیه اندامهای جنسی متمرکز می‌شود. در همین مرحله است که پسران از جهت جنسی به مادر خود (عقد ادیپ) و دختران به پدر خود (عقد الکترا - عقد ادیپ دخترانه) کشش پیدا می‌کنند. در شش سالگی، اغلب کودکان متوجه می‌شوند که نمی‌توانند والد جنس مقابل خود را بعنوان شریک عشقی خود داشته باشند پس، به مرحله نهفتگی وارد می‌شوند؛ مرحله ای که گویا کودک در آن هیچگونه احساس و نیاز جنسی حس نمی‌کند، تا زمان شروع مرحله بلوغ که احساس و نیاز جنسی دوباره بیدار می‌شود، اما این بار به سمت جنس مقابل (مرحله آلتی). نقطه ثقل نظریه فروید این باور و اعتقاد است که بسیاری از نوروهای سالهای بعد ناشی از این است که بیمار موفق نشده هرکدام از این مراحل و پیش زمینه های لازم آن را بطور کامل و با موفقیت طی کند.

یکی از جنبه های بحث انگیز تفکر فروید این فرض اوست که زنان دارای دو نوع ارگاسم می‌باشند: ارگاسم واژنی و ارگاسم کلیتوریسی. او معتقد بود که «ارگاسم واژنی» دال بر آن است که (آن) زن با موفقیت به مرحله تناسلی رشد خود رسیده است و زنانی که تنها قادرند به «ارگاسم کلیتوریسی» برسند، احتمالاً تضادهای دوران مرحله آلتی (فالوسی) را با موفقیت طی نکرده اند. پژوهشگران و محققان بعدی مثل ماسترز و جانسون ادعا می‌کنند که شواهد و مدارک علمی دال بر چنین تفاوت گذاری در ارگاسم زنان وجود ندارند، بلکه تفاوت، صرفاً در تکنیک هایی است که زنان را به ارگاسم می‌رساند و همینطور تفاوت در شدت و واکنش های ارگاسمی نسبت به تکنیک های مختلف در شرایط و موقعیت های متفاوت می‌باشد. علاوه بر آن، بزعم ماسترز و جانسون، خود این اعتقاد که ارگاسم واژنی وجود دارد و برتر یا رشد یافته تر از ارگاسم کلیتوریسی است، ممکن است به ایجاد تعارض و کشمکش درونی در زنانی منجر شود که در طی و یا بعد از عمل دخول جنسی، به تحریک دستی از طریق استمناء برای رسیدن به ارگاسم نیازمندند. یکی دیگر از فرضیه های فروید که مورد انتقاد واقع شده، این تصور است که همه دختران جوان در خلال مرحله آلتی (فالوسی)، یک دوره «رشد بری نسبت به ذکر مردانه» را از سر می‌گذرانند. او ادعا نمود که همین عامل بر رشد شخصیت دختر تأثیر می‌گذارد و به احساس خود کمتری نسبت به مرد در بزرگسالی منجر می‌شود. در هر دو مورد فوق، نه فروید، و نه ماسترز و جانسون حرف آخر را زده اند. امروزه تأکید بر ارگاسم همه جانبه است (عمدتاً ارگاسم کلیتوریسی، و نیز ارگاسم واژنی و حتی ارگاسم رحمی و غیره).

فروید تنوریهای خود را توسعه داد تا هنر، مذهب و حتی خود جامعه را هم شامل شود. او در کتاب «تمدن و ملالتهای آن»، محدودیت هایی که جامعه بر کشش های غریزی مردم تحمیل می‌کند و اینکه چگونه این تحمیلات به تضاد های درونی و نوروها در فرد می‌انجامند را مورد بحث قرار می‌دهد، و در کتاب «موسی و یکتاپرستی» موسای تاریخی را باز تفسیر می‌کند. فروید احساسات منفی شدیدی نسبت به مذهب داشت و آن را همچون یک وسیله اجتماعی برای پاسخدهی به آرزوهای کودکی مبنی بر غلبه بر میرایی و عجز هستیانه زندگی می‌دانست که تلاش دارد از طریق خلق ذهنی یک پدر قادر مطلق و ایمان به اینکه این پدر حامی فرزندان خود خواهد بود، شکل گرفته است. در حالی که کارهای فروید، بخصوص نوشته های او در زمینه ی سکسیته زن، مورد انتقاد قرار گرفته، اما اهمیت فروید انکار ناشدنی است. فروید زاده دوران ویکتوریایی بود؛ دورانی که در آن بحث و گفتگو حول سکسیته بشدت منع و انکار می‌شد.

179 Genital primacy

180 Fixation

181 Psychoneuroses



شد، اما او با این وجود هم با قلم و هم در گفتار به همگان یادآوری کرد که حس جنسی بخش عمده ای از فرایند رشد یک کودک می باشد و شاید مهمتر از آن اینکه، او بر این موضوع پافشاری کرد که سکس و نیاز جنسی موضوعی منطقی و پذیرفتنی است و شایسته پژوهش و تجزیه و تحلیل می باشد. زیگموند فروید، تصورات و پندارهای مدرن ما از سکسیت را بصورت یک حقیقت پنهان شده هم در روان فرد و هم در روان خود تمدن، جمع بندی می کند.

نقطه عطف علم جدید سکس شناسی، انتشار کتاب ریچارد فون کرافت-ابینگ بنام «اختلالات روان جنسی»<sup>182</sup> بود. او که بعنوان استاد روانپزشکی در دانشگاه وین مشغول بکار بود، بزه کاران جنسی را از نقطه نظر پزشکی مورد مطالعه قرار داد.

(11) اریک فروم از اشتیاق وافر روانکاوی برای شناخته شدن بعنوان یک «علم طبیعی»<sup>183</sup> نقاب برداشت: «روانکاوی، در تلاش برای پی افکندن روانشناسی بعنوان یک علم طبیعی، دچار این خطا شد که روانشناسی را از مشکلات فلسفی و اخلاقی تفکیک نمود. روانکاوی این واقعیت را نادیده گرفت که بدون توجه به کلیت فرد، نمی توان به شخصیت او پی برد و آن را درک نمود. کلیتی که نیاز فرد به یافتن پاسخ سوال مربوط به معنی و مفهوم زندگی و کشف هنجارهایی که باید طبق آنها زندگی کند، را شامل می شود. «انسان دماغی»<sup>184</sup> فروید همانقدر تفسیری غیر واقعی است که تفسیر اقتصاد دانان کلاسیک از «انسان اقتصادی»<sup>185</sup>. درک انسان و تشویش های احساسی و روانی اش بدون درک و فهم طبیعت ارزشها و تضاد و کشمکش های اخلاقی او غیر ممکن است. پیشرفت روانشناسی نه از مسیر جدایی «طبیعت» ادعایی از قلمرو «روحي/معنوی» و تأکید بر توجه به مورد اولی، بلکه در بازگشت به سنت عظیم اخلاق انسان گرایی است که به انسان در کلیت روانی- معنوی اش نگاه می کرد و بر این اعتقاد بود که هدف انسان تحقق خویشتن خویش است و شرط تحقق چنین هدفی بودن انسان برای خودش است.» (12) ..... تنها مورد استثناء بر این روال در روانکاوی؛ یعنی روال تلاش جهت تثبیت روانکاوی بعنوان یک «علم طبیعی» از طریق تفکیک علم روانشناسی از علوم فرهنگی، همانا کارل گوستاو یونگ می باشد.» (13)



### 3.3.5 کارل گوستاو یونگ (1875 – 1961)

هر چند که یونگ هیچوقت رساله بلند بالای صریح و آشکاری در باره سکس ننوشت، اما توماس مور<sup>186</sup> در کتاب خود بنام «ذات سکس»<sup>187</sup> نوشت که: «در هر صفحه ی یونگ سکس حضور دارد» و «نوشته معروف روی سردر خانه اش : طلب شده یا نه، معبود حضور خواهد داشت، دارای فحوای جنسی است.» (14)

انیمای روان مؤنث درون مرد یا طبیعت / روح زنانه مستتر در مرد است. انیموس روان نرینه درون زن یا طبیعت / روح مردانه مستتر در زن است. انیما و انیموس از مهمترین کهن الگوها در روانشناسی یونگ می باشند.

#### انیموس و انیما

یونگ، بنا به رابطه ای که دو موضوع، جهان معنویت و ناخودآگاه، با روانشناسی و تحقیقات علمی دارند، آنها را در مرکز توجه خود قرار داد. در سکس شناسی، بعد معنوی از حداکثر اهمیت برخوردار است. معنویت، بدون هیچ شک و شبهه ای، در کنار ابعاد فیزیکی، روانی و اجتماعی یکی از مهمترین مؤلفه های علمی در سکس شناسی می باشد. در نتیجه، هم متخصصان حرفه پزشکی و هم متخصصان حرفه روانشناسی متوجه این موضوع شدند که بدون دخالت ابعاد تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و معنوی در اسلوب های رویکردی خود نمی توانند کاری از پیش ببرند. برای سکس شناسی فاجعه و در زمره خودکشی خواهد بود چنانچه دو پارادایم؛ علوم طبیعی (پزشکی) از یک طرف و علوم اجتماعی (فرهنگی) از طرف دیگر را از هم مجزا نگه دارد. این دو در حقیقت در سکس شناسی با هم تلاقی می کنند و به هم می رسند. ما اشتباهات گذشته را یکبار دیگر تکرار نخواهیم کرد.

<sup>182</sup> Psychopatia Sexualis

<sup>183</sup> Natural science

<sup>184</sup> Homo psychologicus

<sup>185</sup> Homo economicus

<sup>186</sup> از رهروان مشهور یونگ. Thomas Moore

<sup>187</sup> The Soul of Sex

## دیالکتیک

یونگ اذعان داشت که روانشناسی و روان درمانی با مشکلات فلسفی و اخلاقی انسان در هم آمیخته اند. خدمات یونگ به سکس شناسی، همانا روش او در برخورد با تقلیل گرایی از طریق وارد کردن «خرد ناپذیری»<sup>188</sup> و اساطیر<sup>189</sup> به قلمرو علم می باشد. از همین رو اریک فروم برای یونگ ارزش و احترام زیادی قائل بود. البته فروم این را بعنوان واکنشی در مقابل تقلیل گرایی فروید می دید و نه از زاویه یک نوع پیشرفت.<sup>(15)</sup> فروید به افسانه و اسطوره ها توجه نمود، تجزیه و تحلیل شان کرد و محتوای آنها را محصول اذهان ابتدایی و بیمار دانست. یونگ مجنوب اسطوره ها بود و به آنها بعنوان قرینه های (برگردان / کپی) معتبر و موثق ذهن بشر می نگریست. ولمن<sup>190</sup> کم و بیش به همان نتیجه گیری فروم رسید. «فروید از افسانه در خدمت علم استفاده کرد و یونگ افسانه را بعنوان سند و مدرک علمی پذیرفت.»<sup>(16)</sup>

مکتب روان تحلیلی کارل گوستاو یونگ که تحت نام روانشناسی تحلیلی معروف است شامل ایده های اولیه مربوط به تئوریهای فروید می باشد اما از آنها فراتر می رود. یونگ که ابتدا از مریدان فروید بود، بعدها بدلیل رد تأکیدات فروید بر سکسیت دوران کودکی، راهش را از فروید جدا کرد.

## ناخودآگاه جمعی – کهن الگوها<sup>191</sup>

یونگ با تعریف ناخودآگاه جمعی (کهن الگوهای نوع بشر) بعنوان مجموعه متشکلی از گذشته سمبلیک و اسطوره ای عام و مشترک بشری، مفهوم ناخودآگاه فروید را گسترش داد. ناخودآگاه جمعی شامل کهن الگوها (فراشخصی) می باشد. یعنی همان تصاویر و نمایی هستند که معانی سمبلیک آنها عموم بشری اند. سیمای کهن الگویی از جمله برای مادر، پدر، کودک، و قهرمان وجود دارند. کهن الگوها، در عقده ها، به شکل ایده هایی با مایه احساسی که در نتیجه تجارب شخصی از تعامل با قرینه های کهن الگوها حاصل می شوند، سهیم می باشند. بنابراین، عقده مادر نه تنها بوسیله تعامل مادر- کودک، بلکه بوسیله تضاد بین انتظارات کهن الگویی از یک طرف و تجارب عینی تعامل با یک زن در نقش مادر از طرف دیگر، هم تعیین می شود.

## نقاب شخصیت/پرسونا<sup>192</sup> – آگاهی/هشیاری<sup>193</sup> – خود/ایگو<sup>194</sup> – ذات فردی/خویشستن خویش<sup>195</sup>

نقاب شخصیت یا همان پرسونا – یونگ رفتارهای آگاهانه فرد را نمایندگی می کند، یعنی نقابی که فرد در مواجهه با دیگران بر چهره می نهد. پرسونا ممکن است آنچنان ثابت و پا برجا باشد که خود فرد هم نتواند آن خویشستن خویش یعنی خود واقعی پشت نقاب را ببیند و بشناسد.

پرسونا در واقع همان ماسک و نقابی است که بر شخصیتی که فرد از خود به جهان پیرامون معرفی می کند، پوشانده می شود. تعادل پرسونا بوسیله ناخودآگاه تنظیم می شود. هر کسی که بخواهد خیلی اخلاقی باشد، با فشار قدرتمندی از سوی نیروهای متقابل در ناخودآگاه مواجه می شود. هرگاه پرسونا از بنیاد و شالوه ناخودآگاه خود خیلی دور شود، نیروهای ناخودآگاه بیرون آمده و آن را بر می اندازند.

یونگ بر این اعتقاد بود که دو نوع سازمان شخصیتی وجود دارد: درون گرا و بیرون گرا. درون گرای و بیرون گرای می تواند حول یکی از چهار مشخصه «تفکر، احساس، ادراک، و الهام (شم)»<sup>196</sup> سازمان داده شود. تفکر و ادراک، خصیصه های شخصیت ماسکولین (نرینه) هستند، در حالی که احساس و الهام خصیصه های شخصیت فمینین (مؤنث) می باشند، ولی هر فردی توانایی برخورداری شدن از هر چهار خصیصه را دارا است. در واقع هر شخصی، از آمیزه منحصر به فردی از همه این مؤلفه ها برخوردار می باشد (ممکن است مؤلفه ای کمتر و یا بیشتر باشد). پرسونا، برخورد و رویکرهای آگاهانه فرد در مواجهه با جهان بیرون را نمایندگی می کند. پس باید به «ایگو» ربط داشته

188 Irrationality

189 Mythology

190 Wolman

191 Archetypes

192 Persona

193 Conscious

194 Ego

195 Self

196 Thinking, feeling, sensation, and intuition

باشد. اما در نظریه یونگ ایگو صرفاً «حالتی از آگاهی و هشیاری»<sup>197</sup> است، و «نماینده پیچیده ای است که مرکز هر سطح و گستره ای از آگاهی را تشکیل می دهد، و بنظر می رسد که از درجه بالایی از استمرار و یگانگی برخوردار باشد.» در نتیجه، «ایگو» هسته مرکزی پرسونا-ی فرد را تشکیل می دهد، و پرسونا بنوبه خود رفتارها و رویکردهای فرد در جهان بیرون را نمایندگی می کند. خصیصه های قوی سلطه گر در فرد، بهم ملحق شده و ایگو-ی آگاه را بوجود می آورند و ایگو به پرسونا کشیده می شود. در برخی موارد، کل «منطقه و حیطه آگاهی در معرض دید دیگران قرار می گیرد، یعنی پرسونا، عین ایگو می شود. این موضوع در مورد افرادی اتفاق می افتد که همه زندگی اشان با یک نوع ایده و یا استعداد و فریحه ی خاصی هدایت شده باشد. (17)

### سایه – انیما/انیموس – ناخودآگاه

خصیصه های ضعیف برخوردار از کمترین انطباق هم، با یکدیگر پیوند خورده و یک تافته پیچیده ناخودآگاه؛ سایه/همزاد، بوجود می آورند. سایه دربردارنده امیال و آرزوهایی است که مورد تأیید ایگو-ی آگاه واقع نمی شوند. سایه، شخصیتی در درون شخصیت است و امیال ممنوعه جنسی و پرخاشگر را نمایندگی می کند و فرد را به سمت انجام اعمال غیر مسئولانه و خطرناک هل می دهد. سایه با خبط و اعمال بی تدبیرانه خود، «ایگو» را خجالت زده می کند و احساس ناخوشایند و اغلب عجیب و غریبی در فرد بوجود می آورد. سایه از انرژی روانی خاص خود برخوردار است، طوری که اگر به اندازه کافی قوی باشد، آنوقت ممکن است (لایه) هشیاری را پاره کرده و کنترل آن را بدست گیرد. در صورت وقوع چنین حالتی، اختلال روانی بوجود می آید.

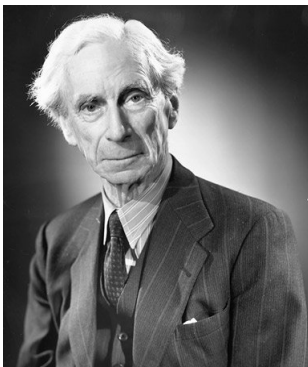
یکی از گرایشات اصلی سایه، فرافکنی است. «ما همچنان خبانت، نابکاری و ارزش های دون پایه را که دوست نداریم به وجود آنها در خودمان اعتراف کنیم؛ به دیگری نسبت می دهیم. و به همین دلیل هم باید بر طرف خرده گرفته و به او تعرض کنیم.» (18)

هر چیزی در دیگران که باعث ناراحتی و عصبانیت ما می شود، میتواند ما را به شناخت بهتر خود رهنمون گردد. کارل یونگ

سایه در نقطه مقابل ایگو می باشد و معمولاً در سطح ناخودآگاه فردی عمل می کند. هر چه که سایه به عمق بیشتری از ناخودآگاه نفوذ کند، به همان نسبت هم بیشتر در مقابل ایگو قرار خواهد گرفت. ایگو-ی یک مرد در پرسونا-ی او بعنوان مذکر جلوه داده شده است، سایه او شکل و شمایل مؤنث بخود می گیرد و بعد زنانگی شخصیت او؛ انیما-ی او می شود. همه مردان عناصر مؤنثی در روان خود دارند و همه زنان عناصر مذکر. ناخودآگاه، سایه یک زن هم بهمان صورت با یک شمایل مردانه؛ انیموس، جلوه می کند.

عطف و آماج درمان «یونگی» تحقق حد مناسبی از تطبیق و سازگاری با واقعیت می باشد که مستلزم تحقق توانایی های خلاقه فرد است. هدف نهایی، رسیدن به فردیت فرد (وجود شخصی) است، پروسه ای که در طول زندگی ادامه دارد و در طی آن فرد به حس منحصر بفردی از هویت شخصی خود دست می یابد. این پروسه رشد ممکن است فرد را وارد مسیری متفاوت از مسیر زندگی قبلی خود کند.

### 3.3.6 برتراند راسل (1872 – 1970)



همگان بر این امر آگاهند که برتراند راسل، فیلسوف و ریاضی دان انگلیسی، در خلال عمر دراز خود خدمات ارزنده ای به عرصه های مختلفی از دانش بشری روا داشت و برای شماری از آرمان های بشری مبارزه کرد. پژوهشگران و محققان سکس شناسی معاصر، بخاطر مبارزه شجاعانه و متهورانه راسل در راه تحقق حقوق جنسی و رهیافت عقلانی اش به مشکلات جنسی، یک امتنان و قدردانی مدیون او هستند.

وقتی که فرزندان خود راسل خردسال بودند، او و همسرش یک مدرسه کمک آموزشی تأسیس کردند. او در سال 1929 کتاب "زناشویی و اخلاق" را منتشر کرد. (نسخه فارسی آن به ترجمه ابراهیم یونسی در کتابخانه آن لاین جنسیت و جامعه موجود می باشد. م.) در این کتاب، به روابط جنسی، هم در چارچوب زناشویی و هم خارج از آن، پرداخته شده است. راسل در کتاب نامبرده در مورد آموزش جنسی بهتر برای قشر جوان، آمیزش جنسی پیش از ازدواج، آزادی برقراری روابط خارج از چارچوب زناشویی هم برای شوهر و هم برای زن، و حق دو طرف در مطالبه طلاق برای زوج های بدون فرزند، بحث و استدلال نمود. راسل این پیشنهادات را بدان دلیل مطرح کرد که او به ازدواج و خانواده بعنوان یک مؤسسه اجتماعی باور داشت. در واقع هدف او این بود که از طریق مبارزه با جهل، دورویی و سوء استفاده جنسی، کانون خانواده را مستحکم تر کند. او بلافاصله به اتهام

<sup>197</sup> Condition of consciousness

غیر اخلاقی بودن مورد تقبیح و نکوهش واقع شد و هنگامی که به آمریکا رفت (در خلال جنگ دوم جهانی) گروه‌های محافظه کار آمریکایی خشمگین از نوشته‌های او، با نفرت بر علیه او شوریدند.



### 3.3.7 ویلهلم رایش<sup>198</sup> (1897 – 1957)

ویلهلم رایش، پزشکی را در وین تحصیل کرد و تحت تأثیر فروید، رشته روانکاوی را برگزید. او در اکتبر 1920 به انجمن روانکاوی وین پیوست. رایش، دانش و اطلاعات وسیعی در حوزه سکس‌شناسی، روانشناسی و فلسفه کسب کرد. او اولین کسی بود که ابعاد پزشکی - بالینی، روانشناسی، فلسفی و اجتماعی سکسیته را با هم تلفیق نمود. او همچنین جهان «خود» و «دیگری» را به هم پیوند زد. رایش از اخلاق جنسی زمانه برآشفته بود و به این نتیجه رسید که «سکسیته» آن هسته و نقطه‌ی اتکایی است که کل زندگی اجتماعی و همچنین جهان خرد و تفکر درون فرد دور آن می‌چرخند.» (19)

رایش، مطالب گسترده‌ای در باره مسائل جنسی و اجتماعی - اقتصادی به رشته تحریر درآورد. مهمترین کتابهای او از این قرارند: فونکسیون ارگاسم (1927 - توسط استپان سیمونیان به فارسی ترجمه شده. م.)، تحمیل اخلاقیات جنسی (1933)، تحلیل شخصیت (1933)، روانشناسی فاشیسم توده‌ای (1933)، و انقلاب جنسی (1936). شغل رایش در کلینیک مجانی روانکاوی وین، او را در تماس با بسیاری از بیماران تهیدست قرار داد و همین، توجه او را به شرایط اجتماعی و اقتصادی این بیماران جلب نمود. او خیلی زود متوجه شد که برای دسترسی به بهداشت جنسی عمومی، ایجاد برخی تغییرات اجتماعی - اقتصادی ضروری است. او در سال 1930 به برلین نقل مکان کرد و در آنجا یک سازمان کمونیستی جنسی - سیاسی بنام سکس پل<sup>199</sup> تاسیس کرد و در سطح وسیعی برای مخاطبانی از طبقه کارگر، سخنرانی‌هایی ایراد نمود. او در سال 1933 از حزب کمونیست اخراج گردید. رایش بعدها از آلمان هیتلری فرار و به دانمارک رفت و سپس در سال 1939 به آمریکا مهاجرت نمود. او در سال 1957 در پنسیلوانیا درگذشت. امروزه، کارهای رایش بار دیگر با استقبال عمومی مواجه شده است. بسیاری از درمانگران امروزی، تکنیک درمانی او که تلفیقی از مکالمه و ماساژ خاصی می‌باشد، را مفید و سودمند می‌دانند.

ادغام و تلفیق علمی ابعاد فیزیکی، روانی و همچنین اجتماعی سکسیته با هم، و تمرکز بر فرد و جامعه هر دو، برای سکس‌شناسی جهانی در دنیای جهانی شده‌ی قرن 21 اثرات شگرفی در بر دارد. امروزه هر چقدر از کارهای رایش گفته شود باز هم کم گفته ایم و هر دانشجوی جدی سکس‌شناسی می‌بایست کتابهای او را مطالعه کند. ویلهلم رایش بسیار جلوتر از زمانه خود بود و می‌بایست از او بعنوان اولین سکس‌شناس تلفیق‌گرا قدر دانی نمود.



### 3.3.8 آلفرد چ. کینزی (1956 – 1984)

آلفرد چارلز کینزی در سال 1894 در خانواده‌ای مذهبی، در هوبکون، نیوجرسی (آمریکا) متولد شد. بعد از جنگ دوم جهانی، در نتیجه فعالیت‌های کینزی، سکس‌شناسی در آمریکا دچار یک رنسانس گردید. «اغلب محققان جنسی رد پای شروع دانش علمی امروزه حول رفتارهای جنسی بشر را به کارهای آلفرد کینزی و سازمانی که او بنیان نهاد: انستیتوی تحقیقات جنسی در دانشگاه ایندیانا در بلومینگتون، ایندیانا، ربط می‌دهند.» (20)

کینزی ابتدا به تحصیل مهندسی مکانیک پرداخت (1914 – 1912) و بعد جهت تحصیل زیست‌شناسی به دانشکده بودین<sup>200</sup> در مابین<sup>201</sup> منتقل شد. او سال 1961 در دانشگاه هاروارد رشته حشره‌شناسی را شروع کرد و در سال 1920 به دریافت مدرک دکترای خود نائل گردید. هر چند که کینزی فرد

198 Wilhelm Reich

199 Sexpol

200 Bowdoin

201 Main

غیر احتمالی بود، اما او توانست به یکی از بلندآوازه ترین محققان جنسی نسل خود تبدیل شود. او در سال 1920 مربی زیست شناسی در دانشگاه ایندیانا شد و حرفه علمی درخشانی در رشته طبقه بندی زنبوران<sup>202</sup> و دیگر حشرات برای خود بنا نهاد. یافته های او، بخصوص در مورد نوعی زنبور کوچک<sup>203</sup> او را به عنوان یک مرجع جهانی در این حوزه معروف کرد. در سال 1937 وقتی که از او، به عنوان پدر چهار فرزند و بخاطر شهرتش در زیست شناسی، خواسته شد تا یک دوره آموزشی سکس و زناشویی را تدارک و آموزش دهد، زندگی اش دچار تحول گردید. در طی مدتی که او مشغول تهیه و تدارک دوره نامبرده بود، بلافاصله متوجه شد که تحقیقات در عرصه سکسیت بشر بسیار ضعیف بوده و بخش قابل توجهی از دانش موجود در این باره نه بر مبناهای علمی بلکه بر مبنای اعتقادات منسوخ و گمانه زنی ها است. پس به جمع آوری آمار و داده هایی از دانش جویان خود جهت انجام بررسی هایی حول رفتارهای جنسی پرداخت. جمع آوری آمار و داده ها کم کم از حیثه دانش جویان فراتر رفت و مردم عادی دیگر را هم در بر گرفت. کارورزی و تخصص کینزی بعنوان جانورشناس<sup>204</sup> او را فرد مناسبی برای سرپرستی تحقیقی در مقیاسی وسیع و اکیداً علمی حول واقعیت رفتارهای جنسی در ایالات متحده آمریکا نمود. او بلافاصله تیم فوق العاده خبره ای از دانشمندان علوم اجتماعی را به دانشگاه ایندیانا جذب نمود. اعضاء تیم دست بدست هم داده و برای پروژه تحقیقاتی عمده و اصلی خود، مصاحبه هایی در سطح بسیار گسترده ای، با بیش از 11000 نفر را شروع کردند. کینزی و همکارانش در ادامه فعالیت های خود، در سال 1947 موفق شدند مؤسسه تحقیقات جنسی<sup>205</sup> در دانشگاه ایندیانا را بنیان نهند. هزینه تحقیقات ابتدا از طرف بنیاد راکفلر پرداخت می شد اما همراه با افزایش تقاضا برای انتشارات پروژه تحقیقاتی مؤسسه، حق التالیف کتابهایشان هزینه پژوهش های بیشتری را فراهم آورد. در سالهایی که سرپرستی مؤسسه بر عهده کینزی بود، با بیش از هفده هزار نفر مصاحبه ترتیب داده شد. موضوعات مورد بررسی از این قرار بودند: فعالیت جنسی دوران کودکی، لاس زدن، شروع انواع فعالیت های جنسی، تعدد دفعات سکس قبل، در طول و بعد از زناشویی، همجنس گرایی، انزال شبانه، سکس خارج از چارچوب زناشویی، و سکس در میان سالمندان. دو پروژه تحقیقاتی عمده کینزی و همکاران او در مؤسسه نامبرده، مبنای داده ها و اطلاعات فعالیت های جنسی بشر را در اختیار نهاده اند، طوری که از آن بعد تحقیقات حول رفتارهای جنسی با نتایج آنها مقایسه شده اند. این دو پروژه تحقیقاتی عمده از این قرارند: «رفتارهای جنسی در انسان مذکر» که 5300 فرد مذکر در آن شرکت کردند، و دیگری «رفتارهای جنسی در انسان مؤنث» که 5940 فرد مؤنث در آن شرکت نمودند. هنگام انتشار اولیه این دو کتاب 800 صفحه ای، هم مؤسسه نامبرده و هم ناشر هر دو بر این نظر بودند که کتابها فقط مورد توجه پزشکان و متخصصان علوم دیگر قرار خواهند گرفت. ولی، کمبود دانش حول رفتارهای جنسی و عطش عمومی برای دریافت اطلاعات در باره موضوعی که تا آن زمان عملاً تابو بود، باعث شد که دو کتاب نامبرده عنوان بهترین کتابهای سال در سطح کشوری را بخود اختصاص دهند و این منجر بدان گردید که قلم بدستان پزشکی و دیگر علوم، تفسیر و گزارشاتی حول آنها منتشر کنند. در این وسط، آلفرد کینزی از فعالیت های شایع و گسترده همجنسگرایی در جامعه هم پرده برداشت و از دسته بندی کردن افراد به دگرجنس گرای صرف و همجنس گرای صرف امتناع ورزید.

با این پژوهش های بیاد ماندنی؛ معروف به گزارشات کینزی (رفتارهای جنسی در انسان مذکر، 1948)، و رفتارهای جنسی در انسان مؤنث، (1953)، کینزی و مؤلفان همکارش خدمت غیر پزشکی چشمگیر و قابل ملاحظه ای به تحقیقات جنسی روا داشتند. در ضمن، این خدمت را به جد میتوان خدمت سکس شناسی، در چارچوب تعریف مورد ادعای بلوچ، نامید، چون نتیجه همکاری گروهی از متخصصان میان رشته ای بود. همانطور که کینزی خود در «پیشگفتار تاریخی» اولین جلد نوشت: «در طول نه سال بررسی و تحقیق، ساعات زیادی به مشورت و رایزنی با متخصصانی خارج از محدوده همکاران، بویژه با متخصصان حوزه های کالبد شکافی، رفتارهای جانوران، مردم شناسی، ستاره شناسی (آمار)، زیست شناسی، رشد کودک، قانون کیفری، غدد شناسی، فیزیولوژی عمومی، ژنتیک، زنان و زایمان، فیزیولوژی انسانی، پزشکی (انواع رشته های آن)، تصدی نظامی، حقوق، مشاوره زناشویی، روانپزشکی، روانکاوی، روانشناسی (عمومی)، فیزیولوژی (کلینیکی)، روانشناسی (تجربی)، بهداشت عمومی، نظر سنجی افکار عمومی، آموزش سکس، خدمات اجتماعی، جامعه شناسی، آمار، اورولوژی، و بیماریهای آمیزشی، صرف شده اند.» (21)

کینزی این را هم اضافه نمود که توقع ندارد که پژوهشهای جنسی آینده به لیست اولیه او محدود شود. به همین خاطر او، چارچوب وسیعی برای کتابخانه سکس شناسی عام پیشنهاد نمود که بنا بر اعتقادش، حداقل می بایست کتابهایی از همه رشته های زیر را در برگیرد:

«زیست شناسی، روانشناسی، جامعه شناسی، مردم شناسی، پزشکی، مشاوره زناشویی، رشد کودک، برنامه های کارگزینی، نظر سنجی افکار عمومی، برنامه های رادیویی، فلسفه، اخلاق، مذهب، آموزش، تاریخ، قانون، حقوق، ادبیات، هنر، و اروتیک.»

روشن است که گستره علائق کینزی وسیع بود و موفق شد کتابخانه ارزشمندی در چارچوب موضوعات نامبرده بوجود آورد. متأسفانه، با مرگ نابهنگام او در سال 1956 و با از دست دادن حمایتهای مالی قبلی، برنامه او برای پیشبرد پژوهش

202 Wasps

203 Gall wasps

204 Zoologist

205 The Institute for Sex Research

های بلند پروازانه بعدی هم ناگهان متوقف شد. از آن زمان به بعد، مؤسسه کینزی تحت سرپرستی «یول اچ گیهارد»<sup>206</sup>، و بعداً «جون راینیش»<sup>207</sup>، و «جان بانکروفت»<sup>208</sup>، فعالیت خود را بنا به شرایط ادامه داده است.

دوران فعالیت اصلی و انتشارات مؤسسه تحقیقات جنسی کینزی، با محافظه کاری شدید سیاسی و اجتماعی در آمریکا همزمان بود. گروه‌های تندرو راستگرا به رهبری سناتور جوزف ریموند مک کارتی<sup>209</sup> از ایالت ویسکانسن بر این اعتقاد بودند که فساد و زوال اخلاق جنسی در نتیجه آموزش‌های کمونیستی وخیم تر شده و فعالیت‌های مؤسسه کینزی، سهواً و ندانسته، به توطئه (کمونیستی) کمک می‌کند. در نتیجه، با پشتوانه قوانین ایالتی و سراسری آمریکا معروف به «کام استوک»<sup>210</sup>، کتابهای انتشاراتی مؤسسه در چندین شهر، مصادره و منهدم شدند. بر طبق قوانین نامبرده که سابقه آنها به 1870 برمیگردد، ارسال «وسائل و ادوات اروتیک» یا موضوعات جنسی بوسیله پست جرم محسوب می‌شود. (تقریباً یک قرن بعد، در دهه 1960، معلوم شد که این قوانین مغایر متمم قانون اساسی می‌باشند.)

هرچند که فشار بر علیه بنیاد راکفلر جهت پایان دادن به حمایت مالی از کینزی و همکاری‌اش در دوره مک کارتی مثر ثمر واقع گردید، ولی از 1957، بعد از بی اعتبار شدن سناتور مک کارتی و جریان «مک کارتیسم»، حمله به مؤسسه تا حدود زیادی کاهش یافت و حمایت‌های مالی رو به افزایش نهاد. از آن دوره به بعد مؤسسه کینزی بعنوان یک مرکز مهم تحقیقاتی همچنان پا برجا است.

کینزی در سال 1956 در سن شصت و دو سالگی درگذشت. هرچند که برخی انتقادات حکیمانه‌ای نسبت به بعضی از تکنیک‌های جمع‌آوری داده‌های تحقیقاتی در پژوهش‌های کینزی، وارد شده اما با اینهمه، شکی در این نیست که اسلوب‌های دقیق و موشکافانه‌ای که کینزی بکار می‌بست بهترین اسلوب‌های آن زمان بودند و مطالعات او کماکان بعنوان بهترین داده‌های اجتماعی ثبت شده در باره رفتارهای جنسی انسان مذکر و مؤنث می‌باشند. امروزه هر وقت که نتایج مطالعات جدیدی در حوزه رفتارهای جنسی گزارش می‌شوند، برای نتیجه‌گیری تغییرات حاصله در رفتارهای جنسی در خلال پنجاه سال اخیر همواره آنها را با نتایج تحقیقات کینزی مقایسه می‌کنند. مؤسسه کینزی راه را برای شروع کار دیگران هموار کرد.

### شورای آموزش و اطلاع‌رسانی جنسی ایالات متحده (سیکوس)<sup>211</sup>

این شورا در سال 1964 بعنوان یک سازمان داوطلبانه بهداشتی تأسیس گردید. اعضای آن از رشته‌های تخصصی مختلفی می‌باشند، از جمله پزشکی، روانپزشکی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، آموزش و پرورش، و مذهب. این سازمان بر آن است که «سکسیٔت را بعنوان یک مسئله مربوط به سلامت و تندرستی جا ببندازد، با روشنگری و بدون کتمان، ارزش آن را ارج نهد، هدایت آن را بدست متخصصان و جامعه بسپارد، تا جایی که به موجود انسانی در راه بکارگیری مسئولانه قوای جنسی خود و هضم و پذیرش سکس بعنوان نیرویی خلاق و فرحبخش درسیک زندگی فردی خویش یاری شود.» در ادامه همین تلاشها، «سیکوس» در کنار گزارشات ماهانه خود، تعدادی کتاب، جزوات و راهنماهای مطالعاتی جهت حل مشکلات و مسائل جنسی هم منتشر کرده است. این سازمان همچنین به گروهها، انجمن‌ها و مدارس مختلف خدمات مشاوره‌ای ارائه می‌دهد و از یک برنامه ملی سراسری برای آموزش جنسی حمایت بعمل می‌آورد.



### 3.3.9 کالین ویلسون<sup>212</sup> ( - 1931)

کالین ویلسون در سال 1931 در شهر لستر انگلستان متولد شد. نوشتن کتاب «غریبه»<sup>213</sup> را در سال 1954 زمانی که در پاریس بود، شروع کرد. از آن تاریخ به بعد، او زندگی‌اش را بطور تمام وقت صرف نویسندگی کرده است. امروزه ویلسون بعنوان متخصص ادبیات، فلسفه، زندگی و سکس، به همراه خانواده‌اش در کورنول (ناحیه‌ای در جنوب غربی انگلستان.م.) زندگی می‌کند.

<sup>206</sup> Paul H. Gebhard

<sup>207</sup> June Reinisch

<sup>208</sup> John Bancroft. در شماره 8 فصلنامه ج. و ج. ترجمه‌مطلبی از جان بانکروفت منتشر شده است.

<sup>209</sup> Joseph R. McCarthy

<sup>210</sup> Comstock Laws

<sup>211</sup> SIECUS = Sex Information and Education Council of the United States

<sup>212</sup> Colin Wilson

<sup>213</sup> The Outsider

## آثار

ویلسون کتابهای زیادی منتشر کرده است. از جمله کتابهای او که به مبحث سکس شناسی مربوط می شوند، از این قرارند: *گریبه* (1962)، *توان رویا* (1956)<sup>214</sup>، *منشاء امیال و تکانه های جنسی* (1963)<sup>215</sup>، *سکس و نوجوان هوشمند*<sup>216</sup> (1966) و، *وصله ناجور - پژوهشی در سکسیت گریبه ها*<sup>217</sup> (1988).  
(کتابهای «توان های نهانی در آدمی» و «سفر به ناشناخته ها: نیروهای اسرار آمیز بشر» از این نویسنده بفارسی ترجمه شده اند. اما هیچکدام به مبحث سکس شناسی نمی پردازند. م.)

## رابط سکس شناسی اندیشه های کالین ویلسون

در واکنش به رهیافت روانکاوانه فروید، ویلسون از دیدگاه پدیدار شناختی<sup>218</sup>، روانشناختی، و اگرستانسیالیسم نوین با قلمی ادبی به سکس شناسی پرداخت. ویلسون اولین کسی بود که فلسفه، روانشناسی و ادبیات را در سکس شناسی با یکدیگر تلفیق نمود. خدمات عمده او به سکس شناسی را باید در شیوه درک و نگاه او به سکسیت بعنوان موضوع و مسئله زندگی، یافت. به اعتقاد ویلسون، نگاه به سکس بعنوان یک هدف فی نفسه، توهمی بیش نیست. سکس برای ویلسون قطعاً لای پاهای نیست بلکه بین دو گوش قرار دارد. سکسیت باعث تعالی آگاهی، ذی شعوری و هدف فرد از خود می شود. وظیفه ی پیش روی انسان، سازگاری با سکسیت خود نیست بلکه سازگاری با خود زندگی است. چنین کاری از طریق افزایش خودآگاهی / شعور (هشیاری و بصیرت)<sup>219</sup> دست یافتنی است.

## نظریه کالین ویلسون

از نقطه نظر ویلسون، «لیبیدو» منشأ امیال و انگیزه های جنسی نیست، بلکه «طرح و تصویری (برگردانی) از نیت»<sup>220</sup> می باشد. (22) نیت هم، همان «راه و روشی است که ذهن بوسیله آن به اشیاء (دریافتی) شکل و نما می دهد / تحمیل می کند. (23) خودآگاهی و هشیاری (شعور و بصیرت) نیاز به این دارد که به قلمرو نیت گسترش داده شود. ویلسون بنا بر دیدگاه پدیدارشناختی قصدیتی / نیت مند<sup>221</sup> (برنتانو، هوسرل)، به ما یادآوری می کند که واقعیتی در بیرون از فرد و مستقل از ذهنی که آن را در بر گیرد، وجود ندارد. «نظریه واکنش نمادین (سمبلیک)<sup>222</sup> اعلام می دارد که حتی هنگامی که کل جهان بیرون نقشه برداری، تعریف و فرموله شده، باز هم کلید آن مفقود خواهد بود چون کلید «اینجا در درون» است، یعنی در واقع، کلید همانا قصد و نیت درونی است که پاسخ ها را بر جهان بیرون تحمیل می کند.» (24) ذهن به اشیاء دور و بر خود واقعیت می بخشد، و این شامل مقصود (سوژه) جنسی هم می شود. ذهن همچنین، توان واکنش دهی به این اشیاء اعطاء می کند. تخیل و پندار آن وسیله ای است که ذهن فرد به کمک آن، واقعیت شیئی را دریافت و به آن توان پاسخ دهی می بخشد. «مردی که ذهنش انرژی می شود، سوژه جنسی وجود ندارد، آنچه هست تنها نماد پنهانی از واقعیتی است که محصول نیتی درونی است. وقتی که این سمبل با یک زن همخوانی و مطابقت می کند<sup>223</sup>، ما این خواسته را طبیعی می دانیم.» نیت بخودی خود چیزی نیست بلکه با رابطه، پیوند دارد. در عمل جنسی، فارغ از شدت و حدت و ارزش عمل، اصل و بنیاد رابطه، در حله اول، بین دو فرد درگیر در عمل جنسی نیست بلکه بین آن دو طرفی است که آنها سعی می کنند باشند. ویلسون می گوید: «سکس برگردانی از نیت فرگشت یافته<sup>224</sup> است.»

«میل جنسی مثل دیگر امیال و تمناهای بشر نیست و در عین حال ساده ترین و کوتاهترین راه برای «خلاصی از فشار» و آگاهی / شعور برآمده می باشد. و این، هدف انسان و طبیعت، هر دو را، برآورده می کند.» (25) بنا بر نظر ویلسون، «انسان و طبیعت» دو هدف متفاوت دارند. هدف طبیعت ظاهراً تولید مثل است اما هدف فرد دستیابی به خشنودی حداکثری در ارضاء جنسی است. (26)

«انحراف»<sup>225</sup> می تواند، حمل بر تلاش افراد برای خلاصی از مکانیزم تکرار، تلقی گردد. «مکانیسم تکرار در خدمت حرکت و تولید مثل است.» (27) «سعی من این بوده که نشان دهم نیرو و کشش جنسی یک گزینه حفاظتی (ادامه نسلی) صرف نیست، بلکه بسیار فراتر از آن است. این نیرو بخشی از «نیروی شاعری» و «نیروی کمال» انسان هم هست. لازمه

- 214 The Strength of Dream
- 215 The origins of the Sexual Impulse
- 216 Sex and the intelligent Teenager
- 217 The Misfits – A Study of Sexual outsider
- 218 Phenomenology
- 219 Consciousness
- 220 A projection of intentionality
- 221 phenomenology of intentionality
- 222 The theory of symbolic response
- 223 Corresponds to
- 224 Evolutionary intentionality
- 225 Perversion

فهم این گشش آن است که به عنوان جزئی از میل انسان به ورای خود رفتن و تبدیل شدن به چیزی فرای انسان نگریسته شود. ناخوشی های جنسی زمانه و گرایش هر چه بیشتر به بی بند و باری و خشونت جنسی را هم تنها میتوان از دریچه تلاش انسان برای ورای خود رفتن درک کرد.» منظور ویلسون از «انحراف»، حالتی مثل چرخش مفراطی موتوردر حالت دنده آزاد بودن ماشین می باشد.

استیصال، شالوده بسیاری از «ناهنجاری ها» و توهمی از یک خشنودی (و نه در تناقض با خویشتن) از یک تصور راز آلود نمادین از هدف هستی انسان است.» (28)

ویلسون در «غریبه»، قهرمان کتاب بنام باربوس که هنگام تماشای زنان تماماً محو دامن باد زده شان بوده را می شناساند. باربوس اعتراف می کند که: «آنچه می خواهم نه یک زن بلکه همه زنان می باشد.» او در اصل همه زنان را نمی خواهد، بلکه می خواهد در قلب آن راز و رمزی فرو رود که بوسیله همه زنان نمایندگی می شود. طوری که در همان نگاه اول برایمان غریبه می نماید. این بدان خاطر است که او خود را از نیمی از اسرار زندگی محروم و رانده شده می داند. ویلسون اعلام کرده که: «من نگران شدت میل جنسی مرد نبودم - البته احساسم این بود که این میل بسیار شدیدتر از آن چیزی است که اغلب مردان حاضرند بدان اعتراف کنند. این عنصر {عدم دست یابی به نیمی از اسرار}..... (از طریق) سکس در نهایت دست نیافتنی است.» (29)..... چون آنچه که غریبه می خواست آمیزش جنسی نبود بلکه نوعی آزادی مبهم و غامضی است که زنان.... سمبل نمادین آن می باشند. (30) اضافه بر این، به باور ویلسون، سکس اساساً نفوذ به طبیعت ناآشنا و غیر خودی موجود انسانی دیگری است. در عمل جنسی، انسان، تابویی را زیر پا می نهد و هر چه این تابو بزرگتر باشد؛ بهمان اندازه هم لذتش بیشتر است.

«هاورد دوسور»<sup>226</sup> در باره کتاب «منشاء امیال و تکانه های جنسی» کالین ویلسون می گوید «این یکی از باهوش ترین، ظریف ترین و سالم ترین دیدگاهها یی است که تا بحال در باره سکسیت بشر منتشر شده است. این توصیفات به شدت احساساتی بنظر می رسند ولی با دقت هر چه تمامتر انتخاب شده اند. مطالعه دقیق سکس شناسی ویلسون نشان می دهد که توصیفات فوق از حقانیت و برهان زیادی برخوردارند.» (31)

#### چند ملاحظه انتقادی

- بنا بر رهیافت اگزستانسیالیستی و پدیدارشناختی ویلسون، که کاملاً قابل درک می باشد، او از منظری مردانه به سکسیت می نگرد. طنز در این است که آن زنی که ویلسون تئوریهای جنسی اش را مطالعه و ارزیابی نمود، یعنی شارلوت بیچ<sup>227</sup> در واقع یک مرد بود که نام اصلی اش «کارل هاجو»<sup>228</sup> بود. این موضوع از اهمیت زیادی برخوردار است، نه تنها از منظر «غریبه» بلکه موضوع بطور همزمان خلاء موجود در سکس شناسی ویلسون را بر ملا می کند - این خلاء همان فقدان سکسیت زنانه، نه در یک وجه بلکه در چندین وجه می باشد.

- ویلسون بدرستی بر غریزه طبیعت، مبنی بر استمرار نسل و غریزه مرد مینی بر لذت و خوش گذرانی تمرکز نمود اما او متاسفانه به ضلع سوم مثلث سکسیت سه گانه بشری بی توجه ماند - ضلع سوم همانا اصل سببی/خویشاوندی<sup>229</sup> می باشد. این با فقدان رویکرد زنانگی انطباق دارد.

- عکس العمل ویلسون علیه اسلوب روانکاوانه فروید و تقلیل گرایی، به واکنش مفراطی سننرها، روانشناسی گشتالتی<sup>230</sup> و ساختارگرایی منجر شد.

با اینهمه، وزن اندیشه های ویلسون در حوزه سکس شناسی بر این چند ملاحظه انتقادی بسیار می چربد. او به ما یادآوری می کند که فارغ از منکر یا مؤنث بودن، سکسیت آدمی فراسوی آگاهی ذهن او از خود و اهدافش می باشد. ویلسون به ما می آموزد که سکسیت خود موضوع زندگی است و مدام به تشدید آگاهی ذهن از خود نیاز دارد.

226 Howard Dossor

227 Charlotte Beach

228 Carl Hadju

229 Principle of relationality

230 Gestalt psychology



### 3.3.10 فوروم ملی سکس<sup>231</sup>

فوروم ملی سکس در سال 1988 و تحت نظارت یک بنیاد مذهبی تأسیس شد. این فوروم تازه تأسیس، خیلی زود بخاطر شیوه های ابداعی خود در آموزش جنسی، سکس درمانی و مشاوره، مورد توجه جهانی قرار گرفت. فوروم، جزوات، فیلم، و نوارهای ویدئویی آموزشی اش را خود تولید می کند. این مواد آموزشی طیف وسیع فعالیت های جنسی بشر را پوشش می دهند و در برنامه های معروف به «سار»<sup>232</sup> که با شرکت بسیاری از متخصصان رشته های مختلف برگزار می شوند، و البته عموم هم می توانند در آنها شرکت کنند، بکار برده می شوند. علاوه بر این، فیلمهای تولیدی فوروم برای آموزش و تدریس در اختیار مدارس و دانشکده های پزشکی، کلیساها و دیگر مؤسسات هم قرار داده می شوند.

در سال 1976 انستیتوی مطالعات پیشرفته سکسیت بشر<sup>233</sup> تأسیس گردید.



### 3.3.11 ماسترز و جانسون ( - 1925 و - 2001 - 1915 )

دکتر ویلیام هاول ماسترز؛ متخصص زنان و زایمان و دکتر ویرجینیا اشل من جانسون؛ روانشناس، دو تن از محققان سکس بودند که بعد از کینزی از راه رسیدند.

دکتر ویلیام (بیل) ماسترز در سال 1915 در کلیولند متولد شد. او سال 1938 لیسانس خود را از دانشکده آن زمان هامپلتون در منطقه کلینتون نیویورک دریافت کرد. او چهار سال (1943 - 1947) به عنوان پزشک بالینی (انترن) در بیمارستان زنان و زایمان سنت لوئیس گذراند، و در سال 1951 نائل به دریافت تخصص در رشته زنان و زایمان گردید. دکتر ماسترز در سال 1954 پروژه خود بنام «پروژه تحقیقاتی سکس»<sup>234</sup> را در دانشکده پزشکی واشنگتن در دانشگاه سنت لوئیس آغاز کرد و در سال 1964 مؤسسه خود را با نام «بنیاد تحقیقات زیست شناختی تولید مثل»<sup>235</sup> در نزدیکی محدوده مدرسه پزشکی دانشگاه تأسیس نمود. (32) در عرض چهل سال گذشته ماسترز و جانسون، دانش و اطلاعات مربوط به واکنش ها و پاسخ دهی های جنسی را بیش از هر کس دیگری وسعت بخشیده اند. آنها همچنین تکنیک های اولیه سکس درمانی را رواج دادند که قبلاً کسی از آنها اطلاعی نداشت.

در اوایل دهه 1950 آنها در آزمایشگاه خود در سنت لوئی در ایالت میسوری، وسایل لازم برای ضبط واکنش های فیزیکی زنان و مردان مورد آزمایش قرار گرفته در خلال تحریکات جنسی اشان، را تعبیه کردند.

آنها بانی رهیافت آزمایشگاهی در پژوهشهای علمی جنسی و همچنین «عملیات زنده جنسی» برای دگرجنس گرایان و همجنس گرایان می باشند. آنها با زیر نظر گرفتن سیستماتیک افراد مورد آزمایش، اطلاعات فراوانی در باره سکسیت بشری جمع آوری کردند که دانشهای اولیه در مورد چگونگی کارکرد سکسیت بشری را از اساس دگرگون کرد. آنها چهار مرحله متمایز مربوط به برانگیختگی در خلال تحریکات جنسی را تشخیص و توضیح دادند و مشخص کردند که پاسخ دهی زنان نسبت به تحریک جنسی فارغ از روش تحریک، یکسان است، یعنی چه از طریق مالش آلت مرد، دخول و خروج آن (در واژن)، با دستگاه آزمایشگاهی، با انگشتان، و یا بوسیله استمناء باشد، فرقی نمی کند. این یافته، باورهای قدیمی دوران فریود و پیش از او در باره سکسیت زنان را به هم زد.

بعد از آن، این جفت فوق العاده (آنها در سال 1971 با هم ازدواج کردند اما بعداً از هم جدا شدند)، چندین نوع متفاوت نقض عملکرد جنسی را مشخص کردند. پیش از آن، روانکاوی درمانی که اغلب سالها بطول می کشید، دارو درمانی و جراحی، همه بر مبنای تشخیص یک نوع بیماری یعنی «ناتوانی جنسی» در مردان و «سردمزاجی» در زنان، بنا شده بودند. یعنی چیزی شبیه اینکه دکتری، بیمار خود را بر اساس تشخیص «بیمار» بودن (و بدون توجه به نوع بیماری) معالجه کند.

اما این زوج محقق، انواع مشخص نقض عملکردها (اختلالات عملکردی) را تعریف و تعیین کردند: اختلال نعوظی (عنن یا همان شق نشدن آلت)، انزال زودرس، انزال دیررس (تأخیری)، نابرانگیختگی در زنان، و واژینیسموس (شل نشدن ماهیچه های محاط به واژن و در نتیجه مشکل دخول آلت مرد در واژن). آنها بعد از تشخیص انواع اختلالات عملکردهای جنسی،

<sup>231</sup> The National Sex Forum

<sup>232</sup> SAR = Sexual Attitude Restructuring

<sup>233</sup> The Institute for Advanced Study of Human Sexuality

<sup>234</sup> Sex Research Project

<sup>235</sup> Reproductive Biology Research Foundation

درمانهای خاص هر کدام از اختلالات را هم مشخص نمودند. در پایان، ماسترز و جانسون شیوه سکس تراپی را به دیگران آموختند و هزاران نفر را در این زمینه پرورش دادند. از مهمترین انتشارات آنها «پاسخ دهی جنسی بشر»<sup>236</sup>، «نارسایی جنسی بشر»<sup>237</sup>، و «سکس و مهر بشری»<sup>238</sup> می باشند.

با تأثیر از کتابهای ماسترز و جانسون، پژوهشگران عمدتاً بر درمان اختلالات عملکردهای جنسی فرد (و یا حداکثر جفت ها) تمرکز کرده اند. در نتیجه، تا حدود زیادی به ابعاد اجتماعی و تاریخی سکسیتی بی توجهی شده است. در نتیجه، امروزه سکس شناسی در اذهان عمومی بیشتر «سکس درمانی» را تداعی می کند. یعنی یک نوع تجارت پزشکی، پیراپزشکی و یا شبه پزشکی. و این یک برداشت نادرست، هم از سکس شناسی بطور عام و هم از سکس درمانی بطور خاص می باشد. در هر حال، سکس درمانی تا حدود زیادی بر مبنای مدل های پزشکی استوار نیست بلکه بیشتر همه جانبه و کلیت گرا است. در نتیجه، بسیاری از درمانگران جنسی عضو تخصص پزشکی نیستند و افراد مراجعه کننده به آنها «بیمار» نامیده نمی شوند بلکه مراجعان (ارباب رجوع) خوانده می شوند. بهر رو، در بسیاری از درمانگران و پژوهشگران گرایش نیرومندی وجود دارد که اعتبار و حیثیتی از دم و دستگاه پزشکی به عاریت بگیرند و بار دیگر سکس شناسی را بعنوان تخصصی برای پزشکان در مدارس پزشکی ترویج دهند.

فرایند تاریخ رشد سکس شناسی نشان می دهد که درک صحیح از آن (سکس شناسی) نمی تواند بر چنین مبنای باریک و محدودی رشد کند. بررسی و دستکاری فیزیکی و روانی پاسخ دهی جنسی در بهترین حالت، یک موضوع جانبی سکس شناسی است. نشئه خدائی «تراپی» نباید باعث نادیده گرفتن خطر شکل گیری تخصصی فاقد دورنما، بدون ریشه تاریخی، و غیر انتقادی شود. باید به این امر توجه کنیم که سلطه آکادمیک یک سکس شناسی صرفاً پزشکی، علیرغم پیشرفت های حاصله، بازگشتی به دوران ویکتوریایی خواهد بود. اگر با سرمایه کردن همه باور و اعتماد خود به مجموعه ای از «داده های» بی مبالا، یا در تکنیک های اصلاح شده، توقع پیشرفت های قابل ملاحظه در سکس شناسی بشری را داشته باشیم، تنها خود را فریب داده ایم. در مقابل، مطالعه سکس بایستی ابتدا به خودآگاهی انتقادی ریشه دار و تاریخی خاص خود دست یابد. طرفه اینکه، «سکسیتی بشری» و یا «رفتارهای جنسی» و مفاهیم مشابه دیگر که امروزه بعنوان «موضوعات» سکس شناسی مطرح می شوند، مسائلی خشک و بسته، با مرزهای مشخص نیستند که بتوان آنها را لمس، وزن و یا اندازه گرفت بلکه مفاهیمی هستند که در بطن یک فرایند تاریخی بزرگتری رشد و شکل گرفته اند. همه لغات کلیدی، عبارات، اصطلاحات، و مفاهیم مدرن سکس شناسی برای نویسندگان کلاسیک قدیم نا آشنا بودند. هیچکدام از الفاظ سکسیتی، همجنس گرایی، رفتارهای جنسی، کنش جنسی، پاسخ دهی جنسی، اختلال عملکرد جنسی و مانند اینها، در انجیل، یا در نوشته های هومر، ارسطو، دانته، شکسپیر، ولتر و یا گوته یافت نمی شوند. حتی پدران مؤسس آمریکا هم معنی این لغات را نمی دانستند. تازه، امروز هم وقتی که انسان به معانی آنها در فرهنگ لغات، دایره المعارف، یا کتابهای تخصصی مراجعه می کند، بلافاصله متوجه این قضیه می شود که معنی دقیق این مفاهیم هنوز ناروشن اند تا حدی که ریشه تاریخی آنها همچنان آزمون نشده باقی مانده اند.

تعاریف و معانی فعلی یا حشو و زائدند و یا اینکه منظومه ای از برداشت و تصورات ناروایی هستند که مورد پرسش قرار نگرفته اند. این برداشتها و تصورات به نوبه خود، تنها میتوانند بر مبنای یک تجزیه و تحلیل تاریخی درک و فهم شوند.

خوشبختانه، نیروهایی وجود دارند که در تلاشند تا عدم تعادل و توازن موجود فعلی در سکس شناسی را اصلاح کنند و سعی می کنند سکس شناسی را بار دیگر به سنت تاریخی و پرافتخار خود پیوند زنند. یک حلقه ارتباطی مهم و ارزشمند با گذشته، برگزاری مجدد کنگره های جهانی سکس شناسی در پاریس (1974)، مونترآل (1976)، رم (1978)، مکزیکوسیتی (1979)، اورشلیم (1981)، واشنگتن (1983)، دهلی نو (1985)، هایدلبرگ (1987)، کاراکاس (1989) آمستردام (1991)، ریودوژانیرو (1993)، یوکوهاما (1995)، والنسیا (1997)، هنگ کنگ (1999) و پاریس (2001) می باشد. این کنگره ها، یکبار دیگر، کارهایی که بوسیله هیرشفلد و مول شروع شدند، را از سر گرفته اند. امروزه تعداد هرچه بیشتری از دانشگاههای شهرهای اروپایی، آمریکای لاتین، آمریکا و کانادا بخش ها و حوزه های سکس شناسی و یا دوره های آموزشی لیسانس و فوق لیسانس در رشته رفتارهای جنسی بشر را دارا می باشند. با اینهمه، اهداف مورد نظر ایس، فروید، بلوچ، هیرشفلد، مول، مارکوس و دیگر پیشروان سکس شناسی، دست نایافته باقی مانده اند، و در عرصه های دیگر هم، دست آوردها چندان زیاد نبوده اند. یک پژوهش جنسی که انواع اهداف و روش ها را در رشته های چندگانه توسعه می دهد، خودبخود مشکلی در تناظر، تطابق و سنجش و ارزیابی بوجود می آورد. به همین دلیل، گم کردن چشم انداز و دورنما، یک خطر دائمی است. به سخن دیگر، اهمیت «دیدگاه متمرکز» بلوچ از هر زمانی برجسته تر می شود.

236 Human Sexual Response (1966)

237 Human Sexual Inadequacy (1970)

238 Sex and Human Loving (1982)

- [1] Haeberle Erwin J. 1983. *The Sex Atlas*. London: Sheldon Press. p. 322
- [2] Masters W H, Johnson V E & Kolodny R C. 1982, 1992. *Sex and Human Loving* London: Papermac. p. 12.
- [3] Diamond Milton. 1984. *The World of Sexual Behaviour: Sexwatching*. Johannesburg: Flower Press. p. 13.
- [4] Haeberle Erwin J. 1983. *The Sex Atlas*. London: Sheldon Press. p. 324.
- [5] Von Krafft-Ebing R. 1906, 1934. *Psychopathia Sexualis*. New York: Physicians and Surgeons Book Company. p 73.
- [6] Bloch Iwan.1908. *The Sexual Life of Our Time*. Translated by Eden Paul. New York: Allied Book Company. p.ixx
- [7] Translation by Haeberle, Erwin of:  
Bloch Iwan. 1912. *Die Prostitution*. Vol. I. Berlin: Louis Marcus. pp. vii-viii.
- [8] Translation by Haeberle, Erwin of:  
Von Humboldt Wilhelm. 1908. *Gesammelte Schriften*. Vol. VII Ed. Königlich Preussische Akademie der Wissenschaften. Berlin: B Behr. pp. 654-655.
- [9] Grosskurth P. 1980. *Havelock Ellis: A biography*. New York: A Knopf Inc.
- [10] Ellis Havelock 1948. *Psychology of Sex* London: Heinemann Medical Books. Preface p. vii.
- [11] Von Krafft-Ebing R. 1906, 1934. *Psychopathia Sexualis*. New York: Physicians and Surgeons Book Company.
- [12] Fromm Erich. 1947. *Man for Himself*. London: Routledge Classics. 2003. p 4.
- [13] Ibid. p xiv.
- [14] Moore Thomas. 2003. *The Soul of Sex*. London: Bantam Books. p.266
- [15] Fromm Erich. 1947. *Man for Himself*. London: Routledge Classics. 2003. Pp. xiv-xv.
- [16] Wolman Benjamin B. 1965. *Contemporary Theories and Systems in Psychology*. New York. Harper & Row. p 317.
- [17] Jung C G. 1933. *Psychological Types*. New York. Harcourt, Brace. p. 564.
- [18] Jung C G. 1933. *Modern Man in Search of a Soul*. Harcourt: Brace. p 163.
- [19] Reich Wilhelm. 1983. 1993. *The Function of the Orgasm*. London: Souvenir Press. p.21.
- [20] Westheimer Ruth K. 1994,1996. *Dr, Ruth's Encyclopedia of Sex*. Eshattesbury, Dorset: Element. P. 161.
- [21] Kinsey A C, Pomeroy W B and Martin C E. 1949. *Sexual Behaviour in the Human Male*. Philadelphia: Saunders.
- [22] Wilson Colin. 1963 *Origins of the Sexual Impulse*. London: Panther Books. p263
- [23] Ibid. p. 68.

[24] Ibid. p. 249.

[25] Ibid. p. 32.

[26] Ibid p. 18.

[27] Ibid. p.122.

[28] Ibid. p.108.

[29] Wilson Colin. 1956, 1980. *The Outsider*. London: Pan Books. p. 11.

[30] Ibid. p.36.

[31] Dossor Howard F. 1990. *Colin Wilson: The Man and His Mind*. Longmead: Element Books. p. 116.

[32] Brecher Ruth & Edward. 1969. *An Analysis of Human Sexual Response*. London. Panther Books. pp.45-50.

## فصل چهارم: متاتئوریهای سکس شناسی

برای اینکه سکس شناسی بصورت یک علم مستقل درآید، احتیاج به فرضیات و پایه های استدلالی قابل اعتماد، اسلوب شناسانه- عملی، کارآمد و برخوردار از اعتبار علمی و آکادمیک دارد. این را میتوان هم در متاتئوریهای موجود و هم نو ظهور یافت. پسا مدرنیسم، برای مدت کوتاهی در تاریخ، با تأثیر گذاری بر اسلوب ما در عقلائی کردن علم و دانش شناسی، نقش بسیار مهمی ایفا کرد. هرچند که ما امروزه از پسا مدرنیسم عبور کرده ایم، ولی نکات مثبت و منفی پسا مدرنیسم عمدتاً در دو متاتئوری بازتاب می یابند. سکس شناسی ریشه های محکمی در این دو نظریه - یعنی نظریه عمومی سیستم ها (قدیمی) و انتگرال گرایی جهانی (جدید) - دارد.

(تئوری عمومی سیستم ها بر بکارگیری تفکر سیستمی با توجه به مسائل رشد و تکامل تأکید دارد. بنا به گفته خانم برومند: «برتالنفی طلسم روش تحلیلی را شکست. در پرتو فلسفه ارسطویی که موجودات را به صورت یک کل هدفگرا می نگریست، برتالنفی نظم خود را استوار نمود و در این راه از اینکه روش او به خوبی توانست به تشریح برخی از مشکلات زندگی که وی با آنها درگیر بود بپردازد، تحت تأثیر قرار گرفت. او در ادامه نظراتش اعلام نمود که همه موجودات زنده هدفگرا بوده و همگی در پی نیل به اهداف ذاتی خود هستند. برای درک رفتار موجود زنده باید به آن به صورت یک کل نگریست، جنبه هدفگرا بودن آنرا در نظر داشت و سازمان اجزاء مرتبط و متعامل آنرا نیز بررسی نمود. تئوری عمومی سیستمها نه تنها نوعی روش شناسی است؛ بلکه چهارچوبی معتبر برای نگرش به جهان تجربی است. برای اطلاع بیشتر حول تئوری عمومی سیستم ها میتوان به فصل دوم کتاب سیستم های مدیریت، فصل تئوری عمومی سیستم ها مراجعه نمود.»

1- Von Bertalanffy L. 1968. *General Systems theory: Foundations, development and applications*. New York: G Braziller. pp.187-188. (م)

### 4.1 نظریه ی عمومی سیستم ها

نظریه عمومی سیستم ها (جی اس تی)<sup>239</sup> یک متاتئوری مهمی است؛ نه تنها از جهت معرفت شناسی<sup>240</sup> (یعنی شناخت ماهیت و منابع و حدود دانش) سکس شناسی، بلکه از این جهت نیز مهم است که بر اغلب دیگر متاتئوریهای سکس شناسی هم تأثیر گذار بوده است، فارغ از اینکه به این تأثیر گذاری اعتراف شود یا نه.

<sup>239</sup> General System Theory

<sup>240</sup> Epistemology

من از همه ایراد و انتقادات (عموماً پسا مدرنیستی) وارده بر تئوری عمومی سیستم‌ها بخوبی آگاهم. از توسعه همه انواع متفاوت «نظریه‌های سیستمی» برای «تقویت» نظریه‌ی عمومی سیستم‌ها گرفته تا این بینش و استنباط که پاسخ همانا نظریه‌ی اکو سیستم<sup>241</sup> می‌باشد.

ریشه‌های نظریه‌ی عمومی سیستم‌ها به نیکلاس کیرنیک، کیلر و گالیله، رنه دکارت، اسحاق نیوتن، ماکس پلانک، آلبرت انشتین، نیل بوهر، ورنر هایزنبرگ و امثالهم بر می‌گردد. این «لودویگ فون برتالانفی»<sup>242</sup> زیست‌شناس بود که اصطلاح تئوری عمومی سیستم‌ها را در سال 1930 مرسوم کرد و آن را به همراه بولدینگ (اقتصاددان)، آنتول راپوپورت (ریاضی‌دان) و جرالد (فیزیولوژیست) توسعه بخشید.

پدر نظریه عمومی سیستم‌ها؛ لودویگ فون برتالانفی، دلایل توسعه سیستم (تئوری عمومی سیستم‌ها) را اینگونه توضیح می‌دهد:

«قرن نوزده و نیمه اول قرن بیستم جهان را با «نظریه آشوب»<sup>243</sup> تعریف می‌کرد. به آشوب اغلب بعنوان بازی کور اتمها اشاره می‌شد، که در فلسفه مکانیکی و پوزیتیویستی، ظاهراً نماینده واقعیت لامتناهی بود که حیات را بعنوان محصول تصادفی یک پروسه فیزیکی، و ذهن / شعور را بعنوان پدیده همایند<sup>244</sup> می‌نگریست. در نظریه‌ی تکامل کنونی، قبل از آنکه جهان زنده بعنوان یک فرصت حاصل از موتاسیون<sup>245</sup> تصادفی و بقاء در چرخه انتخاب طبیعی ظاهر گردد، آشوب حاکم بود. در همین مفهوم، در نظریه رفتارگرایی و روانکاوی، شخصیت انسان هم محصول تغییرات طبیعت تلقی، و معجونی از توالی تحولات ژنها از اوائل کودکی تا بزرگسالی، تعریف گردید. حالا ما از منظر دیگری به جهان نگاه می‌کنیم - جهانی بعنوان یک سازمان. چنین درکی - اگر متحقق شود - برآستی که آن مقولات پایه‌ای که افکار علمی بر آن تکیه زده اند را عوض خواهد کرد، و از اساس بر رویکردها و نگرش‌های عملی اثر خواهد گذاشت. این روند با ظهور یک سری رشته‌های پژوهشی جدید مشخص می‌شود، از جمله: نظریه سایبرنتیک<sup>246</sup>، نظریه اطلاعات<sup>247</sup>، تئوری عمومی سیستم‌ها، نظریه بازی<sup>248</sup>، تصمیم‌گیری، صف بندی و غیره، و در کاربرد عملی، آنالیز سیستمی، مهندسی سیستمی، تحقیقات کنشی و غیره. آنها در برداشتها و فرضیه‌های پایه‌ای خود، و در تکنیک ریاضی و اهداف، با هم متفاوتند. این نظریه‌ها اغلب غیر اقتناعی و متناقض می‌باشند، اما با اینهمه، بر این توافق اند که بشکلی با موضوع «سیستم‌ها» و «کل‌ها»، یا «سازمان» درگیرند و در کلیت خود منادی یک رویکرد نوین می‌باشند.» (1)

خانم باربارا گیل هانسون<sup>249</sup> هم در کتاب خود بنام «نظریه‌ی عمومی سیستم‌ها: آغازی با کل‌ها»<sup>250</sup> (2)، تئوری عمومی سیستم‌ها را بصورتی ژرف توضیح و آن را تشریح و تحلیل پست مدرنیستی می‌کند. هانسون به پایه‌های تئوری عمومی سیستم‌ها معترف است و بدون تلاش برای یافتن پاسخ‌های تازه، به مسائل دوران معاصر می‌پردازد. نظریه پردازان سیستم‌های انسانی افزودن مشخصات چندی به زبان سیستم‌ها، که در آغاز به سیستم فیزیکی مربوط می‌شد؛ را پیشنهاد می‌دهند. توان و ظرفیت انسانی در ساختن معانی، که توجه کنشگران نمادین<sup>251</sup> یعنی ساختارگرایان و پست مدرنیست‌ها، را بخود جلب نموده بود، بعنوان خصیصه‌ای از بافت انسانی توسعه داده شد. همین، به برداشت انقلابی منطق موازی<sup>252</sup> یعنی این ایده که منطق در متن و بافت‌های مختلف<sup>253</sup> موازی است، منتهی می‌شود. لذا، با منطق سیستم‌ها، تفکر تک جهانی جای خود را به تفکر چند جهانی سپرد، و بجای یک واقعیت، چندین واقعیت جای گرفتند. پیچیدگی ارتباط و تعاملات فی مابین انسانها مدلی را در اختیار قرار می‌دهد که تفاوت بین آنچه که بر زبان می‌آید و آنچه که واقعاً منظور گوینده است، بین زبان کلامی و زبان بدنی، را ثبت و ضبط می‌کند.

241 Ecosystems

242 Ludwig Von Bertalanffy

243 World as chaos / Chaos theory

244 Epiphenomenon

245 Mutation

246 Cybernetics

247 Information theory

248 Theories of games

249 Barbara Gail Hanson

250 General System Theory: Beginning with Wholes

251 Symbolic interactionists

252 Paralogic

253 Different contexts

یک رویکرد کلیتی<sup>254</sup> به علوم رفتاری و اجتماعی، از طریق بکارگیری ایده های انقلابی «سایبرنتیک» و «ظهور همزمان»<sup>255</sup> از علوم فیزیکی، و کاربرد آنها در مطالعه گروههای انسانی، به ترویج و گسترش تفکر ابداعی می انجامد. آنوقت آنچه که باقی می ماند، همانا تناقض نهایتاً لاینحل بحث های ریز/کلان<sup>256</sup> و احکام نظریه های خودچسب و نتیجتاً بی بازده و مبتنی بر فرض ها و تصورات متداول می باشد. در دورانی که گلوبالیسم از آنچنان اهمیتی برخوردار شده، آنوقت یک زبان جدید که مستقیماً در سطح کلیات، یا مفاهیم کار کند، ضروری است.

هانسون با بکارگیری نمونه ها و تحولات فراگیر و بی شمار روزانه، ایده های سی و یک نظریه ی عمومی سیستم ها را مورد بررسی قرار داده است.

چارل وستر<sup>257</sup> به ارزیابی نظریه عمومی سیستم ها و روان درمانی و رای پسا مدرنیسم پرداخت. او خدمات باتسون و ماندورا<sup>258</sup> را ارج نهاده، تولد ساختارگرایی اجتماعی را توضیح می دهد:

«باتسون به روان درمانی خدمات شایانی نمود، هم در سطح میان روانی<sup>259</sup> (پروسه های تعامل روانی بین افراد-م) و هم در سطح درون روانی<sup>260</sup> (پروسه های روان درونی خود فرد-م). توضیحات، تفاسیر و بیانات او در باره ذهن، «پروسه آگاهی» و «اشتراک ذهن (انسان)» از جمله بواسطه روایتگری ها، بدون شک تا حدود زیادی به توسعه متعاقب پسا مدرنیسم خدمت کرد. بنابراین، زیربنای تغییر مسیر آماه شده بود. و هنگامی که ماتورانانا<sup>261</sup> با خدمات خود در باره ناممکنی «مشاهده بی طرفانه»<sup>262</sup> از راه رسید، مسیر رشد و حرکت بعدی آماده بود. این حرکت با از راه رسیدن کسانی همچون وارلا<sup>263</sup>، فون فورستر<sup>264</sup>، فون گلاسرزیفیلد<sup>265</sup> و دیگران شتاب هرچه بیشتری بخود گرفت.

با «به حالت تعلیق درآوردن» نقش درمانگر بعنوان ناظر و مراقب متخصص سیستم هم کنشی، تأکید بر «پایه و ستون» درون روانی باقی ماند. و اندیشه اینکه افراد چگونه جهان خود را می بینند و آن را درک، تعبیر و توضیح می دهند و با آن به تعامل می پردازند- یعنی ساختارگرایی اجتماعی - زاده شد.....» (3)

«ورستر» پسا مدرنیسم را جدی می گیرد، ولی همگام با تئوری عمومی سیستم ها از پسا مدرنیسم فراتر می رود:

«جنبش در حال تکوین پسا مدرنیستی همراه با بی اعتمادی شدید نسبت به دم و دستگاه فعلی و بهمان شدت، تأکید بر انسانیت، مهرجویی، حقوق بشر و ارزش فردی، خیلی زود حیطه روان درمانی را تسخیر کرد. در حالی که ظاهراً یک سری انتقادات جدی علیه رویکرد سیستمی<sup>266</sup> به روان درمانی، هم معتبرند و هم با ارزش. معنا شناسی، دانش سطحی، فقدان تعریف و روشن سازی معانی روابط و مناسبات، و همچنین جاسازیهای مفرط، به مقدار زیادی سرگیجه و نتیجتاً به رد نظریه ای منجر شد که از ارزش های بالقوه ای برخوردار بود. در همین رابطه، رویکرد سیستمی مورد سوال، نفی و به کنار نهاده شد. همانطور که در بخش قبلی این نوشته آورده شد، بنظر می رسد بخاطر داشتن این نکته مهم است که قواعد اساسی مربوط به کاربرد تئوری عمومی سیستم ها به هیچ شکل و وجه مستدل و مفصلی رد و نفی نشده و چه بسا از امکانات بالقوه با ارزشی برای توسعه و تحقیقات بعدی برخوردار باشد.»

در مطالعه و بررسی رشد و توسعه پسا مدرنیستی در حوزه روان درمانی، آشکار می شود که این توسعه ارزش های زیادی با خود به همراه داشته است. همانطور که قبلاً اشاره شده، همراه با این توسعه، یک آگاهی تازه ای از ارزش و خود ویژه بودن شخص شکل گرفته که چه بسا برعکس «رویکرد سیستمی» باشد که نه روی فرد بلکه روی روال تعامل بین افراد تکیه می کرد. در چنین حالتی، روان درمانی پسا مدرنیستی، ارباب رجوع را به همان درجه (بالایی) که یک رویکرد درمانگرانه غیر حرفه ای او را می نشانند، ارتقاء می دهد. در این حال، بنظر می رسد که «محوریت ارباب رجوعی» همراه با یک احترام و ملاحظه نسبت به شیوه ارباب رجوع در چگونگی تکوین جهان خویش همراه بوده است.

در عین اعتراف به پیشرفت های پسا مدرنیستی، این را هم باید اشاره نمود که این پیشرفتها، حوزه (روان درمانی) را به مرز درون روانی بازگشت داد.

254 A wholes approach

255 Co-emergence

256 Micro/macro

257 Charl Voster

258 Bateson and Mandura

259 Inter-psyhic

260 Intra-psyhic

261 Maturana

262 Impossibility of "objective observation"

263 Varela

264 Von Foerster

265 Von Glasersfeld

266 Systemic approach

پارادایم، اصطلاحی است که در فلسفه علم به کار گرفته می‌شود و مقصود از آن، اصولی است که بر بینش ما نسبت به چیزها و جهان حاکم است. (انگار مورن، درآمندی بر اندیشه پیچیده، ص 16)

علاوه بر این معنای عام (منشاء اصول و مقررات)، معنای اخص آن «سرمشق» می‌باشد. (رک: آلن اف، چالمرز، چپستی علم، ترجمه سعید زیبا کلام، نشر سمت، 1379، ص 109 پاورقی)

این اصطلاح نخستین مرتبه توسط «توماس کوهن» در کتاب «ساختار انقلاب های علمی» به کار رفت و مدل جدیدی برای تبیین چگونگی رشد و توسعه علوم ارائه کرد. پارادایم مشتمل است بر مفروضات کلی نظری و قوانین و فنون کاربرد آنها که اعضای جامعه علمی خاصی آنها را پذیرفته و به کار می‌گیرند. پژوهشگران درون یک پارادایم، خواه مکانیک نیوتنی باشد، خواه علم ابصار موجی، شیمی تحلیلی باشد یا هر چیز دیگر، به امری مشغولند که کوهن آن را علم عادی می‌نامد. (جهت توضیحات بیشتر رک: ص 108 به بعد)

مطابق تعریف کوهن، در هر دوره ای از تاریخ علم، یک جریان منسجم و یکپارچه که از اصول و قوانین علمی نزدیک به هم بهره می‌برند، حاکم بر فضای علمی آن دوره است و هرگاه این جریان منسجم به هر دلیلی توانایی خود را در تبیین و پاسخگویی به مسائل جدید و مستحدثه علمی از دست بدهد، پارادایم دیگری که توانسته است مدل منسجم و کاملی برای تبیین و توجیه نظام مند مسائل علمی ارائه کند، جایگزین آن خواهد شد. برای نمونه فیزیک ارسطو به لحاظ ناتوانی از درک و فهم مسائل جدید فیزیکی جای خود را به فیزیک نیوتنی داد. نکته مهم در رویکرد پارادایمی به علوم، خاصیت غیر انباشتگی علم است که نشان می‌دهد که در هر پارادایم صرفاً یک سری قضایای علمی مرتبط با هم هستند که به صورت یک الگوی تبیینی مورد استفاده دانشمندان قرار می‌گیرد و در پارادایم بعدی همه چیز دوباره از صفر شروع می‌شود و ملاحظه قدرت و ضعف یک جریان و نظریه علمی صرفاً توان توجیه مسائل و پدیده های علمی است. (نقی آزاد آرملی، روشنفکری ایران در رویکرد پارادایمی، نشر به ایران، 81/81)

و نکته آخر اینکه اصطلاح پارادایم در حوزه های مختلفی از علوم در جهت تحلیل و اقیعیت ها به کار گرفته شده است و حتی عده ای با ارائه تفسیر متفاوتی از پارادایم، حضور همزمان چند پارادایم موازی را در یک دوره تاریخی ممکن دانسته اند، به عنوان نمونه در حوزه سیاسی، دو پارادایم «برخورد تمدنها» توسط هانتینگتون و «گفت و گوی تمدنها» توسط آقای خاتمی از دو دیدگاه، متفاوت در صدد تبیین علل پیدایش، رشد و بالندگی و انحطاط تمدنها می‌باشند (رضا اسماعیلی، پارادایم گفت و گوی فرهنگ ها، روزنامه همشهری، 81/6/14)

رویکرد پسا مدرنیستی به روان درمانی مشخصاً روی سلوک و روش ارباب رجوع در درک و فهم جهان خویش، چگونگی رهیافت او به جهان خود، و چگونگی شکل دهی دیدگاه منحصر بفرد خود از جهان تأکید می‌کند. تلاشهای روان درمانی حول وجوهی همچون مشارکت در ترسیم واقعیت به‌مراه ارباب رجوع و بازنویسی قضایا، یا روایات سرشار از مشکلات، دور می‌زند.

با وجود ارزش انکارناپذیر این نوع روان درمانی، اما منادیان آن نمی‌توانند ادعا کنند که به پاسخهای نهایی دست یافته اند و نسخه درمان همه انواع مشکلات روانی را در دست دارند. اضافه بر این، پارادایم «درون روانی» از توان بالقوه محدودی برای رشد و تفحص برخوردار است چون برای مشاهدات علمی مستقیم و بلاواسطه همچنان حصول ناپذیر می‌نماید. چنین بنظر می‌رسد که در آینده شاهد تلفیق هرچه بیشتر انواع رویکردهای درمانی برای شکل گیری پارادایم مفید و مؤثری در روان درمانی باشیم.

شاید در این مرحله بهتر است نسبت به تمرکز و تأکیدات تازه بر تحقیقات تجربی متکی بر مشاهده و تجربه<sup>267</sup>، از جمله توسعه و گسترش تئوری کاربردی عمومی سیستم ها توجه کافی مبذول شود. در چنین تلاشی، اشتباهات گذشته نباید تکرار شوند و به انتقاداتی که در گذشته بر چنین تلاشهایی وارد شده، اهمیت داده شود.

«بنظر می‌رسد که کاربست تئوری عمومی سیستم ها در حوزه روان درمانی، بویژه در تلفیق با دیگر رویکردهای تئوریک و جا افتاده، امکانات وسیع و امیدوارکننده ای را در اختیار می‌نهد که تاکنون نسبتاً بی استفاده باقی مانده اند. بواسطه برخی انتقادات - که بخشی از آنها مستدل و معتبرند، و بخشی ناشی از کج فهمی ها و برداشت های نادرست هستند - تحرک بیشتر در بسط و ترقی کاربرد این تئوری در دو سه دهه اخیر تا حدود زیادی راکد باقی مانده است. وقتی به تاریخ توسعه تئوری سیستم ها و روان درمانی دقت شود، مشخص می‌گردد که بخصوص مبادی و اصول پایه ای فرموله شده توسط پیشگامان این حوزه تا حدود زیادی همچنان معتبر و سودمند می‌باشند. همانطور که قبلاً گفته شد، سیر تکامل این اصول در روان درمانی عملگرا، شق ها و امکانات امیدوارکننده ای را در اختیار می‌نهد. تحقیقات سیستماتیک و تبیین تصورات و برداشتهای اولیه قدمهای مهم دیگری هستند که باید برداشته شوند. در ادامه چنین امری، راهی فرای مرحله پسا مدرنیسم می‌تواند باز شود...» (4)

واژه ها و اصطلاحات «نظریه عمومی سیستم ها»، «رویکرد سیستمی»، «معرفت شناسی سیستمی»، «رویکرد زیست بوم شناسانه (اکوسیستمی)»، «مدوری»، «سیستم های زیستی»، «سایبرنتیک»، «دانش شناسی سایبرنتیک»، و «دانش شناسی غیر خطی» که در نوشته ها ظاهر می‌شوند همه ظاهراً به همان پدیده ای اشاره و دلالت دارند که در اصل به «تئوری عمومی سیستم ها» معروف شد. گویا مفهوم «شناخت / معرفت شناسی سیستمی» همان اصطلاح اولیه ای است که «زیست بوم شناسی (اکو سیستمی)» به یک نوع خاص آن (یعنی در عرصه زیست بومی / اکو) ارجاع می‌دهد. اصطلاح «سایبرنتیک»، بنا بر تعریف ساده آن، مشخصاً به پروسه عملیاتی در درون یک سیستم دلالت می‌کند، یا به معنای چرخه ی فیدبک خود اصلاح ساز است.

ورسستر به این نتیجه گیری رسید که «در ادبیات بررسی شده، هیچ دلیل قانع کننده ای برای نفی اصطلاح اولیه {تئوری عمومی سیستم ها} آورده نشده است و میتوان ادعا نمود که در امر جایگزینی واژه ها و اصطلاحات قدیمی بوسیله این اصطلاح جدی، شاید نوعی سنجیدگی مطالبه شده بود، بخصوص که اصطلاحات موجود (قدیمی) هنوز کاربرد دارند.» (5)

<sup>267</sup> Empirical

امیدوارم توضیحات زیر -که نویسنده اش بر من معلوم نیست- به خواننده ناآشنا به مباحث کمک کند. (م)  
دکارت در قرن هفدهم معتقد بود موجودات غیر انسانی را می توان به صورت ماشینی و با کنار هم قرار دادن اجزاء آنها ساخت.

یکی از مهمترین بنیان های نظریه سیستم ها، ارتباط بسیار تنگاتنگ اجزاء آن با هم است. روش متداول شناخت هر سیستم به صورت زیر است:

- 1- سیستم را به اجزاء تشکیل دهنده آن بشکنید.
- 2- هر جزء را به طور مجزا شناسایی و بررسی کنید.
- 3- رفتار کلی سیستم را از مجموع رفتار اشیا شناسایی کنید.

مثلا برای شناخت یک ساعت، اجزاء آن که عقربه، صفحه و ... است را به تفکیک بررسی می کنیم. برای شناخت مواد شیمیایی آنها را به اجزاء خود یعنی ملکول ها تفکیک می کنیم و متوجه می شویم همه ملکول ها از اتم هایی که تنوع آنها در طبیعت بسیار محدود است تشکیل شده اند (عناصر شیمیایی) و بعد متوجه می شویم که همه اتم ها از سه جزء پایه ای الکترون، پروتون و نوترون تشکیل شده اند. به این رویکرد، یعنی تفکیک کل سیستم به اجزاء آن، تقلیل گرایی (reductionism) گفته می شود. تقلیل گرایی خدمات بزرگی به علم نوین، مخصوصا در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم کرده است. اما همه جا کاربرد ندارد. مثلا اگر برای شناخت آب، آنرا به هیدروژن و اکسیژن تقسیم کنیم و خواص این دو را که دو گاز بی رنگ هستند بررسی کنیم نمی توانیم به خواص آب که مایع است پی ببریم.

همانطور که می بینید، در رویکرد سه مرحله ای بالا چیزی از قلم افتاده است. وقتی سیستم را به اجزاء تفکیک می کنیم، رابطه های بین اجزاء را ندیده می گیریم. آیا رابطه ها در بطن اجزا وجود دارند و با شکستن سیستم به اجزاء به ارث می رسند یا اینکه بیرون از اجزاء هستند و قسمتی از ماهیت سیستمند؟

تقلیل گرایی فرض میکند که تنها رابطه موجود بین اجزاء، رابطه علیت است و آن هم در بطن اجزا وجود دارد و با عمل تفکیک، خدشه ای به آن وارد نمی شود.

هر چند ارسطو 2000 سال قبل گفته بود: کل چیزی بیشتر از مجموع اجزاء آن است. یعنی وقتی اجزاء را با هم جمع کنیم به کل نخواهیم رسید! اما این دیدگاه تا قرن بیستم خیلی جدی گرفته نشد.

تجربیات بشر در نیمه دوم قرن بیستم نشان داد که این فرض بالا غلط است. مخصوصا وقتی سیستم پیچیده باشد و ارتباط بین اجزاء زیاد باشد. امروزه در برابر دیدگاه تقلیل گرایی (reductionism)، دیدگاه کل گرایی (Holism) قرار گرفته است که همه چیز را به هم مرتبط می داند و متکی به قانون علیت نیست.

با این توصیف برای شناخت سیستم چکار باید کرد؟

1- سیستم را به اجزاء تفکیک کنیم ولی روابط را نیز شناسایی کرده و مد نظر داشته باشیم.

2- سیستم را به اجزاء تفکیک نکنیم!

برای هر دو روش هم مکاتب مختلفی برای بررسی و شناخت به وجود آمده اند. اشکال اصلی روش اول این است که تعداد روابط آنقدر زیاد و پیچیده است که خیلی موارد نمی توان حتی آنها را شمرد!

کل گرایی - که اساس تفکر سیستمی است- بیشتر در مورد روش دوم صحبت می کند. اما چگونه می توان بدون شکستن سیستم به اجزاء، آنرا شناسایی کرد؟!

## چرا نظریه ی عمومی سیستم ها؟

الف) نظریه عمومی سیستم ها یک متا تئوری جامع و یکپارچه، میان علمی<sup>268</sup> و بخوبی جا افتاده است که همه علوم و دانش ها هویت خود را در آن باز می شناسند. نظریه عمومی سیستم ها بوسیله همه علوم در سطح جهانی شناخته شده می باشد. سکس شناسی به این فراگیری و شمولیت و اعتراف از سوی همه دانشها سخت نیازمند است. از این گذشته، نظریه عمومی سیستم ها به توسعه و گسترش وافر ابزارهای سنجشی بکار رفته در همه علوم می انجامد و همه این ابزار های محک و سنجش، قابلیت توسعه، بهبود و جایگزینی دارند.

ب) نظریه عمومی سیستم ها هم از طرف علوم طبیعی<sup>269</sup> و هم از طرف علوم اجتماعی و فرهنگی<sup>270</sup> مورد تائید و برسمیت شناخته شده، و در خدمت همه آنها قرار گرفته است. این نظریه از پس پسا مدرنیسم زنده بر آمد و البته بنوعی هم از آن غنا یافت. (به راه حل عالی و روشنگر کن ویلبر<sup>271</sup> برای مشکل پسا مدرن بوسیله نظریه عمومی سیستم ها و فرض های مسلم او از انتگرال گرائی جهانی<sup>272</sup> در زیر مراجعه شود.)

پ) در نظریه عمومی سیستم ها است که نظریه کوانتوم و فلسفه، فیزیک و متا- فیزیک بهم می رسند. این نظریه از انعطاف پذیری نامحدودی برخوردار است و همینطور راهبردها و معیارهای عملی منعطفی در اختیار گستره وسیعی از پژوهش های علمی قرار می دهد.

ت) تفکر سیستمی، دوگانه گی (دوالیته) آری / یا خیر را نفی می کند. دوگانه گرائی، متاسفانه، هم از نقطه نظر معرفت شناسی و هم از جهت تئوری و عملی کماکان در سکس شناسی عمل می کند. وجود دو پارادایم یعنی تقلیل گرایی پزشکی و

<sup>268</sup> Inter-scintific

<sup>269</sup> Naturwissenschaft

<sup>270</sup> Kulturwissenschaft

<sup>271</sup> Ken Wilber

<sup>272</sup> Universal integralism



ساختارگرایی اجتماعی در سکس شناسی، بخودی خود مشکلی ایجاد نمی کند. بنا بر دیدگاه توماس کون<sup>273</sup> (6) امکان وجود دو یا چند پارادایم در کنار هم وجود دارد. هر دو قطب و جهت گیری به سکس شناسی خدمت می کنند. مشکل ولی اینجاست که چیزهای زیادی در فاصله دو انگاره مفقود شده (حلقه اتصالی بین دو انگاره وجود ندارد.) و همین، دورنما و چشم اندازی کل گرا و تلفیقی را با مشکل مواجه می کند. مسئله این است که سکس شناسی قادر به پرداخت هزینه برای دو پارادایم خود خواهانه ی متفاوت یعنی؛ تقلیل گرایی بالینی-پزشکی و ساختارگرایی اجتماعی نمی باشد. این کار به اعتبار ما در نزد همه علوم دیگر، که بشدت نیازمند آن هستیم، لطمه می زند. تنها دشمنان سکس شناسی هستند که می خواهند این دوگانگی موجود را بصورت زنده و فعال نگه دارند. سکس شناسی بطور همزمان هر دو (رفتاری/اجتماعی) و بیشتر (نیتی/فرهنگی) است! برای پایان دادن به دوگانگی بی معنی دو پارادایم موجود که تا همینجا هم کلی به ضرر پیشرفت و ترقی علمی سکس شناسی بوده، فعلاً تنها دو راه پیش روی سکس شناسی وجود دارد و آن همانا نظریه عمومی سیستم ها و نظریه انتگرال گرایی جهانی کن ویلبر می باشد.

ث) چنین بنظر می رسد که نظریه عمومی سیستم ها امکان بالقوه ادغام و تلفیق انواع نظریه های رویکردی در یک کل با معنا را دارا باشد. این با هسته و درون مایه سکس شناسی ربط می یابد و می توان با «زوم کردن به درون یا برون» یعنی تکیه و تاکید بر نقطه نظر مواضع متفاوت در درون یک ساختار سیستمی کامل، بدان دست یافت. از آنجا که این انواع رویکردهای نظریه ای همه بطور همزمان «حقیقت» هستند، لذا میتوان از نقطه نظرات خاصی به هرکدام از آنها رسید. رویکردهای سنتی، بنیانهایی منطقی برای حرکت از یک چارچوب نظریه ای به چارچوبی دیگر را در اختیار نمی نهند. در نقطه مقابل این مسئله، ظاهراً نظریه سیستم ها بعنوان یک متا نظریه امکان حرکت مستدل و منطقی از یک چارچوب نظریه ای به چارچوبی دیگر را فراهم می کند. نظریه عمومی سیستم ها نه یک نظریه صرفاً انحصاری بلکه یک نظریه صرفاً فراگیر (شمولی) می باشد.

ج) شکل پردازش نظریه عمومی سیستم ها، از مختصات علمی کوچکترین اجزاء تا وسعت و فراخی کل، همه بی حد و حصرند. با این وجود، تنها راه دست یابی به چنین کل گرایی همانا بقول ویلبر «از راه سلسله مراتب هولارشی» می باشد.

چ) آنچه که برخی از اهالی علم (آکادمیسین ها) متوجه نمی شوند این است که نظریه عمومی سیستم ها فی نفسه نظریه بازی است. بسیاری از متفکران پسا مدرنیستی کاربرد خاصی از نظریه سیستم ها را نقد نموده و از آن به نفی کل نظریه سیستم ها رسیده اند. فرد برجسته ای همچون هابرماس که نظریه نقد اجتماعی او بهمان اهمیت نظریه عمومی سیستم ها است، در این ملاحظه مقصر است. بنا به گفته هابرماس «هرچند که نظریه عمومی سیستم ها جایگاهی مهم ولی محدود دارد، اما حالا دیگر عملاً و مدار تقلیل گرایی اش می باشد، که یکی از دشمنان بزرگ «زیست جهانی» است..... موردی که او به "استعمار زندگی جهان بوسیله سیستم های کاربردی زوری که هزینه های آن را به دوش دیگری تحمیل می کند.... یک وسواس کور به حفظ و گسترش سیستم» تعبیر کرده است. (8)

بدون شک انتقاد هابرماس به شیوه های عملکردی نظریه های خاصی در نظریه سیستم ها وارد است، اما این بهیچوجه بمعنای بی اعتباری نفس نظریه عمومی سیستم ها نمی باشد. تغییر و انعطاف پذیری نظریه عمومی سیستم ها در نظریه سیستمی بکار رفته، نظریه پایه، و در نظریه پراتیک نهفته می باشد. هیچکدام از اینها بسته نیستند و همه چیز به رشته خاص مربوطه بر می گردد. مسلماً بسیاری از نظریه های سیستمی، بقول کن ویلبر، برآستی که به اصطلاح «تقلیل گرایی ظریف»<sup>274</sup> هستند. (ظاهراً اینجا منظور ویلبر تقلیل گرایی نه چندان مشهود اما بهرحال موجود می باشد که باطنی را به ظاهری تقلیل می دهد. پس «ظریف» نیست بلکه نفوذی و ویرانگر می باشد. م)

ویلبر می گوید: «من در نظریه هایم حول روش شناسی (با نظریه عمومی سیستم ها بعنوان یک متا تئوری) از هرگونه تقلیل گرایی و حتی از نوع ظریف آن اجتناب کرده ام. اما در عین حال تلاشم بر این بوده که عدالت را در حق علوم تجربی رعایت کنم. (9)

در این مسئله من با نظر ویلبر بشدت مخالفم. نظریه عمومی سیستم ها، بنا بر شواهد و مدارک، به "تقلیل گرایی ظریف" نمی انجامد. این به نظریه مبدأ (نقطه حرکت) طرف، روش شناسی او و مهارتش در بکارگیری ابزارهای علمی در چارچوب کلی نظریه عمومی سیستم ها (بعنوان یک متا تئوری) که ضرورتاً در مقابل نظریه انتگرال گرایی جهانی ویلبر نیست، بستگی دارد. نظریه عمومی سیستم ها ضرورتاً با نظریه نقد اجتماعی هابرماس هم تضادی ندارد. من در تز دکترای خودم، قصدیت، هرمنوتیک<sup>275</sup> و ژرفا (کوادرننت های دست چپ ویلبر) را با پژوهش های تجربی (کوادرننت های دست راست ویلبر) بدون هیچگونه فرو ریزی کوادرننت دست چپ یا «تقلیل گرایی ظریف» تلفیق داده ام. (10)

<sup>273</sup> Thomas Kuhn

<sup>274</sup> Subtle reductionist

<sup>275</sup> Hermeneutics intentionality

در نظریه پیازه، هوش از نخستین روزهای زندگی کودک ظاهر می گردد، اما تفکر عمدتاً در سالهای پس از زبان آموزی و نمادسازی امکان پذیر می شود.

یکی از ویژگیهای مهم نظریه پیازه مراحل رشد آن است. در این نظریه چهار مرحله اصلی رشد یعنی حسی-حرکتی، پیش عملیاتی، عملیات عینی یا محسوس، و عملیات صوری یا انتزاعی توصیف شده اند. در مرحله حسی-حرکتی (0 تا 2 سالگی) کودک جهان را از راه حواس و فعالیت‌های حرکتی کشف می کند. در مرحله پیش عملیاتی (2 تا 7 سالگی) به تدریج تفکر نمادین ظاهر می شود. در دوره عملیات محسوس (7 تا 11 سالگی) کودکان به طور کاملاً منطقی می اندیشند، اما بر حسب امور عینی و محسوس نه انتزاعی و مجرد. آنها در این مرحله همچنین اصول بقاء یا نگهداری ذهنی، بازگشت پذیری، طبقه بندی، و ردیف کردن را درک می کنند. در آخرین مرحله رشد شناختی پیازه، یعنی مرحله عملیات صوری (11 سالگی به بالا) نوجوان می تواند استدلال فرضیه ای-قیاسی داشته باشد و به آنچه موجود نیست بیندیشد. منبع: روانشناسی پرورشی نوین-دکتر علی اکبر سیف

## 4.2. انتگرال گرایی جهانی (یکپارچگی جهانی)

(واژه انگلیسی Integral بدلالی نامعلوم در زبان فارسی به انتگرال (و نه اینتگرال) ترجمه / نوشته شده و در جاهای مختلف از جمله ریاضیات هم استفاده می شود و خواننده فارسی هم بیشتر به آن عادت کرده است. با اینهمه فکر می کنم اگر قرار است واژه ای خارجی را بکار ببریم شاید بهتر آن باشد که آن را بدرستی وارد زبان کنیم. با اینهمه چون زبان شناس نیستم فعلاً همان انتگرال را بکار می برم. - م.)

کن ویلبر تحت تأثیر نظریه عمومی سیستم ها، نظریه نقد اجتماعی هابرماس، نظریه رشد پیازه<sup>276</sup> و دیگران، پایه های محکم معرفت شناسی برای قرن بیست و یکم، یعنی جهان گرایی انتگرال را در کتاب «سکس، اکولوژی، روحانیت» بنا نهاد. (11) (برای آشنایی با نظریه انتگرال ویلبر و مباحث کتاب سکس، اکولوژی، معنویت، چهار کوادرنال ویلبر و.. میتوان مطلب «انتگرال چیست- نوشته جمشید جمشیدی را مطالعه کرد. م.) سایت آقای جمشیدی:

<http://www.shamogoloparvaneh.com/>

جک کریتندن<sup>277</sup> (نویسنده کتاب ورای فردپرستی) معتقد است که «قرن بیست و یک سه انتخاب پیش رو دارد: ارسطو، نیچه، یا کن ویلبر..... این درست همان دارویی است که ما برای قرن یا هزاره تازه نیاز داریم...» (12)

دکتر «جوان بوریسنکو<sup>278</sup>» که قبلاً در بیمارستان دیاکونیس نیوانگلند و اخیراً در کلینیک ذهن/بدن هاروارد شاغل است، در همان 1990 میلادی عنوان کرد که «کن ویلبر دانش آموز جدی و مادام العمر فلسفه شرق و روانشناسی غرب است که یازده کتاب و صدها مقاله در باره شعور<sup>279</sup> و روانشناسی برشته تحریر درآورده است، از جمله کتاب طیف شعور<sup>280</sup> که با استقبال زیادی مواجه شد و باعث گردید که نویسنده آن از جهت سطح و عمق دانش و شناخت با ویلیام جیمز<sup>281</sup> مقایسه شود.» (13) کن ویلبر از 1990 به بعد حتی از ویلیام جیمز هم پیشی می گیرد و باید با ارسطو، نیچه، انشتین، و هابرماس مقایسه شود. و این بدان جهت است که ویلبر دو جهان غرب و شرق، دو جهان علوم طبیعی و علوم فرهنگی، و دو جهان فیزیکی و روحانی (معنوی) را در یک نظریه ساده عملی و قابل استفاده، بنام انتگرال گرایی جهانی با چهار کوادرنال «من»، «ما»، «آن» و «ها» در شبکه زندگی تلفیق و به هم می آمیزد.

### 4.2.1. ورای نسبی گرایی کثرت گرا (پلورالیستی) - انتگرال گرایی جهانی

کن ویلبر (14) از نسبی گرایی پلورالیستی فراتر می رود و راه انتگرال گرایی جهانی را نشان می دهد. جایی که پلورالیسم (کثرت گرایی) صداها، متفاوت، قرینه ها و مفاهیم زیادی را آزاد می کند، انتگرال گرایی جهانی همه آنها را در یک گروه گر موزون و آهنگین بهم می آورد. خوشبختانه، نسبی گرایی کثرت گرا از صورت گرایی (فرمالیسم) عمومی خشک فراتر رفت، اما متأسفانه نسبت به هرگونه عمومیتی مشکوک شد، تا جایی که با همان شدت و حدتی به جنگ انتگرال جهانی در حال ظهور شتافت که به واسطی<sup>282</sup> (خراب کردن) سیستم های پیشین پرداخته بود.

276 Piaget

277 Jack Crittenden

278 Joan Borysenko

279 Consciousness

280 Spectrum of Consciousness

281 William James

282 Deconstruction

#### فرمالیسم (صورت گرایی)

فرمالیسم یا صورت گرایی در شکل مکتب یا نظریه‌ای پدیدار می‌شود که بر صورت یا فرم، صورت‌ها و یا عناصر صوری در هر حوزه‌ای تأکید کند. «فرمالیسم» به غیر از تناظر حوزه‌هایی چون اندیشه سلوک، دین، هنر، ادبیات و موسیقی را نیز در بر می‌گیرد و به اختصار هرگونه تأکید ویژه بر فرم چه در اجرا و چه در نگارش متن را شامل می‌شود. «فرمالیسم» کاربردهای چندگانه‌ای دارد:

اولاً نظری، که در ریاضیات است و «داوید هیلبرت» آن را پرورده و بنابر آن نظریه‌های ریاضی دستگاه‌های قیاسی صرف هستند و به عبارات‌های دستگاه هیچ معنای ذاتی صریحی نمی‌توان اسناد داد، مگر معنایی که از خود قواعد شکل بندی دستگاه بر می‌آید و امکان ترکیب آن عبارتها را به شکل فرمولهای خود ساخته فراهم می‌آورد. ایرادی که «برتراند راسل» به این نظریه گرفت این بود که «صورت گرایی» کاربردهای ریاضیات در جهان را در نظر نمی‌گیرد.

دوم اینکه لغت «فرمالیسم» در واژگان انتقادی کمونیستی اصطلاحی توهمین آمیز است که از گروهی از تحلیلگران ادبی صورت‌گرای روس در نخستین روزهای انقلاب این کشور گرفته شده است و تأثیر این گروه در رویکرد تحلیلی آیزنشتاین به سینما مشهود است، اما با پدید آمدن واقع گرایی سوسیالیستی در روسیه (1934) صورت گرایی در اتحادیه شوروی محکوم شد. خصوصاً به این دلیل که جنبه مبارزه‌ای آن بسیار ضعیف است.

دامنه امواج مکتب فرمالیسم در اوایل قرن نوزدهم دامن هنر نمایش را نیز به خود مشغول کرد. کارگردانان روس در آثار خود در ابتدا با طراحی فرمیک حرکات بازیگران آن را وارد تناظر کردند و توسعه دادند و در ادامه دامنه فرمالیسم روسی بعد از محکومیت در شوروی به دیگر کشورهای اروپایی و دیگر نقاط جهان هم رسید. منبع: درخشنده فر، مجید. «فرمالیسم یا صورت گرایی».

بنا به گفته ویلبر، نسبی گرایی کثرت گرا اسلحه نقد خود را نه تنها بر علیه مراحل پیشین نسبی گرایی بکاربرد (که کار شایسته ای بود) بلکه آن را بر علیه مراحل پسین خود نیز (که کار فاجعه ای بود) بکار گرفت: «بنابراین پسا مدرنیسم ساختار شکن شروع به مقابله فعال با مراحل بالاتر رشد نمود، که اغلب محیط فرهنگی را به میدان خشم و غضب ویرانگر مبدل می‌کرد. کمتر چیز تازه ای آفریده شد: افتخارات گذشته براحتی و سادگی از هم گسستند. پسا مدرنیسم به پوچ گرایی و خود شیفتگی، صفاتی که امروزه اغلب آن را بدانها می‌شناسند، و چشمان تهی، شبخ وار و فرو افتاده عالمین حرفه ای که زل زده از واری ویرانه های وهم، محزون ترین قصه ها را باز می‌گویند، سقوط کرد.» (15)

دوران انتگرال گرایی جهانی، که مدنیتا انتظارش می‌رفت، فرا رسیده است. رشته ما، سکس شناسی، بدون انتگرال عمومی قابل تصور نیست. انتگرال گرایی جهانی، مشکل دوآلیسم درون سکس شناسی، بین تقلیل گرایی و ساختار گرایی<sup>283</sup> و علوم تجربی و علوم فرهنگی<sup>284</sup>، را حل می‌کند. انتگرال گرایی جهانی حتی در راه رشد و توسعه بیشتری هم قرار دارد که، حیثه و قلمرو فرا شخصی<sup>285</sup> و معنوی (روحانی)<sup>286</sup> را مستقیماً در معرض دید قرار می‌دهد و .....

ویلبر فلسفه جهان انتگرال را بما نشان می‌دهد که بشکل قابل قبولی، بسیاری از سیاق های پلورالیستی علمی، اخلاقی، زیباشناختی، فلسفه های شرقی و غربی، و بزرگترین سنت های خردمند جهان را به هم می‌تند. یک فلسفه جامع و کامل برای کل کائنات<sup>287</sup>.

من با تأثیر از نظریه ی عمومی سیستم ها، از جهت معرفت شناختی (دانش شناسی یعنی شناخت ماهیت و منابع و حدود دانش)، ریشه های سکس شناسی را بشکل محکمی در انتگرال جهانی ویلبر کاشته ام. (البته این را باید بخاطر داشت که ویلبر از بسیاری جهات دنباله رو هابرماس است، و هر دو آنها از «ضعف و تقلیل گرایی ظریف» نظریه عمومی سیستم ها بشدت انتقاد کرده اند.) تأثیر ویلبر از نظریه عمومی سیستم ها و نظریه نقد اجتماعی هابرماس در درک او از انتگرالیسم جهانی، توسعه هیرارشی (سلسله مراتب در محور عمودی. م) و هنرارشی (تغییرات در محور افقی. م) تا هولارشی (سلسله مراتب هولون ها. م)، و درک جامع او از هولون ها مشخص می‌باشد.

ساختار یک هولون سالم. این هولون ممکنست یک ذره زیر اتم، یک سلول، یک سنگ، یک جانور، یک درخت، یک انسان، یک اکوسیستم، یک احساس، یک فکر، یک فکر، یک نماز، یک غسل، یک روزه، یک حج، یک رهبر و یا کائنات باشد. هر هولونی ماهیتاً دارای کلیت یا خودبودگی (AGENCY) و یا خود مختاری، و جزئیت یا سرشت مشارکتی (COMMUNION)، یا مسنولیت پذیری است. هر هولون از سطح (Level) تکاملی در خط (Line) هستی برخوردارست. شعور انسان دارای خطوطی از جمله شناخت، اخلاق، ارزش، خلاقیت هنری و غیره میباشد که هر کدام ممکنست در سطح تکاملی مشخصی نوسان کنند. هر سطحی از رشد از چهار بعد یا کوادرنٹ متاثر میشود. کوادرنٹ دست چپ فوقانی درونی یا نیت و شعور هولونست که به زبان "من" (I) بیان میشود. کوادرنٹ دست چپ پائینی درونی و شکل جمعی شعور یا بعد فرهنگ هولون است که به زبان "ما" (WE) بیان میشود. کوادرنٹ دست راست فوقانی برونی یا کردار هولونست که به زبان "آن" (IT) بیان میشود. کوادرنٹ دست راست پائینی برونی، شکل جمعی کردارها یا بعد سخت افزاری اجتماع هولونست که به زبان "آن ها" (ITS) بیان میشود.

یک هولون سالم از جهتی سیر تکاملی (EVOLUTION) یا فراوی (Transcendence) و از طرف دیگر سیر نزولی (INVOLUTION) یا شامل کنندگی (Inclusive) دارد.

منبع: <http://www.shamogoloparvaneh.com/kenwilber.html>

283 Reductionism and Constructivism

284 Nature – kulturewissenschaft

285 Transpersonal

286 Spiritual

287 Kosmos

## 4.2.2 از هیرارشی<sup>288</sup> و هترارشی<sup>289</sup> تا هولارشی<sup>290</sup>

در این اواخر هیرارشی به عنصر ناخواسته و نامطلوبی تبدیل شده است. «انواع نظریه پردازان، از زیست بوم شناسان (اکولوژیست‌ها) تا منتقدان اجتماعی، از اکوفینیست‌ها تا پسا مدرنیست‌های پسا ساختارگرا، همه، هیرارشی را منشاء واقعی آنهمه سلطه‌گری، ظلم، ستم و بیعدالتی دانسته و در نتیجه آن را عنصری ناخواسته و نامطلوب خوانده اند.» (16)

با این وجود، هیرارشی در همه جا بچشم می‌خورد: از بانی نظریه عمومی سیستم‌ها یعنی لودویگ فون برتالانفی («واقعیت، در مفهوم مدرن، همچون یک نظم هیرارشی عظیمی از واحدهای سازمان یافته بنظر می‌رسد.») و روپرت شلدریک<sup>291</sup> «هیرارشی میدانهای ریخت‌شناسی بمتابه حجرگان تو در تو»، گرفته تا رومان جکسون<sup>292</sup> («هیرارشی، در نهایت ساختار پایه ای اسلوب زبانی)، و چارلز بیرچ<sup>293</sup> و جان کوب<sup>294</sup> که بانی مدل اکولوژیکی واقعیت مبتنی بر «ارزش هیرارشی مداری»، هستند، از کارهای پیشگامانه فرانسیسکو والرا<sup>295</sup> بر روی سیستم‌های خود تولیدی<sup>296</sup> «بنظر می‌رسد که بازتاب غنای سیستم‌های طبیعی .... تولید کننده ی هیرارشی سطحها باشد.»، تا مغز متفکر روجر اسپری<sup>297</sup> و لرد جان اکلز<sup>298</sup> و ویلدر پنفیلد<sup>299</sup> («هیرارشی نوظهورهای کاهش ناپذیر<sup>300</sup>»، و حتی نظریه نقد اجتماعی یورگن هابرماس («هیرارشی شایستگی‌های ارتباطی»). (17)

«میدان‌های ریخت‌شناختی»

(Morphogenetic fields)

اصطلاحی برای تعریف میدانهای فرضی اطلاعاتی. بنا به روپرت شلدریک، طنین اشکال موجودات، نه انرژی بلکه اطلاعاتی را در اطراف خود پراکنده می‌سازند که «عادات رفتاری» خاصی را در هم شکلان خود بوجود می‌آورند. لذا «طنین اشکال» نقش تعیین کننده ای در انتقال اطلاعات در یک گونه و انتقال از نسلی به نسل دیگر دارا می‌باشند. این، روند یادگیری گونه مورد نظر را تسریع کرده و باعث ایجاد «حافظه جمعی» می‌شود. - م. آدرس سایت روپرت شلدریک:

<http://www.sheldrake.org/homepage.html>

هابرماس نمونه بسیار جالبی است. هر چند که او «ارتباط بدون سانسور»<sup>301</sup> را معرفی کرد (18) اما با اینهمه نمی‌تواند از هیرارشی خلاص شود. (19)

مخالفان هیرارشی کلاً بر این اتفاق اند که همه هیرارشی‌ها از «یک سلسله مراتب یا قضاوت و پیش داوریهی سلطه‌گرانه که ارزش‌های دیگر و افراد حامل آنها را سرکوب می‌کنند، برخوردارند. (هیرارشی‌ها تسلط‌های برتری جویانه و هژمونیک هستند که ارزش‌های متمایز دیگر را به حاشیه می‌رانند.)، لذا، یک مدل پیوندی (افقی) یا غیر سلسله‌مراتبی از واقعیت، نه تنها صحیح‌تر بلکه شاید بتوان گفت، مناسب‌تر، رنوفانه‌تر و منصفانه‌تر هم هست. (20)

بنابراین آنها هر کدام به سبک و روش خود، پندار هترارشی را پیشنهاد می‌کنند. ویلبر تفاوت بین هترارشی و هیرارشی را اینگونه توضیح می‌دهد: «در یک هترارشی، قانون یا مقررات بر پایه ی گرایش‌های برابر و کثرت‌گرای همه طرف‌های درگیر حاکم می‌شود. در هیرارشی، قانون یا مقررات از طریق یک رشته اولویت‌بخشی‌ها تثبیت شده که یکسری از اولویت‌ها را مهمتر و یکسری را کمتر مهم جا می‌اندازد. مقوله هیرارشی/هترارشی باعث زخم زبان‌ها و خشونت‌های زبانی زیادی در ادبیات نظریه اجتماعی مدرن شده است. از یک سو ما با دیدگاه‌های قهرمانان مساوات‌طلب و «برابری خواه» (هترارشی) مواجه ایم که همه مخلوقات را همچون گره‌هایی مساوی و برابر (حقوق) بر بافته<sup>302</sup> (چرخ گردون) زندگی می‌بینند، و بدلتلی نیکو و پسندیده، سلسله‌مراتب اجتماعی و تسلط و بهره‌کشی را بشدت نکوهش کرده، و در مقابل برای یک کلیت کثرت‌گرا<sup>303</sup> و فراگیر که ذاتاً هر کرانه‌ای از بافته زندگی را ارزش می‌نهد و «بالا‌تر» یا «پائین‌تر» قرار داشتن در آن

288 Hierarchy

289 Heterarchy

290 Horarchy

291 Rupert Sheldrake

292 Roman Jakobson

293 Charles Birch

294 John Cobb

295 Francisco Varela

296 Autopoietic system

297 Roger Sperry

298 Sir John Eccles

299 Wilder Penfield

300 A hierarchy on non-reducible emergents

301 Herrschaftsfreie Kommunikation

302 Web

303 Pluralistic wholeness

تنها شکلی از اشکال سازمانی هستند و نه بازتابی از چیرگی و استعمار، دلیل و برهان می آورند. گفته می شود که حتی تصور «بالتر» و «پائین تر» خود بخشی از تفکر «پارادایم کهنه» می باشد و نه جزئی از تفکر و اندیشه «پارادایم جدید» یا همان «شبکه» و یا «بافته ی زندگی». (21)

با اینهمه، ویلبر می گوید «وقتی مسئله علوم واقعی این بافته ی زندگی میان می آید، یعنی علوم کلیتی و پیوستگی، متوجه می شویم که آنها بی هیچ شبه ای از هیرارشی بعنوان اصل و قاعده پایه ای که سازماندهنده کلیت می باشد، حرف می زنند. آنها بر این ادعاوند که بدون هیرارشی نمی توان کلیت را بدست آورد، چون تا زمانی که که اجزاء را به کلیت بزرگتری که سریش آن قاعده ای است رفیع تر یا عمقی تر از آنچه اجزاء بتنهایی دارا هستند- تا زمانی که چنین نشود، فقط توده تلنبار شده داریم و نه کلیت، فقط رشته ها را خواهیم داشت و نه خود بافته. هرچند که کلیت خود کنش های متقابل اجزاء می باشد ولی، کلیت نمی تواند در همان سطح اجزاء باشد و اگر چنین شود آنوقت خود یک جزء است و نه کلیتی که همه اجزاء را در بر گیرد و آنها را با هم تلفیق دهد. به دیگر سخن، «هیرارشی» و «کلیت» دو نام یک چیز هستند، و اگر یکی را از بین ببری، همزمان دیگری را هم کاملاً متلاشی کرده ای.» (22)

ویلبر به این طنز اشاره می کند که قهرمانان اجتماعی شبکه زندگی هر نوع هیرارشی را نفی می کنند در حالی که علوم شبکه زندگی بر آن تأکید می ورزند. او اضافه می کند که طنز دوچندان این است که گروه اول اغلب برای تأیید نظرات خود به دسته دوم (علوم شبکه زندگی) استناد می ورزند. مثلاً، «فیزیک جدید از شبکه زندگی مساواتی حمایت می کند»

او شرایط را اینطور برآورد می کند: «سردرگمی معنا شناختی بی حد و حساب- دو طرف خیلی بیش از آنچه که خود تصور می کنند بهم نزدیکند. جهان واقعی (همانطور که خواهیم دید) عملاً مقداری هیرارشی طبیعی یا نرمال را دارا می باشد، و قطعاً برخی هیرارشی های نابیناگر یا سلطه گر را هم داراست. و با همان درجه اهمیت، از برخی هنرارشی های نرمال و برخی نابیناگر هم برخوردار است. سردرگمی معنا شناختی حول این مسئله یک کابوس به تمام معنا است. سردرگمی ای که به مقدار زیادی به عصبانیت ایدئولوژیکی در هر دو طرف دامن زده است، و تا زمانی که در حل کردن بخشی از این سردرگمی تلاش نکنیم، بحثها پیشرفتی نخواهند داشت، پس بگذار سعی امان را بکنیم.....» (23)

ویلبر در توضیح هیرارشی می گوید: «هیرو<sup>304</sup> معنی روحانی یا مقدس را می دهد، و آرش<sup>305</sup> به معنی مقررات یا قوانین می باشد. بنابراین هیرارشی، در آخرین تجزیه و تحلیل، به معنی حکومت مقدس، یا اداره کردن زندگی فرد با قدرت روحانی (معنوی / اسپیریچوال) می باشد. با اینهمه، در رابطه با تاریخ کلیسای کاتولیک، این آگاهی و شعور عارفانه از نظم افلاکی به نظم قدرت سیاسی ترجمه گردید. (با هیرارشی که در پاپ تجلی می یابد، سپس به اسقف های اعظم، بعد به اسقف ها (سر کشیش ها)، و بعد به کشیش ها و در آخر به دیکون ها که رتبه ای پائین تر از یک کشیش دارند، می رسد) و حالا هم شاهدیم که چگونه پروسه رشد کلیت<sup>306</sup> بشکل بیمارگونه ای به سیستمی از سرکوب و خفقان تنزل می یابد.

همانطور که در روانشناسی مدرن، نظریه تکامل، و نظریه سیستم ها بکار رفته، خیلی ساده، هیرارشی در واقع رده نظم های وقایع و تحولات بر اساس ظرفیت فراگیر بودنشان<sup>307</sup> می باشد. در هر تسلسل رشدی، آنچه که در مرحله ای، کل<sup>308</sup> محسوب می گردد، در مرحله بعدی رشد به جزئی از کل بزرگتر (از خود یا کل بعدی) تبدیل می شود. یک حرف، جزئی از یک کلمه کامل است، و کلمه خود جزئی از یک جمله کامل است، که باز جمله هم بنوبه خود جزئی از یک پاراگراف می باشد و الی آخر. همانطور که «هوارد گاردنر»<sup>309</sup> موضوع را در زیست شناسی توضیح می دهد «هر تغییر و تحولی در یک ارگانیسم، بر همه قسمت های دیگر تأثیر می گذارد، هیچ بخشی از یک ساختار نمی تواند بدون تأثیر گذاری بر کل ساختار دچار تغییر و تحول شود. هر کل سی (کلیتی) شامل اجزائی است و خود هم جزئی از یک کلیت بزرگتر است.» یا آنطور که رومان جاکوبسون<sup>310</sup> در رابطه با زبان می گوید: «این پدیده ترکیبی از مشخصه های ویژه می باشد؛ از واحدهای ابتدایی علامت دهی متنوعی تشکیل شده، و خود نیز می تواند در واحدهای بزرگتر هجایی یا کلمات ممزوج شود. زبان در عین حال که خود یک کلیت متشکل از اجزاء است، خود نیز جزئی است که در کل های بزرگتر و جامع تری گنجانده شده است.» (24)

آرتور کستلر<sup>311</sup> اصطلاح هولون<sup>312</sup> را رایج نمود تا به آن چیزی اشاره کند که در یک زیرمتن (بافت) خود یک کل است، و در عین حال جزئی از کل بزرگتری می باشد. مثلاً با اشاره به گزاره «پارس یک سگ»، کلمه پارس نسبت به حروفی که از آن تشکیل شده، خود یک کل می باشد، اما نسبت به گزاره یاد شده فقط یک جزء (بخش) محسوب می شود. یک کل (یا زیر متن) همچنین می تواند معنی و کارکرد یک بخش (جزء) را هم تعیین کند. برای نمونه کلمه بارک در انگلیسی هم معنی پارس سگ را می دهد و هم معنی پوسته درخت. بعبارت دیگر، کل، بسیار بیشتر از مجموعه اجزاء تشکیل دهنده اش می باشد، و این کل

304 Hiero

305 Arch

306 Wholness

307 Their holistic capacity

308 Whole

309 Howard Gardner

310 Roman Jakobson

311 Arthur Koestler

312 Holon

در خیلی مواقع می تواند بر عملکرد اجزاء متشکله خود تأثیر تعیین کننده داشته باشد (و همین کل در عین حال خود نیز جزئی از کل دیگر - بزرگتر از خود- هم می باشد).

هیرارشی نرمال در نظر ویلبر، خیلی ساده، همان نظم و توالی افزایش هولون ها می باشد، که افزایش کل و ظرفیت فراگیری (شمولیت) آن را نمایندگی می کند. مانند آنها به مولکولها تا سلولها. به همین دلیل هم هست که هیرارشی تا این حد برای نظریه سیستم ها، نظریه کلیت یا هولیسم («کل باوری/شمولیت») مهم و عمده می باشد. جزئی از کل بزرگتر بودن بدان معنا است که کل، قاعده و ضابطه ای (یا یک نوع سریشی) را در اختیار می نهد که در جزء منفرد یافته نمی شود، و این قاعده بشکلی اجازه اتصال و پیوند با هم، و یافتن وجه مشترکی را به اجزاء می دهد که بتنهایی امکانش را ندارند. بنا بر همین اساس، هیرارشی، پشته تلنبار شده را به کل، قطعات از هم گسسته ی پراکنده را به شبکه ای از تعاملات (کنش و واکنشهای) متقابل تبدیل می کند. وقتی گفته می شود که «کل بزرگتر از اجزاء و عناصر متشکله اش می باشد» این «بزرگتر» یعنی «هیرارشی». ولی به معنای تسلط فاشیستی نیست، بلکه به معنای یک اشترک رفیع تر (یا عمقی تر) که رشته های منفرد را به شبکه ای واقعی، مولکولها را به سلول، یا سلولها را به ارگانسیم پیوند می دهد. (25)

لذا، «هیرارشی» و «کل» اغلب با هم در یک جمله بکار می روند، مثل زمانی که گاردنر می گوید «یک ارگانسیم بیولوژیکی بعنوان کلیتی نگریده می شود که عناصر آن در پیوند با هم یک کل سلسله مراتبی (هیرارشیانه) را ساخته اند.» (26) یا چرا بمحض اینکه جاکوبسون زبان را «یک کل متشکل از عناصر و در عین حال خود عنصری از یک کل بزرگتر» تعریف می کند، به این نتیجه می رسد که «پس سلسله مراتب (هیرارشی) قاعده اساسی ساختاری است». به همین دلیل هم هست که چرا هیرارشی های نرمال اغلب بصورت زنجیره ای از دایره های هم مرکز یا گروهی ها یا «آشپانه ای در آشپانه ای دیگر» ترسیم می شوند.

ویلبر می گوید، بنا بر این «ادعای کلی مبنی بر اینکه همه هیرارشی ها «خطی/افقی»<sup>313</sup> (در یک امتداد) می باشند، حاکی از عدم درک مسئله است. مسلماً، مراحل رشد در هر سیستمی می تواند بنظم «افقی» نوشته شود، بهمان شکلی که می توان نوشت: دانه بلوط، نهال و درخت بلوط. اما متهم کردن بلوط به افقی بودن فقط ساده لوحی خواهد بود. همانطور که خواهیم دید، همه مراحل رشد تصادفی یا الله بختکی نیستند بلکه در یک نوع روال اتفاق می افتند اما، «افقی» خواندن این روال بدان معنا نیست که خود پروسه ها بشکل غیر قابل انعطافی مسیر یک طرفه هستند. بلکه بهم وابسته و بشکل پیچیده ای در هم کنشی (کنش و واکنش متقابل با هم) قرار دارند. پس اگر قوه تخیل خود را کمی بکار اندازیم آنوقت برای درک و فهم پیچیدگی های بخرنج می توانیم استعاره های «سطح ها»<sup>314</sup> یا «نردبان ها»<sup>315</sup> یا «لایه ها»<sup>316</sup> را بکار گیریم.» (27)

سرانجام، ویلبر می گوید «هیرارشی، نامتقارن (یا مراتب رفیع تر<sup>317</sup>) می باشد به این دلیل که پروسه ها بصورت معکوس روی نمی دهند. دانه بلوط می شود درخت بلوط و نه بلعکس. اول حروف هستند، بعد کلمات، و سپس جملات و در ادامه آن پاراگراف، و نه بلعکس. آنها بهم متصل شده و مولکولها را بوجود می آورند و نه بلعکس. و این «نه بلعکس» سلسله مراتب (هیرارشی) یا رده بندی یا نظم نامتقارن اجتناب ناپذیری از کلیت رو به ازدیاد<sup>318</sup> را بوجود می آورد.

همه توالی های رشدی و تکاملی که از آن مطلعیم، بخشاً از طریق سلسله مراتب، یا نظم تکثر کل گرایی عمل می کنند. مثلاً مولکولها به سلول ها تا اندام ها تا سیستم ارگانی تا ارگانسیم ها تا جامعه ارگانسیم ها. در رشد شناخت<sup>319</sup> (رشد حافظه، شناخت، زبان، قوه درک و حل مشکلات و...) می بینیم که شعور و آگاهی از تصاویر ساده که فقط یک شیئی یا واقعه را نمایندگی می کنند بسمت نمادها و مفاهیمی که نماینده گروهی از اشیاء یا اتفاقات هستند، تا قوانین و مقرارتی که شماری از دسته ها و گروهها را در یک شبکه بهم وصل می کنند، بسط می یابد. در رشد اخلاقی (منکر یا مؤنت) می بینیم که استدلال از یک موضوع منفرد بسمت گروهی از موضوعات یا طیف های منسوب بهم، تا کل شبکه گروهها در ورای موضوع منفرد، حرکت می کند. و غیره.» (28)

گاهی گفته می شود که کارول گیلیگان<sup>320</sup> (یکی از فمینیست های تفاوت گرا. م)، نه تنها طبیعت خاصی از جدول مراحل کلبرگ<sup>321</sup> (روانشناس آمریکایی که نظریه مراحل استدلال اخلاقی اش معروف می باشد. م)، بلکه کل رویکرد سلسله مراتبی او را نفی کرده است. این گفته کلا صحت ندارد. در واقع، گیلیگان، سه مرحله (سطح) سلسله مراتبی کلبرگ را می پذیرد، از مرحله رشد پیش عرفی، تا مرحله عرفی تا مرحله پسا عرفی- «متا - اخلاقی»<sup>322</sup>. گیلیگان کلا این را نفی می کند که منطق عدالت بتنهایی موجب نتایج بعدی است. او می گوید، بنظر می رسد که مردان روی حقوق و عدالت تأکید می کنند، که ملاحظه

313 linear

314 Levels

315 Ladders

316 Strata

317 A higher - archy

318 Increasing wholeness

319 Cognitive development

320 Carol Gilligan

321 Kohlberg

322 Meta-etical

و مسئولیت لازمه آن است. ملاحظه و مسئولیتی که زنان بکمک آنها از هیرارشی یکسانی عبور می کنند. - نکاتی که بعداً دوباره به آنها باز خواهیم گشت.

همانطور که قبلاً گفته شد، این شبکه های هیرارشی لاجرم بشکل زنجیره ای، یا مرحله مانند گسترش می یابند، چون اول باید مولکولها وجود داشته باشند تا بعد سلول بوجود آید و بعد از سلولها اندامها و بدنبال آن ارگانیزم پیچیده. همه اینها همزمان ظاهر نمی شوند. بعبارت دیگر، رشد بصورت پله ای (مرحله ای) اتفاق می افتد و مراحل هم مسلماً در یک ترتیب زمانی و نظم منطقی حادث می شوند. نمونه ها و انواع کامل تر در مراحل بعدی رشد اتفاق می افتند چون باید تا تکوین و پیدایش اجزاء متشکله خود منتظر بمانند. درست مثل تشکیل یک جمله بعد از مشخص شدن کلمات.

برخی سلسله مراتب ها (هیرارشی ها) دربردارنده نوعی شبکه کنترلی می باشند. همانطور که راجر اسپری (محقق و متخصص علم عصب شناسی و دریافت کننده جایزه نوبل. م) اشاره می کند، سطوح پائینتر (بمعنای سطوح کمتر کامل و کمتر پیچیده) می توانند از طریق آنچه که او «علت العلل سعودی»<sup>323</sup> می نامد، بر سطوح فوقانی خود (که کامل تر هستند) تأثیر گذارند. اما او اشاره می کند که با همان درجه اهمیت، سطوح فوقانی می توانند کنترل و یا تأثیری قدرتمند بر سطوح زیرین خود اعمال کنند که او آن را «علت العلل نزولی»<sup>324</sup> نام می نهد. برای مثال، وقتی تصمیم می گیری که دست خود را حرکت بدهی، همه اتمها و مولکولها و سلولهای دست هم با آن حرکت می کنند. که نمونه ای است از یک علت العلل نزولی.

ویلیز ادامه می دهد، حال، در هر سطحی در همان جایگاه (سلسله مراتب خود سطح) که در نظر بگیریم، عناصر متشکله آن سطح، بشکل هترارشی (افقی) عمل می کنند. و این یعنی، در سطح مربوطه هیچ عنصری مهم تر از و یا مسلط بر، عنصر دیگر هم سطح خود نمی باشد. و هرکدام از عناصر آن سطح کم و بیش به یک اندازه در حفظ بنیه کل آن سطح (به اصطلاح خودکفایی آن) دخیلند. اما، یک «کل» با نظم بیشتر (پیچیده تر) می تواند بر هر کدام از عناصر «کل» های با نظم ساده تر (که بعنوان عناصر متشکله آن عمل می کنند)، تأثیر تعیین کننده بر جای نهد. اینجا هم، وقتی که دست خود را حرکت می دهی، مغز تو- یک سازمان کل با نظم بیشتر- بر همه سلولهای درون دست - که هر کدام یک «کل» کامل همراه با نظمی نسبت به نظم مغز ساده تر هستند- اعمال نفوذ می کند، و نه بلعکس. یعنی یک سلول نمی تواند دست را حرکت دهد - سگ دمش را تکان می دهد و نه بلعکس.

و نظریه های سیستمی هم میل به این دارند که بگویند: در درون هر سطح، هترارشی؛ و در بین هر سطح، هیرارشی.

در هر نظم تکاملی یا رشدی، هر مرحله (بعدی) فراگیرتر است، بعبارتی هولون مرحله بعدی که تکوین می یابد، ظرفیت، طرح، منوال و عملکرد مرحله قبل از خود را هم در بر می گیرد (یعنی طرح و عملکرد هولون قبل از خود را داراست) و در عین حال، ظرفیت فراگیرتر و ویژه خود را هم به آن می افزاید. در این حالت، و فقط در این حالت است که میتوان گفت هولون تازه و فراگیرتر «رفیع تر» یا «ژرف تر» می باشد. (رفیع تر یا ژرف تر هر دو به سمت و سوی عمودی تلفیق و ادغام اشارت دارند که در اتساع افقی دیده نمی شود. نکته ای که دوباره به آن باز خواهیم گشت.) ارگانیزم شامل سلولها می شود و سلولها حاوی مولکولها که بنوبه خود حاوی اتمها می باشند (و نه بلعکس).

بنابراین، فارغ از اهمیت ارزشی مرحله پیشین، مرحله جدید، آن مرحله پیشین را باضافه چیزهای اضافی (مثلاً ظرفیت گنجایشی بیشتر) را در ساختار خود می گنجاند، و این «چیزهای اضافی» به معنی «ارزش بیشتری» به نسبت ارزش مرحله پیشین (و محتویات آن) می باشد. این تعریف مهم و حیاتی از «مرحله رفیع تر»، از آن زمان که در غرب ابتدا بوسیله ارسطو و در شرق ابتدا بوسیله شانکارا<sup>325</sup> و لی-تزو<sup>326</sup> معرفی شد، هسته مطالعات تکاملی بوده است.

برای مثال: در رشد شناختی و اخلاقی، هم در پسران و هم در دختران، در مرحله افکار پیش عملکردی یا پیش عرفی تا حدود زیادی نقطه نظر فردی اعمال می شود («خودشیفتگی/نارسیسیستی»). مرحله بعدی، که مرحله عملکردی و عرفی است، هر چند که توان و ظرفیت توجه به نقطه نظرات دیگران را بهمراه آورده (اضافه کرده) اما کماکان نقطه نظر خود فرد را هم در بر می گیرد. هیچ چیز مهمی از دست داده نشده، بلکه چیز تازه ای افزوده شده است. و در نتیجه درست تر و شایسته تر آنست که گفته شود این مرحله رفیع تر یا ژرف تر، یعنی برای حیطة وسیعتری از کنش و واکنش ها با ارزش تر و مفید تر می باشد. در امرایجاد تعادل اخلاقی، افکار عرفی با ارزش تر از افکار پیش عرفی هستند (و افکار پسا عرفی با ارزش تر از افکار عرفی و الی آخر)

همانطور که ابتدا هگل<sup>327</sup> آن را مطرح کرد و دیگر دانشمندان توسعه گرا تا بحال منعکس کرده اند، هر مرحله ای مناسب و با ارزش می باشد، اما هر مرحله ژرف تر یا رفیع تر، صرفاً در همین امر، مناسب تر و با ارزش تر می باشد. (که همیشه بمعنای جامعیت بیشتر یا ظرفیت و کنش گسترده تر می باشد.)

323 Upward causation

324 Downward causation

325 Shankara

326 Leigh-tzu

327 Hegel

بنا بر همه ی این دلایل است که کستر بعد از پی بردن به همه ی این هیرارشی ها که از هولون ها، و یا نظم تصاعد یافته «کل / کلیت» ساخته شده اند، می گوید که واژه صحیح برای «هیرارشی» در واقع همان هولارشی<sup>328</sup> می باشد.

پس، هترارشی گراها، یعنی کسانی که ادعا می کنند «هترارشی» و «کل گرایی» (هولیسیم) یک چیز هستند (و هر دو مغایر «هیرارشی»، نفاق افکن و ناخوشایند می باشند) مسئله را وارونه فهمیده اند: تنها راه بدست آوردن کل گرایی همانا از طریق هولارشی می باشد. هترارشی، بخودی خود، صرفاً تفکیک و تمایزی است بدون تلفیق، اجزای مجزائی که فاقد هدف مشترک و ژرفا یا سازمان می باشند: توده انباشته هستند و نه کل ها<sup>329</sup>.

فوکو<sup>330</sup>، همچون دیگر نسبی گراها، خود را درست از آن معیار و ظوابطی که بشدت آنها را در مورد دیگران بکار می گرفت، معاف و مستثنی می کند. او رشته گسترده ای از ادعاهای درست مطرح کرد که تمام ادعاهای درست دیگر (منهای ادعاهای خودش) را انکار می نمود. پس، موقعیت نظری اش، آنطور که خبرگان از هابرماس تا تایلور<sup>331</sup> اشاره کرده اند، از بنیاد متناقض بود. خود فوکو نسبی گرایی مفرط تلاشهای «قدیمی» را ترک کرد و رویکرد متعادل تری از آن استنتاج نمود (که هم استمرار و هم انفعال منقطع را شامل می شود. او رویکرد قدیمی را خیلی راحت، «پرنخوت» نامید.) کسی منکر این نمی شود که جنبه های مختلف فرهنگ براساسی که متفاوت و به همان اندازه مهم می باشند. نکته اینجاست که خود این نقطه نظر عمومی است و نظریه هایی که فرهنگها را بصورت صرفاً قراردادی بر اساس تعصبات قوم مدار رتبه بندی<sup>332</sup> می کنند، رد می نماید. (نقطه نظری که من هم با آن موافقم.) اما، چون ادعا می کند که همه رتبه بندی ها، یا بد و یا قراردادی هستند، نمی تواند موقعیت خود و پروسه سیستم رتبه بندی های خود را توضیح دهد. بهرحال، حداقل آنکه رتبه بندی های ناخودآگاه، بد و نامطلوب می باشند.

و نسبی گراها رتبه بندان بدی هستند. یورگن هابرماس و دیگرانی (چارلز تایلور، کارل اوتو اهل، کونتین اسکینز، جان سیرل و غیره) انتقادات شدیدی بر علیه این مواضع اتخاذ کرده، اعلام می کنند که همه آنها حاوی «تناقض اجرایی»<sup>333</sup> می باشند. بعبارت دیگر، آنها تلویحاً ادعای اعتبار جهانی را پیش فرض می گیرند که در اصل منکر وجود آن هستند. خلاصه، نسبی گرایی مفرط و سیستم ارزشی صرفاً هیرارشی مدارانه، دیگر آن نوبری دیروزی خود را از دست داده اند. امروزه این حرف دیگر جایی ندارد که تفاوت های ارزشی در شرایط انسانی، گریز ناپذیر هستند، و از آن گذشته، راههای بهتر و بدتری هستند تا بکمک آنها دست به تفاوت گذاری های ارزشی بزنیم. ما از بسیاری جهات مایلیم که با نتیجه گیریهای کلی جنبش های تنوعات فرهنگی موافقت کنیم: ما همه فرهنگها را به یک نسبت گرامی می داریم، ولی، کثرت گرایی عمومی موضعی نیست که همه فرهنگها با آن موافقت می کنند، که کثرت گرایی عمومی نوع خاصی از رتبه بندی است که اغلب فرهنگ های قوم مدار و اجتماع مدار حتی معترف آن هم نیستند، که کثرت گرایی عمومی از یک تاریخ طولانی مقاومت در برابر انواع هیرارشی های سلطه گر حاصل شده است.

### 4.2.3 چهار چارک (کوادرننت) هولونها (29)

هر هولونی دارای چهار چارک (کوادرننت) بزرگ یا چهار بعد بزرگ می باشد:

فوقانی = نیمه فوقانی جدول هولون های منفرد را نمایندگی می کند.  
تحتانی = نیمه تحتانی جدول هولون های اجتماعی یا مشترک را نمایندگی می کند  
راست = نیمه سمت راست شکل و شمایل بیرونی هولون ها را نمایندگی می کند - یعنی از بیرون چطور دیده می شوند.  
چپ = نیمه سمت چپ درون هولون ها را نمایندگی می کند - یعنی از درون چطور دیده می شوند.  
با این حساب برای هر هولونی ما دارای چهار چارک (کوادرننت) بزرگ یا چهار بعد بزرگ هستیم.

**کوادرننت فوقانی (سمت) راست** شکل و شمایل بیرونی یا ساختمان یک هولون منفرد می باشد. این کوادرننت از مرکز شروع می شود - خیلی ساده همان بیگ بنگ (انفجار بزرگ) است. و ذرات ریز دون اتمی، تا اتمها، تا مولکولها تا سلولها تا ارگانیسم های عصبی، تا ارگانیسم های مغزی.

در ارتباط با موجود انسانی، رفتارگرایی<sup>334</sup> بر این کوادرننت تأکید می کند. رفتار می تواند دیده شود - تجربی است. درست بهمین خاطر است که علوم تجربی همیشه با رفتار هولون ها (از رفتار و حرکات اتمها و گازها گرفته تا رفتار و حرکات ماهیان تا انسانها) سرو کار دارند و به درون نگری که مسلماً به درون و باطن افراد مربوط می شود، کاری ندارند.

328 Hierarchy

329 Heaps, no wholes

330 Foucault

331 Tylor

332 Rank

333 Performative contradiction

334 Behaviourism



باطن به کوادرننت فوقانی (سمت) چپ مربوط می‌شود. این چارک (کوادرننت واقعیت درون/باطن هولون فرد) از مرکز شروع می‌شود تا، درک و فهم، احساس، هیجان، تصویر، نماد، مفهوم و الی آخر. این درونی‌ها، همانطور که دیدیم، با قرینه‌های بیرونی خود (چارک فوقانی سمت راست) همبسته‌اند، طوری که احساسات، با لایه‌ای از ترکیبات پیچیده در دو سوی تالاموس بنام دستگاه کناری (دستگاه لیمبیک<sup>335</sup>)، و فهم و برداشتها بر پوسته نوین مغز<sup>336</sup> (مخ) پیچیده سه لایه، منطبق می‌شوند و غیره (یعنی هر نقطه‌ای در سمت راست یک مترادف همبسته‌ای در سمت چپ دارد: هر بیرونی با یک درونی همبسته است) در رابطه با موجود انسانی، این کوادرننت از جمله، همه علوم «درون و باطن» فرد، از روانکاوی تا پدیدارشناسی (فنونولوژی) تا ریاضیات را شامل می‌شود. ولی، افراد فقط در تعامل با هولون‌های برخوردار از ژرفای یکسان (مایکرو و ماکرو، فرد و اجتماع) وجود دارند. عبارت دیگر، هر نقطه‌ای در نیمه فوقانی جدول، با نقطه‌ای در نیمه تحتانی جدول همبسته است. (لذا هر چهار بعد (کوادرننت) دارای نقاط همبسته و منطبق با هم می‌باشند.)

**کوادرننت تحتانی (سمت) راست**، همانطور که دیدیم این کوادرننت از بیگ بنگ شروع و تا توده‌های کلان فضایی تا کهکشانها تا ستاره‌ها تا سیاره‌ها تا (روی زمین) سیستم گایا<sup>337</sup> تا اکو سیستم تا جوامع تا گروهها/ خانواده‌ها (هر کدام بعلت توالی کمتر «کوچکتر» شده است) و در مورد انسان، این کوادرننت از قبیله خویشاندی شروع و تا روستا، ملت - دولت تا سیستم جهان گلوبال (هر کدام در سطح خود «بزرگتر» می‌شود) ادامه می‌یابد. اما، این کوادرننت به هر گونه گروه عینی و مادی درون اجتماع (شکل و شمایل بیرونی /ظاهری سیستم‌های اجتماعی) هم اشارت دارد، و این شامل روش کاری ابزارهای تکنولوژی، سبک‌های معماری، نیروهای تولیدی، مؤسسات، حتی نوشته‌های (مادی) و امثالهم هم می‌شود به دیگر سخن، کوادرننت تحتانی راست همه فرمها (نماهای) بیرونی سیستم‌های اجتماعی را نمایندگی می‌کند، نماهایی که می‌توان آنها را دید، فرمهایی که تجربی و رفتاری هستند (هر چیزی در نیمه راست جدول تجربی است، چون شامل فرمهای بیرونی هولون‌ها می‌شود، در این مورد خاص هولون جامعه).

به همین دلیل هم هست که «جامعه‌شناسی» انسانی (بویژه در کشورهای آنگلو-ساکسون) عموماً مطالعه رفتارهای مشاهده پذیر سیستم‌های اجتماعی (یا سیستم‌های عمل اجتماعی) بوده است. آن چیزی یک علم «واقعی واقعی» است که داده‌های آن بطور عینی دیده شوند، و از آنجا که همه هولون‌های اجتماع از نمای بیرونی قابل دید برخوردارند، جامعه‌شناسی اغلب مطالعات خود را به همین مؤلفه (کوادرننت تحتانی راست) محدود کرده و نسبت به هر گونه مطالعات بجزء گویشی، مشاهداتی در سیستم عمل اجتماع با شک و تردید برخورد کرده است.

و به همین دلیل هم برای جامعه‌شناسان اینقدر مشکل بوده تا مغایر روند پوزیتیویستی صرفاً مطالعه سیستم‌های عملی رفتارگرا حرکت کرده و نه تنها جامعه بلکه فرهنگ را هم، و یا ارزش‌های مشترکی که دیدگاه جهانی یکسانی حول انواع سیستم‌های جامعه را تشکیل می‌دهند، مطالعه کنند. یعنی، باطن و درون سیستم‌های اجتماع، یعنی کوادرننت تحتانی سمت چپ را هم مطالعه کنند. در نتیجه، مثلاً، گلچینی که اخیراً تجزیه و تحلیل فرهنگی نام نهاده شده (بجای «تجزیه و تحلیل اجتماعی») توانسته تنها چهار نظریه پرداز بزرگ که در این سوی خیابان کار می‌کنند را ببیند: پیتر برگر<sup>338</sup>، مری داگلاس<sup>339</sup>، میشل فوکو، و یورگن هابرماس. (قطعاً می‌توانیم کسانی همچون چارلز تایلور و کلیفورد گیرتز<sup>340</sup> را هم اضافه کنیم. سنگینی تأثیر و نفوذ نظرات این شش نظریه پرداز در سراسر این عرصه‌ی ارائه شده احساس می‌شود)..... و هر کدام از اینها خود در سنت فلسفی عمیق تری ریشه دارند که به طور آشکار و چشمگیری مغایر سنت به اصطلاح «پوزیتیویست» علوم اجتماعی معاصر می‌باشد. اولین، و شاید آشناتر از همه، پدیدارشناسی (برگر)، و بدنبال آن مردم‌شناسی فرهنگی - انتروپولوژی<sup>341</sup> - (داگلاس)، سوم، ساختارگرایی (فوکو)، و چهارمی، نظریه نقد (هابرماس) می‌باشند. این رویکردها هم اینک هم تأثیرات بنیادی بر جای نهاده و به پابرجایی روند پوزیتیویستی، بگفته سردبیران، «عوامل معلوم اولیه جای هوش و قلبها گرفته»، کمک کنند.

اما، این تمایز بین کوادرننت‌های اجتماعی (منظور سیستم عمل اجتماعی - پیچ و مهره تجربی) و فرهنگی (منظور ارزش‌های مشترک جهانی - هوش و قلبها) تا حدود زیادی تمایز بین برون و درون (بین عینی و باطنی) هولون اجتماع می‌باشد. این دو بعد در تعاملی متقارن و دمساز با هم قرار دارند، اما هیچکدام نمی‌تواند بسادگی و خودبخود، به دیگری تقلیل یابد. (و بنابراین توضیح داده نشده، بلکه بهانه قرار داده شده اند.)

توجه به این نکته ضروری است که ما تعداد محدودی لغات در دسترس داریم، و ویلبر واژه «اجتماعی» را در دو مفهوم بکار می‌برد: یکی مفهوم محدود (بعنوان سیستم اجتماعی یا جنبه بیرونی قابل مشاهده در جامعه) کوادرننت سمت راست تحتانی، در نقطه مقابل «فرهنگی» یا ارزش‌های باطنی و ارزش‌هایی که بصورت تجربی قابل مشاهده نیستند (کوادرننت

335 limbic system

336 Neocortex

337 Gaia System

338 Peter Berger

339 Mary Douglas

340 Clifford Geertz

341 Anthropology

تحتانی سمت چپ)، و دیگری «اجتماعی» در معنای وسیع یا عام آن (که هم معنی اجتماعی در مفهوم محدود، و هم فرهنگی که در واقع کل نیمه تحتانی جدول را شامل می شود، مد نظر است). منظور ویلبر از «فرهنگی» همان کوادرننت تحتانی سمت چپ است و «اجتماعی» را برای کوادرننت تحتانی سمت راست محفوظ نگه می دارد.

در امر تفاوت بین اجتماعی و فرهنگی، یک مثال ساده این است: تصور کنید که شما به یک کشور خارجی می روید که زبان آن کشور را نمی دانید. بمحض رسیدن به آن کشور، شما در یک «سیستم اجتماعی»، یا اجزاء و مؤلفه های واقعی/عینی آن کشور قرار می گیرید. شما در «آن» کشور حضور دارید. مردمان حول و حوش شما به یک زبان خارجی تکلم می کنند که شما بلد نیستید. اما، لغات و کلمات بکار برده شده از جهت فیزیکی بگوش شما می خورند، همانطور که بگوش دیگران هم می خورند. شما و مردمان حول و حوش اتان به یکسان از طنین فیزیکی سیستم اجتماعی برخوردار شده اید. اما شما معنی کلمات را نمی فهمید. شما در آن سیستم اجتماعی قرار دارید اما در «جهان بینی» آن نیستید. شما در فرهنگ قرار ندارید. شما فقط برون (ظاهر لغات) را می شنوید، اما معنی و مفهوم درون (باطن آنها) را نمی فهمید. از همه آنچه که دلالت های اجتماعی به شما تحویل می دهد، شما به دلالت های فرهنگی پی نمی برید. در سیستم اجتماعی شما خودی هستید، اما در سیستم فرهنگی بیگانه اید.

مطالعه ارزش های فرهنگی باطنی نمی تواند به یک مطالعه سیستم های عمل برونی تقلیل داده شود (هر چند که تقارن هایی با هم دارند)، و گر نه می توانستید همه چیز را درباره یک جامعه بدانید بدون آنکه زبان آن را یاد بگیرید: فقط «رفتارهای» ساکنان (مثل رفتارهای ذرات یک گاز) را گزارش می دادید، و گور بابای آن «معناها و اشارات» نهفته در زبان. (فوکو در مرحله تقلیل گرایی سابق خود در دسته بندی کردن حقیقت و معنا-ی گزاره های زمانی، درست بهمین شکل عمل می کند، و فقط رفتارهای ساختاری آنها را گزارش می دهد، که جنجال زیادی بپا کرد. او بعدها این روش را پس گرفت و کاربرد انحصاری چنین رهیافتی را «متکبرانانه» نام نهاد. ولی، این تکبری است که هر «پوزیتیویسم شاد و شنگولی» در معرض آن قرار دارد.) هر هولون دارای یک بخش در کوادرننت تحتانی سمت راست می باشد. و البته این کل داستان نیست.

کوادرنت تحتانی چپ مطالعه معانی و ارزش های مشترک باطنی است که نگاه به جهان (یا جایگاه دنیوی مشترک) مجموعه هولون را شکل می دهد. در رابطه با انسانها، می بینیم که این از عهد کهن شروع و تا سحر و جادو، تا اسطوره و تا ذهنی (با همه انواع متغیرها، و حفظ امکانات تازه برای توسعه بیشتر) پیش می رود. و منظور ویلبر از فضای دنیای هولون های سفلی تر، بطور خلاصه این است؛ یک فضای مشترک که آنها قادرند نسبت به آن واکنش نشان دهند: ذرات دون اتمی به همه محرک های درون محیط واکنش نشان نمی دهند، چون آنها گستره بسیار محدودی را پذیرا می شوند که برایشان مفهوم دارد و حساسیت اشان را بر می انگیزاند. ذرات دون اتمی (و همه هولون ها) فقط به آن چیزی که در فضای دنیوی اشان است واکنش نشان می دهند: هر چیز دیگر برایشان «زبان خارجی» است و آنها در آن غریبه اند. مطالعه اینکه هولونها به چه چیزی واکنش نشان می دهند، همانا مطالعه فضای دنیای مشترک می باشد. (30)

#### 4.2.4 محور سمت راست و چپ (31)

کل نیمه راست، نیمه برونی، می تواند با زبان «آن»<sup>342</sup> (یا زبان «شئی») تعریف شود و بصورت تجربی مورد مطالعه قرار گیرد. (در مفهوم رفتارگرایی، پوزیتیویستی یا تک گفتاری {مونولوجیکال<sup>343</sup>} . همانطور که گفته شد، کل نیمه راست چیزی است که در «آن بیرون» می تواند دیده شود، و می توان به کمک شاخک های حسی (یا وسایل کمکی همچون تلسکوپ، میکروسکوپ، عکاسی) آن را ثبت کرد و به استناد آن ها نظریه پردازی کرد و معنی «تک گفتاری» یا «آنالیز تجربی» هم همین است.)

اجزاء و مؤلفه های نیمه راست؛ هر دو کوادرنت نیمه راست تحتانی و نیمه راست فوقانی، در واقع سطوح، نماها و فرمهایی بی طرف هستند که هر کدام را می توان با زبان «آن» تعریف کرد. شما هیچوقت لزومی به درگیر شدن با درون (باطن) این هولونها ندارید: لزومی به درگیر شدن با درون نگری یا تفسیر و توضیح یا معانی و ارزش ها ندارید. فقط نمای بیرونی و رفتارهای آن را توضیح دهید. چیزی خوب یا بد، بهتر یا بدتر، خواستنی یا ناخواستنی، خبیث یا نیکو، دون مایه یا شریف نیست. نماهای سطحی صرفاً وجود دارند و شما هم صرفاً آنها را مشاهده و تعریف می کنید. و شما می توانید این کار را انجام دهید، نماهای سطحی وجود دارند. و این داستانی است مشروع و روبهمرفته لازم. اما این کل داستان نیست.

ویلبر اغلب به مطالعه هر دو کوادرنت، راست فوقانی و راست تحتانی، بعنوان محور دست راست اشاره می کند: محوری که با چشم تن و یا وسایل کمکی می توان آن را دید. بطور خلاصه، محور زبانی «آن». (عین گرایی، تک گفتاری، قابل مشاهده، تجربی و رفتاری)

342 It

343 Monological

محور دست راست دارای دو اردوی متخاصم با هم می باشد: ذره گرایان<sup>344</sup>، یعنی آنانی که فقط به مطالعه سطوح افراد می پردازند، و کل گرایان<sup>345</sup> که پافشاری می کنند که نه افراد بلکه کل سیستم ها موضوع مقدماتی مطالعه می باشند. اما رویکرد هردو به یک نسبت به مطالعه عینیت (برون و ظاهر) ختم می شود. آنها دو اردوی سرزمین مسطح<sup>346</sup> هستی شناسی هستند: که قابل مشاهده است، میتوان با کمک حس ها آن را دریافت، و تجربی است.

در مقابل، کل نیمه سمت چپ جدول، با چشم تن دیده نمی شود (البته بجزء جنبه هایی از سمت چپ که در موادی از نماهای بیرونی / ظاهری جا میگیرند، که بعداً بحث می شود). بعبارت دیگر، نیمه سمت چپ نمی تواند با زبان «آن» تعریف شود. بلکه، کوادرننت چپ فوقانی با زبان «من»<sup>347</sup> و کوادرننت چپ تحتانی با زبان «ما»<sup>348</sup> تعریف شده اند. ویلبر به هر دو آنها تحت عنوان محور دست چپ اشاره می کند. نظر به اینکه، نیمه راست می تواند دیده شود، نیمه چپ اما باید تفسیر و تعبیر شود. به این دلیل که سطح قابل مشاهده است. وجود خارجی دارد، هر کسی می تواند به آن نگاه کند، اما ژرفا (باطن) مستقیماً قابل درک و دریافت نیست. محور دست راستی همیشه می پرسد «چه کاری می کند؟» یا «چطوری عمل می کند؟» در حالی که محور دست چپ می پرسد «معنای آن چیست؟»

آهویی می بیند که دارم به او نزدیک می شوم. این آهو ظاهر مرا می بیند، شکل و شمایل را و همه محرک های فیزیکی متصاعد شده از ظاهر بسمت خود را ثبت<sup>349</sup> می کند. اما معنی این محرک های فیزیکی چیست؟ آیا من دوست مهربانی هستم که برایش غذا می دهم؟ یا یک شکارچی با تفنگی در دست؟ آهو باید محرک هایی که از سمت من دریافت می کند و اینکه چگونه ممکن است بر او تأثیر گذارد را در چارچوب فضای دنیای خود حلاجی کند. و این تنها موضوع بینایی نیست: خُب آهو چیزی را می بیند. اما چه بسا در حلاجی و دریافت معنی و مفهوم آنچه که می بیند، خطا کند؛ یعنی چه بسا بجای غذا، تفنگ در دست من باشد. همه محرک های فیزیکی به آهو اصابت می کنند (و این مشکلی نیست)، مشکل اما اینجا است: معنا و مفهوم این محرک های فیزیکی چیست؟ سطح و نمای ظاهری معلوم و مشخص است اما چه چیزی در عمق و ژرفای آن نهفته است؟ چه منظوری در ورای عینیت بیرونی قرار دارد؟ چه چیزی بطریق تجربی<sup>350</sup> منتقل شده که بطور تمام و کمال تجربی نیست؟

نظریه ی اجتماعی<sup>351</sup> از زمان زایش خود تا امروز، دو اردوی شدیداً با هم ناسازگار را بوجود آورده است: هرمنوتیک و کارکردگرایی ساختاری<sup>352</sup> (یا همان نظریه سیستم ها): هرمنوتیک (علم تأویل - هنر و علم تفسیر) با قوت تلاش نموده که وارد فضای فرهنگ مشترک انسانی شده، آن را بازسازی کند و توجه ها را بسمت ارزش های محصور در آن برگرداند. در عوض، کارکردگرایی ساختاری خود را از معنا خلاص کرده و به نمای ساختارهای اجتماعی یا سیستم اجتماعی که بر رفتارهای عملی سیستم حکم می راند، نظر دوخته است.

هر دو کل گرایند. به این معنا که هردو، وجود فرد را در شبکه بزرگتری از کنش های مشترک جمعی قرار داده و تأکید دارند که فرد را نمی توان بدون توجه به سابقه ی کنش های مشترک جمعی درک نمود. اما آنها، دقیقاً، نماینده محورهای دست چپ و راست هستند، با هرمنوتیک که همیشه می پرسد «معنای آن چیست؟» و کارکرد ساختارگرایی که می پرسد «چه کاری از آن بر می آید؟»

برای بازسازی معانی (محور دست چپ) من باید درگیر تفسیر شوم (هرمنوتیک)؛ باید سعی کنم وارد ژرفای مشترک، ارزش های مشترک، و دیدگاه مشترک جهانی ساکنین شوم، باید سعی در فهم و توضیح فرهنگ از درون آن شوم (و در عین حال فاصله خود را با آن نگه دارم تا قادر به گزارش دهی باشم). من نمی توانم فقط معانی را ببینم؛ معنا، مثل یک لکه رنگ روی سطح به انتظار نمی نشیند، تا بر احساسات من اثر نهد. بلکه، من باید در نهایت توان با ژرفای درون ساکنین هم آوا شوم. ژرفای درون من («تجارب از سر گذرانده») باید خود را با قوت با ژرفای قرینه خود در ساکنین (یا تجارب از سر گذرانده آنها) که من در تلاش فهم آن هستم، هم راستا کند، از جهت حسی با آن عجین شوم، نه اینکه بدون هیچ حسی، صرفاً مشاهداتم را ثبت کنم. درک متقابل نمونه ای از هم آوایی باطنی هرمنوتیک ژرفا می باشد: «منظورت را می فهمم!»

برای مثال، رقص هوپی باران<sup>353</sup> به چه معنا است؟ شاید من، مثل بسیاری از دیگر «ناظران شرکت کننده» پی ببرم که این رقص بیانگر نوعی ارتباط با طبیعت است که مقدس پنداشته می شود، طوری که رقص، هم بیان طبیعت مقدس است و هم درخواستی از همان طبیعت. من برای فهم و بیان واضح این موضوع به شیوه جامعه شناسانه (و نه صرفاً عضو قبیله شدن)، بایستی به کل شبکه ای نگاه کنم که شامل اینها می شود: عادات و رسوم مشترک اجتماعی، و همچنین به معنا و مفاهیم «پس

344 Atomists

345 Wholists

346 Flatland

347 I

348 We

349 Register

350 Empirically

351 Social theory

352 Structural functionalism

353 Hopi Rain Dance

زمینه ناخودآگاه» زبانی (و معنا و مفاهیم پیش زبانی)، و تبادل فیما بین افراد و اشیاء که شامل «پیش استنتاج» یا «پس زمینه» یا «پیش آگاهی» از فضای دنیوی یا جهان بینی خاص می شود - همه بافت ها در درون بافتهای درون بافتها که ساختمان ارزش ها و معناهای باطن و درون یک فرهنگ را می سازند، بعضی از آنها آشکار (لازمه فهم اند) و برخی ناآشکار (و لازمه حفاری و کندوکاوی اند). (این خلاصه کوتاهی از برنامه هرمنوتیک ویلهلم دیلتزی<sup>354</sup>، وبر<sup>355</sup>، هایدگر<sup>356</sup> تا امروز با پول ریكونر<sup>357</sup>، هانز گادامر<sup>358</sup> و گرتز و تایلور می شود.)

از طرف دیگر، برای بازسازی کارکرد (محور دست راست)، من باید با احتیاط و بشکل کاملاً بی طرفانه ای، نه به گفتار بومیان در باره رقصی که انجام می دهند، بلکه به عملکرد واقعی خود رقص در کل سیستم عمل اجتماعی (عملکردی که برای بومیان ناشناخته است) توجه کنم. ناظر بی طرف به این نتیجه می رسد (آنطور که تالکوت پارسون<sup>359</sup> عمل نمود) که عملکرد رقص همانا مستحکم کردن همبستگی و انسجام اجتماعی است، فارغ از اینکه باعث بارش باران بشود یا نشود، چون این دیگر یک مسئله ثانوی است. آنچه که رقص واقعاً باعث می شود همانا ایجاد امکان و فرصتی است که افراد را به شکل بافت اجتماعی قبیله بهم پیوند می زند. (یعنی راه و روش خود گردانی و خود بازدهی سیستم عمل اجتماعی). برای چنین برآوردی، قبیله بعنوان یک سیستم کل، همراه با مدل (ساختاری) عمومی، و کارکرد کلی (رفتاری) در نظر گرفته می شود و بدقت مورد مطالعه قرار می گیرد، و بعد «معنی» هر رویداد و جایگاه (کارکرد) آن در کل سیستم هم مورد بررسی قرار می گیرد. (و این خلاصه ای است از برنامه ساختاری/کارکردی و "نظریه سیستم" در انواع مختلف، از کومه<sup>360</sup> تا پارسون تا نیکلاس لوهمن<sup>361</sup> و حتی در انواع دیگر ساختارگرایی و باستان شناختی کلاود لووی اشتراوس<sup>362</sup> تا فوکوی اولیه).

یک محور همیشه می پرسد، «کارکرد آن کدام است؟» و در نتیجه بر مبنای تفاوت های طبیعی، تجربی و مشاهداتی، در پی ارائه توضیحات است، و محور دیگر همیشه می پرسد، «به چه معنا است؟» و بر همین اساس در پی رسیدن به درک و فهمی است که دوجانبه باشد. سطح گسترش می یابد، درون (باطن) نیت دارد - مسئله به همین سادگی است. (32)

#### 4.2.5 تقلیل گرایی ظریف<sup>363</sup>

حقایق مهمی در رویکردهای هر دو محور دست چپ و دست راست نهفته اند، و برای یک دیدگاه متعادل یا «تمام کوادرنتی» لازمند. موضع ویلبر این است که هر هولون (حداقل) این چهار جنبه و یا بعد (یا چهار کوادرننت) را دارا است و در نتیجه می تواند (و باید) در جوه نیتی/قصیدتی، رفتاری، فرهنگی، و اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد. هیچ هولون تک بعدی وجود ندارد، هر هولون دارای چهار کوادرننت می باشد.

مسلماً هر چه که هولون ابتدایی تر باشد، ما بهمان نسبت هم کمتر نسبت به ارزش باطنی آن، قصد و نیت آن، یا فرهنگ آن اهمیت می دهیم، که جای تأسف دارد. اما فعلاً نکته اینجا است: فارغ از اینکه ما در باره هولون های زیردست چگونه فکر می کنیم، اما وقتی مسئله حداقل به وجود انسانی مربوط می شود، هیچکدام از چهار کوادرننت نمی تواند از حق تقدم برخوردار شود.

این ما را به موضوع تقلیل گرایی زمخت<sup>364</sup> در مقابل تقلیل گرایی ظریف می رساند. هواداران تقلیل گرایی زمخت، قبل از هر چیز، اعتقادی به این ندارند که هرگونه باطنی وجود داشته باشد، پس موضوع معنا، ارزش، شعور، ژرفا، فرهنگ، و نیت - هیچوقت به ذهن اشان نمی آید. آنها در واقع امیدوارند با این قمعز بر لب بمیرند که ما هیچوقت ارزشی ندیدیم که نتوانسته باشیم آن را به اتم تقلیل دهیم.

تقلیل گرایی زمخت، ابتدا همه کوادرننت ها را به کوادرننت فوقانی سمت راست تقلیل می دهد، و بعد - این همان قسمت زمخت آن است. کل ساختارهای فراتر در کوادرننت فوقانی سمت راست را به ذرات اتمی یا ذرات دون اتمی تقلیل می دهد. نتیجه صرفاً ماتریالیستی، (معمولاً) مکانیکی، و (همیشه) اتمی می باشد. از نظر تاریخی، تنها تعداد معدودی افراد خل برخوردار از نابغه، این مسیر را با نوعی مهارت به انجام رسانده اند؛ از پیروان اپیکور<sup>365</sup> شروع و تا هولیک<sup>366</sup> و لامتری<sup>367</sup> ادامه می یابد.

354 Wilhelm Dilthey

355 Weber

356 Heidegger

357 Paul Ricoeur

358 Hans Gadamer

359 Talcott Parsons

360 Comte

361 Niklas Luhmann

362 Claude Levi-Strauss

363 Subtle Reductionism

364 Gross reductionism

365 Epicureans

پولانی آن را «پیش داوری مورد تأیید نابغه» نامید و لاجوی<sup>368</sup> آن را در «هیچ حماقت انسانی وجود ندارد که قهرمان خود را پیدا نکرده باشد» خلاصه کرد.

نقطه مقابل این اتم باوران سرزمین مسطح<sup>369</sup>، کل باوران سرزمین مسطح<sup>370</sup> هستند. کل باوران همه هولون ها را به اتم تقلیل نمی دهند بلکه، همه چیز را به نیمه چپ جدول، به قرینه واقعیت در نیمه راست جدول، تقلیل می دهند. این بدان معنا است که آنها در همه ابعادشان نظریه پردازان سیستمی و ساختاری/کارکردی هستند، از نظریه عمومی سیستم ها تا نظریه سیستم های دینامیک مدرن تا بسیاری از «پارادایم های جدید» و نظریه های «اکولوژیستی/کل باور». همانطور که یکی اشاره کرده، قلب آنها در جای درست قرار دارد اما نظریه های آنها، چون تجربی و تک گفتاری هستند، و چون بجای درون که باید با سختی و مشقت تفسیر و تعبیر شود، با ظاهر و برون سر و کار دارند، بخاطر همه اینها، آنها همراه با یک تقلیل گرایی ظریف ظاهر می شوند. ظریف چون آنها از کاری که کرده اند، کلاً غافلند. آنها ادعا می کنند که کل واقعیت را دریافته و لحاظ کرده اند، در حالی که آنها نیمه دیگر آن را ویران نموده اند.

بنظر می رسد، آنچه که این نظریه پردازان سیستمی و کل باور متوجه آن نمی شوند این است که در حالی که آنها از تقلیل گرایی زمخت اجتناب کرده اند- که برای اینکارشان باید مورد تقدیر واقع شوند- اما بهرحال (و بشکلی نامعلوم بر آنها) نمونه بارز تقلیل گرایی ظریف می باشند. آنها همه چیز را به اتم تقلیل نمی دهند، بلکه در درون «سیستم»، هر چیزی در سمت چپ را به تعاریف سمت راست جدول تقلیل می دهند. آنها کل گرایی چهار کوادرنتی (یا کل گرایی کانتاتی) را به کل گرایی سمت راست، کل گرایی مسطح، تقلیل می دهند. آنها از کل باور بودن خود احساس غرور می کنند. تقلیل گرایی ظریف کماکان هر از گاهی سخنگویی را برای خود تولید می کند، ولی کلاً، از جهت تاریخی تأثیر چندانی نداشته و قطعاً بنظر نمی رسد که به اندازه بسیاری از پارادایم های نقدی جدید اثرگذار بوده باشد. یک عامل براستی ویرانگر برای هستی شناسی<sup>371</sup> مدرن سرزمین مسطح، برای خدشه به کائنات، همانا محور دست راست نظریه سیستم ها یا نظریه ساختاری/عملکردی در انواع مختلف خود می باشد. نظریه پردازان سیستمی دوست دارند ادعا کنند که اتم باوران عامل فتنه تقلیل گرایی هستند، و آنها با تأکید بر کل بودن طبیعت سیستم های درون سیستم ها، بر تقلیل گرایی غلبه کرده اند و نتیجتاً در موقعیتی هستند که به «التیام سیاره گردان» کمک می کنند. ولی آنچه که آنها واقعاً در عمل انجام داده اند، بکار بردن یک تقلیل گرایی ظریف برای غلبه بر تقلیل گرایی زمخت می باشد.

این کل باوران سرزمین مسطح ادعا می کنند که مثلاً، بزرگترین «میراث منفی» روشن گری، همان هستی شناسی اتمی و نفاق افکن می باشد. اما اتم گرایی بن مایه مسلط روشنگری نبود. همانطور که عملاً هر تاریخ نویس دوران روشنگری مشخص کرده است- بن مایه مسلط دوران روشنگری «هارمونی نظم بهم پیوسته وجود» بود، یک هارمونی سیستمی که پشت همه چیز بود، از «دست نامرئی» فوق العاده آدم اسمیت (به کتاب ثروت ملل آدم اسمیت مراجعه شود.) تا «نظم های در هم تنیده»<sup>372</sup> جان لاک، تا «هم آهنگی پهناور و دو سویه کل هستی» اصلاح طلبان<sup>373</sup> و خداباوران<sup>374</sup>. برای مثال، چارلز تایلور نتیجه گیری عملاً بی چون چرای حکیمان را نمایندگی می کند و می گوید: «روند کلی روشنگری این است که طبیعت بعنوان یک سیستم کل در هم تنیده از واقعیت عینی است که در آن همه موجودات، از جمله انسان، از روش طبیعی زیستی برخوردارند که با روش زیستی دیگر موجودات هستی عجین شده، بشرطی که مدل میناء، طرحی است برای شاد زیستن و در نتیجه نیکو است. مدلی که روشنگری از طبیعت، از جمله طبیعت انسانی، توسعه داد، این است که آن را بعنوان یک کل موزون و هماهنگ که اجزاء آن بخوبی با هم چفت و بست شده اند، می داند، و «یکپارچگی نظم با یک حالت در هم تنیده همراه با انگیزه اعمالی که یک کل موزون و هماهنگ را بوجود می آورند.» همانطور که الکساندر پوپ<sup>375</sup> بعنوان نماینده یک نسل می گوید: «هارمونی عظیم گیتی چنین است، که از نظم و یگانگی، رضایت خاطر همه فراهم می شود، طوری که بزرگ و کوچک، ضعیف و قوی همه در خدمت هم قرار داده شده اند، نه رنج کشی بلکه تقویت، و نه اشغال، بلکه اجزاء همه با کل همبسته اند، به همه خدمت شده، همه در خدمتند، هیچ چیزی بکنار نایستاده.»

همانطور که تفکر روشنگری اعلام کرده بود «در طبیعت همه چیز بهم متصل است»، و لاجوی اشاره می کند که «آنها عادت داشتند که با شیوایی و بلاغت در باب کمال عالم بعنوان یک سیستم کامل بحث کنند.»

366 Holbach

367 La Mettrie

368 Lovejoy

369 Flatland atomists

370 Flatland holists

371 Ontology

372 Interlocking orders

373 Reformists

374 Deists

375 Alexander Pope

ویلبر می گوید؛ نه، اشکال روشنگری این بود که هستی هر دو بعد چپ و راست را گرفته و به هستی ای تقلیل داد که بطور تجربی (یا تک گفتاری) قابل توضیح باشد: نیمه چپ را بر قرینه نیمه راست آن خراب کرد. جرم بزرگ آن نه تقلیل گرایی زمخت بلکه تقلیل گرایی ظریف بود. (33)

همانطور که جان لوک گفته بود: هولارشی عظیم وجود به «کلیت هم آهنگی از نظمهای در هم تنیده» سقوط نمود، اما نظم هایی که نه درون داشتند نه باطن و نه تمایز کیفی، ولی در عوض می شد با نگاهی عینی و تجربی به آنها ره یافت. (همه رشته هایی برابر در شبکه سرزمین مسطح). (34)

## 4.2.6 تصاویر

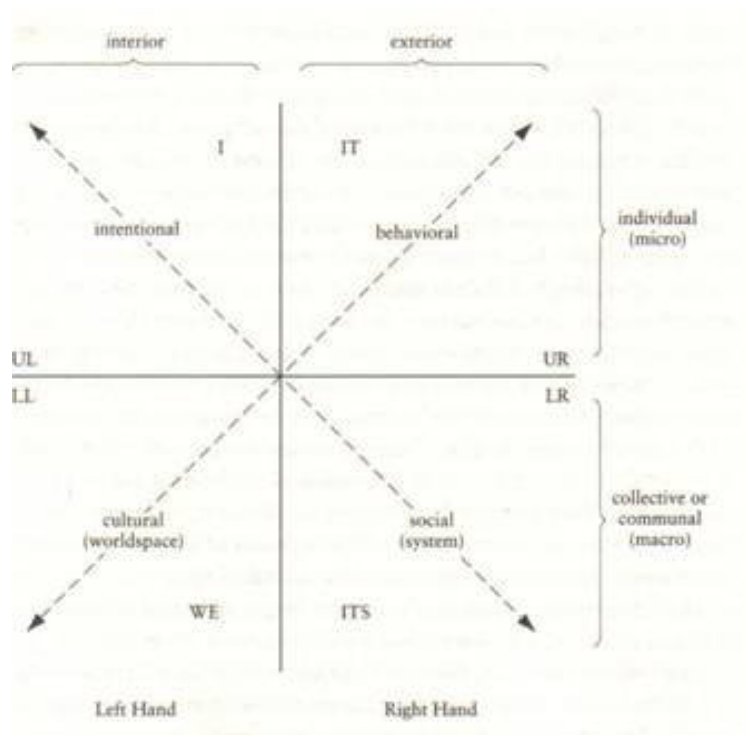


FIG 1.1 Ken Wilber's Four Quadrants  
Ken Wilber. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality* Boston: Shambhala. p 127

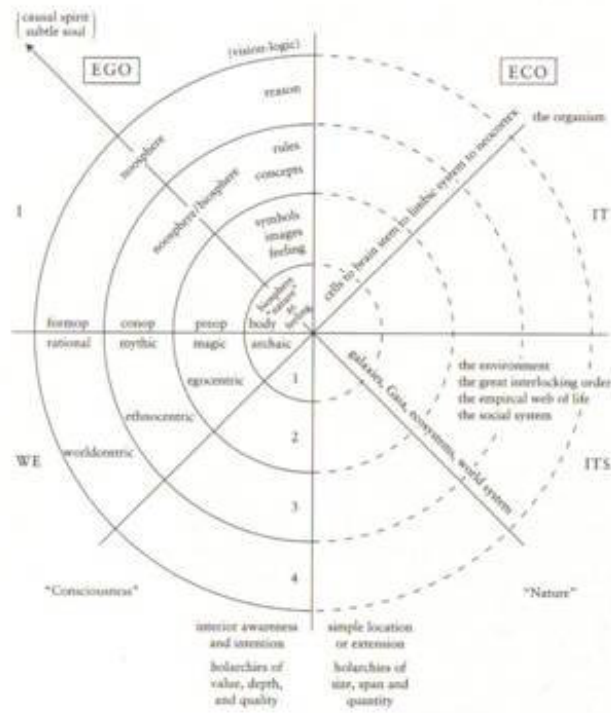


FIG 1.2 Ken Wilber's Ego and Eco (before the collapse)  
 Ken Wilber. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality* Boston: Shambhala. p 449

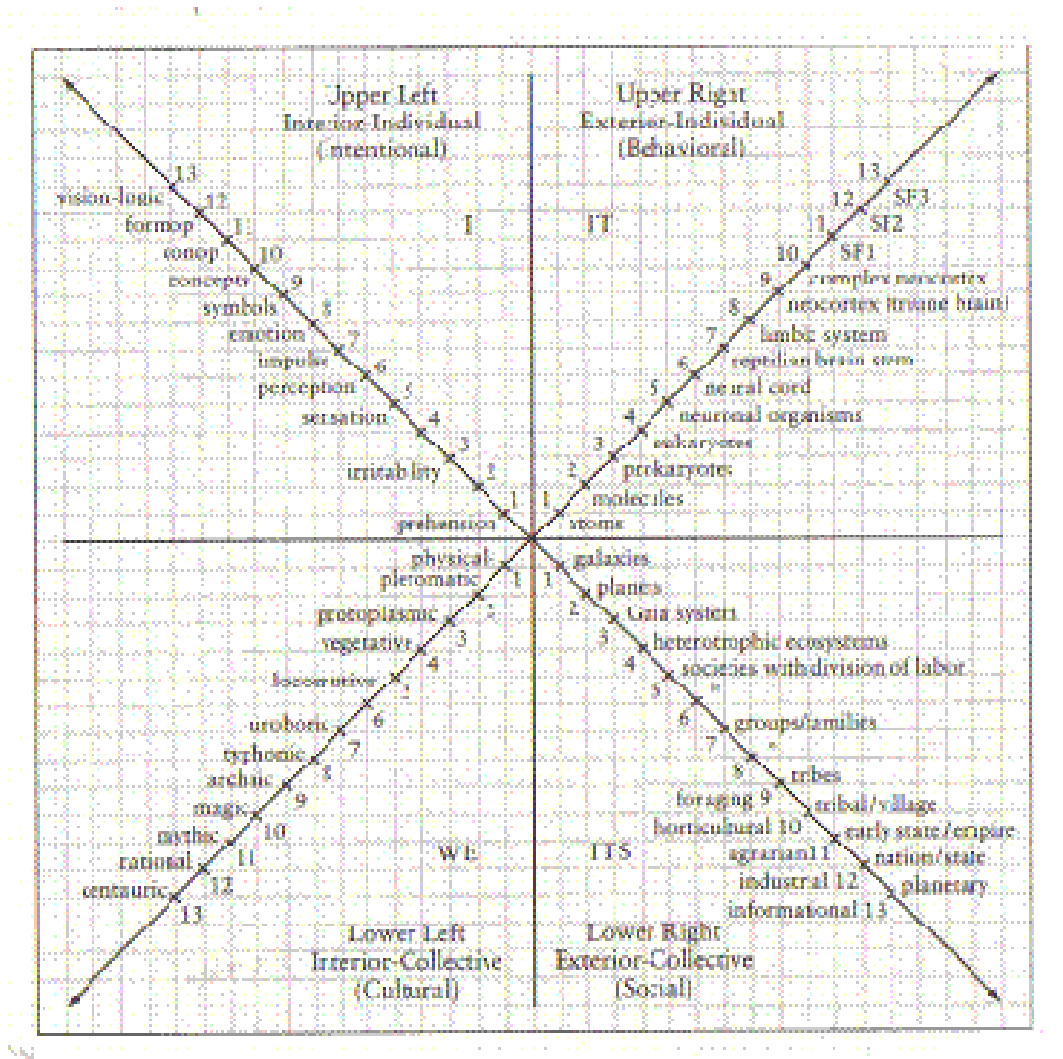


FIG 1.3 Ken Wilber's Four Quadrants with some details:

Ken Wilber. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality* Boston: Shambhala. p 198

### 4.3 نتیجه گیری

چند سازمان سکس شناسی عمده موجود در جهان، یا جهت گیری کلینیکی- پزشکی و یا جهت گیری جامعه شناسانه دارند. (البته بسیاری از مؤسسات سکس شناسی عمدتاً پراگماتیک هستند.) همه اینها بنوبه خود مهم می باشند اما، سکس شناسی خیلی بیشتر از وجوه پزشکی، رفتاری، روانی - اجتماعی - پراگماتیکی است. ابعاد و جنبه های نیتی (قصدیتی)- فرهنگی و معنوی سکس شناسی هم هستند. هیچکدام «علمی تر» از دیگری نیست. هر چقدر که خدمات اسحاق نیوتن، کریس برنارد (متخصص پیوند قلب - اهل آفریقای جنوبی)، جان واتسون، ب. اف اسکینر (رفتارگرا)، لوئیس پاستور و زیگموند فروید مهم باشند، اما این دانشمندان به صرف اینکه دانشمندان «درست حسابی» و «ناب» هستند، «بهتر» از کارل یونگ، اریک فروم، یورگن هابرماس و بسیاری دیگر نمی باشند.

انتگرال گرایی جهانی (در زمینه علم، اخلاق و زیبایی شناسی) قیاس و فرضیات غیر قابل بحث سکس شناسی می باشد. سکس شناسی فی النفسه یک علم مستقل، جامع و فراگیری است که از نظریه های جامع، هم کنش و تعاملی خود بعنوان متا نظریه برخوردار است. هدف مارفتن در لابلای و ورای سکس شناسی کلینیکی پزشکی/روانی ثقیل گرا از یک سو و ساختارگرایی و واسازی اجتماعی از سوی دیگر می باشد.

بزبان معرفت شناختی، امروزه فقط یک راه برای ربط و انتگرال همه اینها به هم وجود دارد و آن هم از طریق انتگرال جهانی کن و بلیر می باشد.



هدف سکس شناسی رعایت عدالت در حق هرکدام از «چهار کوادرننت» ( نیستی/قصیدیتی، فرهنگی، رفتاری و اجتماعی) می باشد، بدون آنکه یکی را بر دیگری ترجیح دهد. و این تنها راه پیوند دو پارادایم متفاوت موجود (رفتاری و اجتماعی) در سکس شناسی و افزودن ابعاد نیستی/قصیدیتی، فرهنگی و معنوی به آن می باشد، تا کل شبکه حیات و زندگی را بطور علمی در خود منعکس کند.

پی نوشت

[1] Von Bertalanffy L. 1968. *General Systems theory: Foundations, development and applications*. New York: G Braziller. pp.187-188.

[2] Hanson B G. 1995. *General Systems Theory: Beginning with Wholes*. Washington: Taylor & Francis.

[3] Vorster, C. 2003. *General Systems Theory and psychotherapy, beyond postmodernism*. Pretoria: Universiteit van Pretoria. p 107

[4] Ibid. p. 106.

[5] Ibid. p. 118.

[6] Kuhn T S. 1970. *Reflections on my critics*, in Lakatos I & Musgrave A (eds) *Criticism and the growth of knowledge*. Cambridge: Cambridge Univ. Press. p. 267.

[7] Wilber K. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality*. Boston & London: Shambhala. 2<sup>nd</sup> ed. p. 29.

[8] Habermas J. 1990. *The philosophical discourse of modernity* Trans. F. Lawrens. Cambridge: MIT Press pp. 363, 367.

[9] Lemmer J C. 1991. *Hipotese-genererende ondersoek in Prakties-Teologiese navorsing*. In: *Praktiese Teologie in Suid-Afrika*. 6 (1) Pretoria.

[10] Lemmer J C. 1990. *'n Prakties-Teologiese ondersoek na die gemeente se verstaan van die preek*. Pretoria: UNISA.

[11] Wilber K. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality*. Boston & London: Shambhala. 2<sup>nd</sup> ed.

[12] Crittenden J. 1992. *Beyond Individualism*. Oxford: Oxford Univ. Press.

[13] Borysenko J. 1990 *Guilt is the Teacher, Love is the Lesson*. London: Crucible. p 151.

[14] Wilber K. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality*. Boston & London: Shambhala. 2<sup>nd</sup> ed.

[15] Ibid. p. xi

[16] Ibid. p. 23.

[17] Ibid.

[18] Habermas J. 1982. *Theorie der Kommunikativen Handeln*. Frankfurt: Suhrkamp.

[19] Wilber K. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality*. Boston & London: Shambhala. 2<sup>nd</sup> ed. p. 23.

[20] Ibid.

[21] Ibid. p. 24.

[22] Ibid.

[23] Ibid. pp. 24,25.

[24] Ibid. pp. 25,26.

[25] Ibid. p. 26.

[26] Gardner H. 1972. *The quest for mind*. New York: Vintage. p.172.

[27] Wilber K. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality*. Boston & London: Shambhala. 2<sup>nd</sup> ed. p. 27.

[28] Ibid.

[29] Ibid. p. 127.

[30] Ibid. pp. 127-131.

[31] Ibid. p. 131.

[32] Ibid. pp.131-134.

[33] Ibid. p. 137.

[34] Ibid. pp. 135-137.

## **فصل پنجم: تئوری پایه ای سکس شناسی** **.....در بین و فرای قطبها**

به هر نظریه تازه، ابتدا بعنوان نظریه ای پوچ و مضحک حمله می شود، در مرحله بعد به حقیقت داشتن آن اعتراف می گردد اما، فقط بعنوان حقیقتی واضح و ساده، و در آخر، نظریه آنچنان مهمی تلقی می شود که مخالفان قبلی اش ادعا می کنند خود بانی آن بوده اند. ویلیام جیمز (1)

### **5.1 نیاز به سکس شناسی بعنوان یک علم مستقل**

در ابتدای قرن بیستم و از درون حرفه پزشکی بود که نیاز به سکس شناسی بعنوان یک علم مستقل مشتمل بر همه رشته ها، بدیهی شمرده شد. دکتر ایوان بلوچ بعنوان یک پزشک در برلین شاغل بود و در خصوص بیماریهای آمیزشی تحقیق و تفحص می کرد. پژوهش های او در این زمینه خیلی زود شهرت و اعتباری برایش به همراه آورد. او در عین حال، در مورد دیگر مسائل جنسی هم قلم می زد و عضو فعال جنبش رفرفم جنسی بود. بلوچ ابتدا اندیشه کلی سکس شناسی بعنوان یک علم مستقل را پیشنهاد و بعدها آن را گسترش داد. او در سال 1907 اولین کتاب سکس شناسی خود را تحت نام «زندگی جنسی معاصر» منتشر، و در آن بر این نکته تأکید نمود که سکس شناسی موضوع علوم عام بشری است و با حواله کردن آن به رشته پزشکی صرف، نسبت به آن بی حقی روا می شود.

«نویسنده کتاب پیش رو بر این اعتقاد است که تفکر و دیدگاه صرفاً پزشکی به زندگی جنسی..... قادر به رعایت انصاف در رابطه چند بعدی بین سکسیت و دیگر کرانه های زندگی انسان نمی باشد. رعایت انصاف و عدالت در خصوص اهمیت همه جانبه عشق در زندگی فرد و جامعه حکم می کند که در امر تکامل تمدن بشری، بایستی با این شاخه خاص پژوهشی هم با همه توابع و فرعیات آن بعنوان جزئی از دانش عمومی بشر برخورد شود. دانش عمومی که شامل پیوندی از همه علوم عمومی دیگر از جمله زیست شناسی، مردم شناسی، قوم و تبارشناسی، فلسفه، روانشناسی، تاریخ ادبیات، و کل تاریخ تمدن می شود..... تا بحال، پیمان و مقاله کامل و مجردی حول کلیت و شمولیت زندگی جنسی وجود نداشته است. وقت چنین میوه چینی ای فرا رسیده که اطلاعات و داده های کلان و هنگفت موجود غربال شوند تا نتیجه کار، قالب و چارچوبی برای یک دیدگاه و نقطه نظر متمرکز یعنی سکس شناسی قرار گیرد.» (2)

در پیشگفتار اولین جلد «راهنمای علوم جنسی - همراه با توضیحات» که ابتدا در سال 1912 چاپ رسید، بلوچ خواستار سکس شناسی ای شد که بعنوان یک علم شامل و جامع (انتگرال) باشد طوری که همه علوم بشری را در برگیرد. بلوچ نوشت: «طبیعت دوگانه نیروی جنسی، بعد بیولوژیکی و بعد اجتماعی آن، علت سختی و مشقات پژوهشهای علمی سکس را آشکار می سازد، و این را هم قابل درک می کند که چرا از یک طرف دانشمندان پزشکی و طبیعی، و از طرف دیگر دانشمندان الاهیات، فلاسفه، وکلا، و اندیشمندان فرهنگی، همه معتقدند که آنها باید «مسئله جنسی» را از دریچه تنگ دیدگاه خود حل کنند. همین واقعیت بخودی خود، ضرورت پی افکندن سکس شناسی بصورت یک علم مستقل را ثابت می کند. علم مستقلی که دیگر نبایستی بعنوان ضمیمه ای از هیچ علم دیگری دیده شود، و یا مزخرف تر از آن، بعنوان مجموعه ای از

علوم نامبرده (در عرصه سکس) تلقی گردد. چون چنین چیزی ما را به همان جایی می برد که دیدگاه صرفاً پزشکی - کلینیکی فون کرافت-ابینگ..... پیشینیان و دنباله روان او ما را برد، و برخی از آنها فکر می کردند به علم خدمت کرده اند در حالی که آنها صرفاً یکسری واژه های با لحن و لعاب خارجی را رواج داده اند..... دیدگاه صرفاً پزشکی به سکسیت (دیدگاه روانی بجای خود)، برای درک و فهم رابطه پرجانبه سکس با دیگر ابعاد سپهر و قلمرو زندگی انسان کفایت نمی کند. این رابطه ها در تمامیت خود موضوع سکس شناسی می باشند. سکس شناسی با این تکلیف مواجه است که نه تنها رابطه فیزیولوژیکی بلکه روابط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی ما بین جنس ها را مورد تحقیق و بررسی قرار دهد.» (3)

از آنجا که علم سکس شناسی مورد نظر بلوچ بصورت دوآلیستی در مطالعات طبیعی و یا مطالعات فرهنگی پیش رفت، پا رادایم (گفتمانهای دوآلیستی) قرن بیستم در مقابل سکس شناسی بعنوان یک علم مستقل انتگرال، قرار گرفت. اما هرگز نمی توان به سکس پشت پا زد و آن را نادیده گرفت، حتی از جهت علمی هم نمی توان چنین کاری کرد. بهمین دلیل هم، سکسیت بشری بصورت نهان یا آشکار بعنوان یک رشته فرعی مطالعات پزشکی، روانشناسی، جامعه شناسی، فلسفی، مردم شناسی و غیره همیشه مورد تحقیق و پژوهش قرار می گرفت. هر کدام از این رشته ها سکس شناسی را از منظر دیدگاه و منافع رشته خاص خود مورد مطالعه قرار دادند.

فاصله بین به اصلاح علوم خالص و علوم اجتماعی بیشتر شد و دو پارادایم مربوط به مطالعه سکسیت بشری بصورت دوآلیسم (دو نیروی مقابل هم) شکل گرفتند. در یک سو، تقلیل گرایان علوم به اصطلاح خالص<sup>376</sup> بودند؛ رویکرد پزشکی-کلینیکی. در ابتدا فقط روانشناسی رفتارباور<sup>377</sup> در درون این علم انحصاری پذیرفته گردید. از سوی دیگر، ساختارگرایی اجتماعی بعنوان پارادایم سکسیت بشری شکل گرفت. ساختارگرایی اجتماعی نه تنها ایده وجود تنها یک حقیقت را به چالش کشیدند، بلکه تصور تحقیقات اجتماعی بی طرفانه را هم مورد شک و تردید قرار دادند. آنها پژوهش های علمی سنتی را اگر نه سراپا دروغ، در بهترین حالت امیدواری زاهدانه تلقی کردند. (4) جنگ و جدل تلخ بین هواداران دو پارادایم، سکس شناسی را ایزوله کرد و در میان علوم دیگر اعتباری برای آن نیافرید. یک وضعیت این یا آن حاکم بود که همه مطالعات سکسیت بشری را محدود و زهرآلود نمود.

بعد اینترنت، اچ.آی.وی، ایدز، پسا مدرنیسم و گلوبالیسم از راه رسیدند. ساختار شکنی / واسازی<sup>378</sup>، همه مطلق گرایان و انحصارطلبان را بشدت شکست داد. نسبیت گرایی جای انحصار طلبی و، انواع واقعیت ها جای تنها یک واقعیت را گرفت. اصل و اساس دورنماهای قدیمی انحصاری بلرزه افتادند. حالا دیگر علم خالصی وجود ندارد.

اما در قرن بیست و یکم زمان سریع تر می گذرد. پسا مدرنیسم عمر کوتاهی داشت. واقع انگاری سنجشگرانه (واقع گرایی نقادانه)<sup>379</sup> جای پسا مدرنیسم را گرفت. گفتمان گلوبال شبکه ای جای معجزات خدایی را گرفت. نظریه اکوسیستمی گوشزد می کند که ما بر علیه همدیگر مبارزه نمی کنیم. اتحاد یعنی قدرت. نلسون ماندلا سیاه و سفید را متحد کرد. دیوار برلین فرو ریخت. شرق و غرب به هم نزدیکتر شدند. هولیسم و پزشکی آلترناتیو جهان را فرا گرفت. پزشکی سنتی و آلترناتیو آن همه سعی خود را برای تحمل یکدیگر بکار می برند.

امروزه مسئله عمده همانا یکپارچگی جهانی (انتگرال جهانی) است. اینترنت پابرجا خواهد ماند، و همینطور گلوبالیزاسیون و نظریه انتگرال. دیوار برلین بصورتی ناگهانی در وسط همه علوم فرو ریخت. حادثه ای از قهر جبروت. آدمیان باید متفرق می شدند تا همه خاک جهان را بپوشانند. حالا ما نیاز به اتحاد و همگرایی داریم، نیاز به قرار و آرام گرفتن، و یکی کردن همه نیروهای خود برای بقاء. اتحاد و یگانگی قدرت و استقامت می آورد. نیروهای متحد در برابر جنبه های مهیب تکنولوژی. نیروهای متحد در برابر انحصار طلبی و مطلق بینی. نیروهای متحد در برابر ایدز. نیروهای متحد در برابر هر نوع سرکوب سکس و زندگی.

عاقبت وقت آن رسیده است که سکس شناسی جای خود را بعنوان یک رشته مستقل و مشتمل فراگیر و انتگرال، در بین علوم دیگر مطالبه کند. واقعیت اچ.آی.وی و ایدز این را می طلبد. بعلاوه، یعنی چه که یکی از مهمترین خوی های بشری، علم خاص خود را دارا نمی باشد؟ فقط بخاطر زهد فروشی اخلاق گرایان؟ فقط بخاطر خودخواهی علوم انحصاری؟ در این واقعیت هیچ شک منطقی و غیر منطقی وجود ندارد که سکس شناسی یک علم مستقل و قائم بذات خود می باشد که با اغلب علوم دیگر رابطه ی پویایی دارد؛ علوم پزشکی، روانشناسی، جامعه شناسی، پژوهش های دینی، فلسفی، مردم شناسی، آموزشی، حقوق، و بسیاری علوم دیگر. به قفسه های کتابخانه ها در بخش های مربوط به هر کدام از این رشته ها نگاه کنید. همگی ادعا می کنند که در موضوع سکس بعنوان بخشی از حوزه مطالعات خود، خبره می باشند. می توان گفت که هر کدام از این رشته ها از زاویه علمی مربوط به حوزه مطالعاتی و منافع رشته خاص خود وارد موضوع سکسیت می شوند. برای درک این که کل خیلی بیشتر از مجموعه همه اجزاء می باشد، لازم به انشتین بودن نیست (ارسطو، فون برتالانفی).

376 Pure sciences

377 Behaviouristic psychology

378 Deconstructionism

379 Critical realism

مدتها است که وجود سکس شناسی بعنوان یک علم مستقل خود مختار فرا رسیده است. اینترنت، اچ.آی.وی و ایدز، فرو ریختن بسیاری از دیواره های انحصاراتی، و فراتر از هر چیز، گلوبالیزاسیون و انتگرال جهانی، زمینه را آماده کرده است.

## 5.2 فرض و قیاس معرفت شناسانه<sup>380</sup>

معرفت شناسی، شاخه ای از فلسفه است که به بحث از ماهیت معرفت / شناخت بشری و حوزه آن، مبانی و پیش فرضهای حصول این شناخت و معرفت، و اعتبار اقسام گوناگون شناخت می پردازد. معرفت شناسی یعنی این که ما چگونه می توانیم شناخت پیدا کنیم. و استدلال، پیش فرض ها، ابزار و روش های این شناخت کدامها هستند. در معرفت شناسی، درباره شناخت های انسان و ارزش یابی انواع و تعیین ملاک صحت و خطای آنها بحث می شود.

### 5.2.1 انتگرال جهانی و عدم تجمیع<sup>381</sup> (کل، همان حاصل جمع اجزاء خود نیست).

فرض های معرفت شناختی ما بر انتگرال عمومی و اصل «کل همان حاصل جمع اجزاء خود نیست» استوار می باشد. عدم تجمیع یکی از مفاهیم مهم نظریه سیستمها است و بطور ساده به معنای آن است که کل (مثلا سکس شناسی) بسیار بیشتر از حاصل جمع اجزاء متشکله خود (سکس شناسی ارائه شده توسط پژوهش های پزشکی، روان پزشکی، جامعه شناسی یا فرهنگی و مذهبی که هر رشته از زاویه دیدگاه و منافع خود بدان پرداخته) می باشد. سکس شناسی پایگاهی است که تمام ابعاد منحصر بفرد سکسپت بشری (که توسط رشته های مختلف مورد تحقیق و پژوهش واقع شده) را یک جا در یک کل معنادار و هدفمند با هم ادغام و تلفیق می کند. اما سکس شناسی بعنوان یک کل خیلی بیشتر از ایستگاهی است که مسیر قطارها را تعیین و تنظیم می کند. سکس شناسی نه تنها به جمع آوری نتایج و دستاوردهای بسیار با ارزش پژوهش های رشته های مختلف در رابطه با سکسپت بشری می پردازد بلکه، (بعنوان یک کل) علائق و منافع منحصر بفرد خود را هم دارا است و ایجاب می کند که سکس شناسی دست به تحقیقات و پژوهش های خود بر مبنای آخرین دست آوردهای میان فرهنگی، و معرفت شناسی پذیرفته شده، دست بزند (فون برتالانی، ک. کوپر، هابرماس، نایلور، ویلبر).

چنین امری، سکس شناسی را بعنوان یک رشته مستقل، قادر می سازد که روی امکانات، مسائل و نکات تحقیقی خاصی تمرکز کند که قبلا بدلائل قابل فهمی مورد توجه دیگر رشته ها واقع نشده اند، چون در چارچوب علائق و پژوهش های آنها نبوده اند. یک مثال از این نوع امکانات پژوهشی، تحقیق پیرامون رابطه بین دلائل فیزیکی، روانی، فرهنگی و جامعه شناسی اضطراب و دلهره عملکرد<sup>382</sup>، و نمونه دیگر پیرامون رابطه بین میل و کشش جنسی از یک طرف و «اختلال» نعوذی/ ارگاسمی از طرف دیگر، می باشد. جهان پزشکی روی مسائل فیزیکی تمرکز می کند و جهان روانشناسی روی روان، اما سکس شناسی به رابطه بین دو عامل فیزیکی و روانی، و همچنین ابعاد کلی اجتماعی، فرهنگی و معنوی رابطه هم، علاقمند است. مثال دیگر اچ.آی.وی و ایدز می باشد. رهبران مذهبی از زاویه دیدگاه مذهبی با آن برخورد می کنند و جهان پزشکی از منظر پزشکی. مسئله ای نیست. همه اینها قابل فهم اند. اما، از جهت سکس شناسی، هیچکدام از این دو دیدگاه، کامل، فراگیر و سکسپت شناسانه نیستند.

### 5.2.2 کلیت باوری و شمولیت جامع<sup>383</sup>

سکس شناسی روی فرد «جنسی» در مفهوم و چارچوب کلیت باوری و شمولیت جامع تمرکز می کند. کلیت باوری و شمولیت جامع باید در همان مفهوم هولیسم ای<sup>384</sup> که ویلبر توضیح می دهد، در نظر گرفته شود. کلیت باوری و شمولیت جامع نه تنها به هولونها، کلیت شمولی و مبادله بین اجزاء سازنده کل بلکه، به سلامتی و بهبودی خود کل هم اشارت دارد. سکس شناسی یک علم جامع انتگرال شمولیتی می باشد.

درک ما از کلیت باوری و شمولیت جامع شامل هر چهار کوادرنانت کن ویلبر؛ من و ما، درون و برون (ظاهر و باطن) می شود. (6) ما با هابرماس و ویلبر هم رای هستیم و تقلیل گرایی ظریف را رد می کنیم. (7) (برخی از تئورسین های سیستمی، محور دست چپ را به محور دست راست تقلیل می دهند. هر چند که «دبلیو»<sup>385</sup> قبل از کلیت باورانه<sup>383</sup> را همچنان بکار می بریم اما «دبلیو» را در پرانتز می گذاریم تا به تقلیل گرایی ظریف متهم نشویم. ما همراه با کیث اولسون<sup>386</sup> رویکرد کلیت باور، جامع، شمولی را انتخاب کرده ایم. (8). ما واژه کلیت باورانه و شمولیت جامع را به این دلیل انتخاب کرده ایم که دارای دو دلالت مفهومی است؛ الف) کلیت باوری و شمولیت مد نظر ویلبر، ب) «کل» بعنوان تندرستی فیزیکی، روانی، اجتماعی، فرهنگی و معنوی. کلیت باوری و شمولیت همچنین تلویحاً به حرکت و کشش معنوی و ابدی بسمت نقطه امگا<sup>387</sup> (که مفهوم بسیار مهمی در سکس شناسی است) می باشد، هر چند که هیچوقت تحقق نخواهد پذیرفت چون کلیت باوری و

380 Epistemological premise

381 Nonsummativity

382 Performance

383 (W)holism

384 Holism

385 W

386 Keith Olson

387 Omega point

شمولیت مطلق ناممکن است. (9) همانطور که هاو لوک ایس زمانی گفته است: سکس بدون کل شخص رخنه می کند. (10). سکس شناسی علم و دانشی است جامع، کامل و فراگیر.

سکس شناسی بطور ویژه ای بر هر دو، هم بر کل سکسیت و هم بر اجزاء و مشتقات آن (اجزاء و کل) فرد تمام و کمال در جهان اکوزیستی اش (خود و دیگران)، تأکید می ورزد. از آنجا که سکس شناسی به پدیده بعنوان یک کل با همه معانی و دلالت های پزشکی، روانی، اجتماعی، فرهنگی و معنوی آن می نگرند، پس کارهای زیادی می تواند انجام دهد تا رفتارها، بینش ها و استنباط های جنسی مثبت را بهبود بخشد و وزنه آنها را در برابر سکسیت منفی (تجاوزات، اچ.ای.وی و ایدز، و غیره) بالا ببرد. واضح است که سکس شناسی یک جزیره دورافتاده نیست. سکس شناسی به حشر و نشر نزدیک و مبادلات و همکاری های علمی با علوم پزشکی، روانشناسی، جامعه شناسی، و مطالعات فرهنگی، حقوق، آموزش و پرورش، الاهیات و غیره نیاز دارد. با اینهمه سکس شناسی خیلی بیشتر از مجموعه همه اینها روی هم، می باشد.

بنابراین، با در نظر داشت معنای وسیع نظریه سیستمها، سکس شناسی سیستمی است که عمدتاً دارای پنج زیر سیستم می باشد: فیزیکی، روانی، اجتماعی، فرهنگی، و روحانی (معنوی). سکس شناسی تنها حاصل جمع دانش طبیعی و دانش فرهنگی نمی باشد، بلکه برآستی که خیلی بیشتر از اینها است.

سکس شناسی هسته همه ابعاد و جنبه ها را تحت پوشش قرار می دهد. باید بخاطر داشت که هیچ دانشی صرفاً و انحصاراً فیزیکی یا اجتماعی و یا فرهنگی نیست، بلکه مسئله و منفعت اصلی در آن مورد می باشد: الف) بعد فیزیکی سکس شناسی روی کالبد شناسی (آناتومی) و فیزیولوژی، غدد شناسی، عصب شناسی، اورولوژی، ناخوشی های زنانه<sup>388</sup> و دیگر علوم وابسته تمرکز می کند.

ب) بعد روانشناسی سکس شناسی شامل علم توسعه یافته و بسرعت در حال گسترش روانشناسی (همراه با پیشگامان خارق العاده این رشته در طول تاریخ) و دیگر علوم وابسته می باشد. تلاشهایی جهت طبقه بندی کردن روانشناسی بعنوان یکی از علوم طبیعی در جریان است. چنین تلاشی فقط به نفع رویکرد روانشناسی رفتارگرا/باور می باشد. برخی هم آرزو دارند لاف پزشکی - کلینیکی بودن آن را بزنند. این دیگر خیلی تصنعی است.

پ) بعد اجتماعی سکس شناسی شامل آموزش (تعلیم و تربیت)، حقوق، مطالعات اجتماعی، ارتباطات، جرم شناسی و بسیاری چیزهای دیگر می شود.

ت) جنبه فرهنگی سکس شناسی شامل فلسفه، هنر، ادبیات، مردم شناسی، مطالعات جنسی، پژوهش های فرهنگی، پژوهش های دینی، تاریخ و بسیاری چیزهای دیگر می شود. چه خوشمان بیاید و یا خوشمان نیاید، بهرحال الاهیات (خوشبختانه و یا بدبختانه) نقش بزرگی در سکس شناسی ایفاء کرده است. هم بصورت سازنده و هم بصورت مخرب. (11)

ث) بعد معنوی (روحانی) سکس شناسی فراتر از همه ابعاد فوق می باشد. بعد معنوی سکس شناسی غنی و معنادار می باشد. (12) حتی در دوران گلوبالیزه و تماماً تکنولوژی شده ما، معنویت در اشکال جدیدی شکوفا می شود که از مذهب و مبالغات دیگر پیشی می گیرد. (13) یک بیداری معنوی جدید، و ولع و عطشی دوباره برای مفاهیم معنوی در حال شکل گیری است، بخصوص در زمانه رایانه و جهان تکنیکی شده ما.

### 5.3 در بین قطبها و فرای آنها<sup>389</sup>

نظریه سیستم از نظریه کوانتوم ریشه گرفته است. نظریه کوانتوم (از جمله) نتیجه گیری می کند که شرح و وصف واقعیت در مفهوم ساختاری<sup>390</sup> نه بوسیله یک نمودار مجزاء، بلکه با یک جفت مفاهیم متضاد مکمل همدیگر ممکن است. این اصل مکملی<sup>391</sup> در معرفت شناسی و روش تحلیل (متدلوژی) سکس شناسی نقش مهمی ایفاء می کند. با این کار، نه تنها پویایی فی مابین ابعاد و اندازه های مختلف بلکه، واحد تنش<sup>392</sup> خاص فی مابین هم توصیف شده است. نسبیت گرایی، نسبت باوری و ساختار شکنی، همه در تفکرات پسا مدرنیستی نقش با اهمیتی ایفاء کرده اند. ما نمی توانیم به عقب، به نمودارهای مجزاء و مطلق باز گردیم. هیچ چیزی مطلق نیست. نسبیت گرایی و ساختار شکنی ماندگار هستند. ساختار شکنی برای در هم شکستن مطلق باوری، لازم و ضروری است. اما، نسبیت گرایی و ساختار شکنی همه چیز نیستند. در زندگی هر چیزی نسبی است. ساختار شکنی جهانی به نیهیلیسم می انجامد. درست است که مطلق ها نیاز به ساختار شکنی دارند اما، اساسی و ساختار شکنی هر چیزی، خود به مطلق باوری منجر می شود. منتها است که ما از این مرحله گذشته ایم که در آن هر چیزی پشت سر است و نسبی و بدون هیچگونه واقعیتی، و نیاز به و اساسی دارد.

388 Gynaecology

389 Between and Beyond the poles

390 Conceptual construction

391 Complementary principle

392 Tension unit

ما به تلفیقی از واقع گرایی سنجشگرانه، نظریه نقد اجتماعی (هابرماس)، و انتگرال گرایی جهانی (ویلبر) نیاز داریم. برای نشان دادن اهمیت نفوذ مدرنیسم و پسا مدرنیسم، و همچنین واقع گرایی سنجشگرانه و انتگرال گرایی جهانی، ما مفهوم «در بین قطبها و فرای آنها» را بکار برده ایم. مهمتر از هر چیز این است که «فرای قطبها» لازم نیست جای «بین دو قطب» را بگیرد. یک مثال روشن در این مورد، تمایز (نه در مفهوم دوآلیستی سوا کردن) بین جهان عینی فیزیکی برون (بدن) و جهان ناپیدای درون (روان/ذهن/شعور) فرد می باشد. پویایی تنش بین بعد فیزیکی و بعد روانی کلیت شخص میتواند براحتی با «بین دو قطب» توضیح داده شود، در حالی که بعد روحانی (معنوی) همان شخص یعنی بعد معنوی کلیت کامل او، می تواند با واژه بیشتر پسا مدرنیستی «فرای» تعریف شود. ما نمی توانیم خاکستری را بدون ترکیبی از تاریکی و روشنی تشخیص دهیم. «فرای» همان خاکستری را توضیح می دهد که تنها در نتیجه مجاورت تاریکی و روشنی دیده می شود.

برای مثال: دو تیم فوتبال، با هم مسابقه دارند. داور، جهش های غیر قابل پیش بینی توپ، جراحات وارده، و هوا، هر کدام فاکتورهای «فرای» هستند. ولی همه چیز و هر چیزی «فرای» نیست! پس توضیح دینامیسم فی مابین دو قطب (مثلاً دو تیم فوتبال) آسان نیست. دروازه بان که همیشه نگهبان دروازه است ممکن است یک روز غیر قابل پیش بینی بدی در سال داشته باشد و در آن روز نتواند مانع ورود توپ به دروازه تیم شود! هر چه که شناخت در باره تیم و فرد بازیکنان و نقشه تیم بیشتر شود بهمان اندازه هم پیش بینی سناریوها سخت تر می گردد. با اینهمه، توضیح پیش بینی های نتایج بازی تیم آفریقای جنوبی با تیم آلمان بسیار آسان تر از پیش بینی دینامیسم سیال در بین و ماوراً سکسیت به اصطلاح «نرمال» و «آنرمال» می باشد. خودملا خوانده های سکس از قرون سنگی تا امروز وجود داشته و دارند که ادعا می کنند در تشخیص «نرمال» و «آنرمال» مسائل جنسی استاد می باشند!

### 5.3.1 در بین (دو قطب)

واژه «بین» می تواند در متن های مختلف برای تأکید بر ابعاد مختلف و برای بازنمایی واقعیت های مختلف در روابط متفاوت بکار برده شود.

الف) «بین» می تواند برای توضیح نقطه مشخصی (یا تعیین) نقطه زمانی معینی در مقیاسی بین دو متضاد بکار برده شود. مثلاً: بین شادی و اندوه، بین امید و ناامیدی، بین هیجان و ثبات، بین روان جنون زدگی/شیدایی و افسردگی.

ب) «بین» می تواند در یک رابطه دو قطبی، برای توضیح نفوذ و تأثیرات متقابل دو قطب عکس هم، بر یکدیگر بکار برده شود. مثلاً بین تئوری و عمل بین درون و باطن.

پ) «بین» می تواند برای توضیح دینامیسم سیال مداوم بین دو (یا چند) قطب بکار برده شود. وقتی دو نفر با هم هستند، همیشه نوعی ارتباط بین آنها عمل می کند - گفتاری و یا غیر گفتاری. افراد همیشه با هم در ارتباط اند. عدم ارتباط در هیچ زمانی ممکن نیست. پس «بین» محرک های ارتباطی و رابطه ای بین دو (یا چند قطب) را توضیح می دهد. مثلاً بین زن و شوهر، بین والد و فرزند، بین دلدادگان.

ت) «بین» می تواند برای انتخاب بین دو (یا چند) قطب بکار برده شود. مثلاً: یا بیا اینجا و یا راهت را بگیر و برو. در این مورد فرد یک گزینه را باید انتخاب کند. او نمی تواند هر دو را انتخاب کند. قطب ها (گزینه ها) حداقل دو آلترناتیو مختلف هستند و هر کدام هم کاملاً انحصاری. مثلاً بین رفتن و ماندن، بین ازدواج و طلاق، بین مردن و زنده ماندن.

ث) «بین» می تواند برای کنار هم ردیف کردن دو قطب متضاد بکار برده شود. از جمله برداشت ریشه ای کارل جاسپرز از هم ارزشی مفاهیم متضاد (14). تباین<sup>393</sup> بین دو قطب به نفع هر دوی آنها است. مسئله انتخاب مطرح نیست بلکه در تباین (کنتراست) آن دو قطب با هم است که دیگری بیشتر رنگ می گیرد و نمایان می شود. هر چند که دو قطب کاملاً متضاد هم می باشند اما در عین حال مکمل همدیگرند. هر کدام در کنار دیگری است که شکل و معنا می یابد. مثلاً بین خود و دیگران، بین خصوصی و عمومی.

ج) «بین» می تواند برای توضیح یک قطب سوم قابل پذیرش استفاده شود. نه این، نه آن بلکه یک قطب سوم. تز، آنتی تز و بعد سنتر (هگل). «بین» می تواند اصل موازنه ای را هم منعکس کند. موازنه تا حدودی انعطاف پذیرتر و پویا تر است. مثلاً، بین خودخواهی و ایثارگری، بین خویشتن داری و بی بند و باری.

چ) «بین» می تواند برای توضیح اختلاف بین دو قطب بکار برده شود (با مفهوم هگلی). نتیجه اختلاف ممکن است چیز نسبتاً با ارزشی از آب در آید (و یا در نیاید). اغلب اوقات از تضاد و درد، رشد و پیشرفت حاصل می شود. مثلاً بین والد و نوجوان، بین شوونیسم و فمینیسم، بین درد و لذت.

ح) «بین» می تواند به معنای یک جمع یا رشد ساده باشد. مثلاً بین 0 و 21، بین کودکی و بزرگسالی.

خ) «بین» گاهی هم عملاً هر چیزی بین دو قطب را در بر می‌گیرد. مثلاً بین گوشها، بین پاها (اندام های جنسی بیرونی).

لغات کلیدی «بین» اینها هستند: متنی و بافتاری<sup>394</sup>، تحرک و پویایی آزاد<sup>395</sup>، ارتباطی<sup>396</sup>، سیالیت فی مابین<sup>397</sup>، انتخاب<sup>398</sup>، سر هم ردیفی<sup>399</sup>، موازنه<sup>400</sup>، سنتز، این یا آن، همزمان، جایی در بین، و غیره.

لغت «بین» می‌تواند به انواع مختلفی برای توضیح بغرنجی های زیادی که امکانات متعددی را در اختیار می‌نهد، بکار برده شود. گفتنی است که توضیح و شفاف سازی محتوا، مفهوم و رابطه ای که «بین» در آن بکار برده می‌شود، بسیار مهم است. حتی مثالهای فوق را میتوان در مفاهیم مختلف دیگری طوری بکار برد که معنی «بین» را تغییر دهد. معنی «بین» همیشه به خود دو قطب و همینطور محتوا، مفهوم و رابطه تنشی بین قطبها بستگی دارد. «بین» چند واقعیتی<sup>401</sup> را تشدید و به ساختار شکنی انحصارطلبی و مطلق گرایی می‌انجامد.

### 5.3.2 فرای قطب ها

الف) فرا ممکن است خیلی ساده، معنای پس از یک ترتیب زمانی را بیان کند. مثلاً فرای مدرنیسم بجای پسا مدرنیسم- یعنی یک مفهوم مشابه را رساندن.

ب) فرا ممکن است معنی آنجا بوده ام، انجامش داده ام و از آن گذشته ام را بدهد. نظر سابق ام خوب بود اما نظر امروزی ام خیلی بهتر از آن است. برای نمونه به کتاب اسکینر تحت عنوان «فراسوی آزادی و شأن» نگاه کنید که در آن مسئله آزادی و شأن نیست بلکه تکنولوژی رفتاری است. (15)

پ) فرا می‌تواند ابتدا معنی را و اسازی کند و بعد دوباره آن را بسازد. برداشت و تفسیر قدیمی بد بود / یا به نفع نوع بشر نبود، اما تفسیر و برداشت امروزی ام خیلی بهتر است. فرای استمناء. (تحول برداشت از استمناء از 1- بعنوان یک امر مهلک و خطرناک تا، 2- بیرون کشیدن ذکر از مهبل جهت پیشگیری از آبلتن شدن زن.

ت) فرا می‌تواند معنی ای را و اسازی، و بر نسبیّت گرایی و نیهیلیسم تأکید کند. بعد از این دیگر جداً اصلاح ناپذیر می‌شود. مثلاً سکس فرای عشق ( همان اصطلاح پیدا کن، بکن، فراموش کن)

ث) فرا می‌تواند به چیزهای غیر تجربی، فوق طبیعی، چیزهای ماورای طبیعی و اسرارآمیز دلالت کند.

ج) فرا می‌تواند به همه چیزهای دیگر که تا کنون توضیح و تفسیر نشده اند اشارت کند. «موضوع فراتر از آن چیزی است که تصور می‌شود...»

### 5.4 ارجحیت ها در یک نظریه ساده و مقدماتی<sup>402</sup> سکس شناسی

#### بین نظر و عمل

دینامیسم سیال و تنشی بین دو قطب تئوری و عمل، سکس شناسی را از تبدیل شدن به اکروبات بازی مغزی پیچیده و یا عملگرایی حاشیه ای باز می‌دارد.

#### بین پاها و فرای آن

در سکس شناسی، آناتومی و فیزیولوژی اندام های جنسی بیرونی (و درونی) جداً مهم می‌باشند. هرگز با اطمینان نمی‌توان گفت که افراد اندام های جنسی (بیرونی و درونی) خود را می‌شناسند و «طبیعتاً» می‌دانند که آنها را چگونه بکار گیرند. اما بهر حال، سکس شناسی خیلی فراتر از آناتومی و فیزیولوژی است.

394 Contextual  
395 Open dynamic movement  
396 Relational  
397 Inter-transactional  
398 Choice  
399 Juxtaposed  
400 Equilibrium  
401 Multi-realities  
402 Basic

## بین گوش ها و ماورا آن

دانش «سکس بین گوش ها» عرصه جالب و نسبتاً ناشناخته ای در سکس شناسی است و شامل هیپوتالاموس، غده هیپوفیز و پوسته مغز تا محرک های فیزیولوژیکی و غیره می شود اما، سکس شناسی خیلی فراتر از اینهاست.

## بین جنس ها و فرای آن

این موضوع به شناسنامه/ هویت جنسی، گرایش جنسی، تفاوت های سکسیتی، مطالعات جندری و غیره مربوط می شود، و خیلی فراتر از کتابها و فیلمهای ساده نگرانه و غیر علمی زنان ونوسی و مردان مریخی است.

## بین تقلیل گرایی (پزشکی) و ساختارگرایی (جامعه ای) و فرای آن

بیانیم یکبار برای همیشه این را برای خودمان حل کنیم. ما با نزاع های بی معنی درونی خود، اعتبار و آبروی خود را در محیط های آکادمیک از دست می دهیم. بیانیم به مرحوم ایوان بلوچ کمک کنیم..... اجازه دهیم تا حقانیت بلوغ و پختگی بر خودخواهی و انحصارطلبی غلبه کند. قدرت ما در اتحاد ماست. بگذار «بین» را تعادل بخشیم و همزمان بر اهمیت «فرای» را هم بحساب آوریم.

## بین درونی (نیتی / قصدیتی) و برونی (رفتاری) و فرای آن

جمسیت شناسی نیاز به آن دارد که بر جریان سیال فی مابین بدن و ذهن، پزشکی و روانی، رفتاری و نیتی تمرکز کند. ما دوآلیسم بین تن و روان را پشت سر نهاده ایم. با اینهمه، سکس شناسی به ماورا تن و روان می رود و به جامعه، فرهنگ و معنویت راه می یابد.

## بین آزادی کودکانه و ترس و واهمه بزرگسالان

امروزه زنان و همجنسگرایان تقریباً آزاد شده اند، اما کودکان از جهت جنسی سرکوب شده و مورد تعرض و سوء استفاده جنسی قرار می گیرند. پژوهش های منعکس شده در کتاب راهنمای سکس شناسی (16) باید گسترش یابند و عمومی شوند.

## بین خصوصی (شخصی) و عمومی (اجتماعی)

حقوق جنسی و نیاز فردی اغلب در تضاد با نیازهای جامعه واقع می شود. البته جامعه حق دارد که از حقوق مردمان خود محافظت کند. اما چگونه میتوان هر دو حقوق فرد و جامعه را برآورده کرد؟

## بین مرگ و زندگی

این دیگر خیلی بیشتر از مفهوم فرویدی اروس و تناتوس است. (17) براستی که سکس موضوع مرگ و زندگی است، بخصوص در دوران ایدز- تنش ها بالا است. سکس زندگی می آفریند. سکس پاسداشت زندگی است. سکس زندگی است. ما برای ادامه بقاء (نسل) خود به سکس نیاز داریم، با این اینهمه، سکس ایدز می آورد، و مرگ.... حالا چی؟

## بین صحیح و غلط

غلط و صحیح بر چه اساسی و بر معیار چه کسی؟ ما از اخلاق گرایی گذر کرده ایم. بعد از پسا مدرنیسم، واقع گرایی سنجشگرانه یک نوع آزادی و گشادگی نظری تازه ای در اختیار ما قرار می دهد تا نگاه تازه ای به نظریه های کهنه بیندازیم. اریک فوروم (18) اهمیت اخلاق را گوشزد می کند و آن را بعنوان بخش جدایی ناپذیر علم و نفس زندگی ارج می نهد. فوروم همچنین بر اهمیت لذت و شادی بعنوان یک ارزش تاکید می کند. با توجه به این، چیزهای خاصی ما را از شادی، لذت، تندرستی، مسرت و خرمی زندگی باز داشته است و نتیجتاً بعنوان یک چیز «بد» برایمان تلقی می شود. بنابراین، ایدز موضوع «غلط» بودن نمی باشد بلکه موضوع «بد» بودن است. اغلب اوقات (اما نه همیشه) زندگی (سکس) خوب است و مرگ (ایدز) بد است. بنا براین: بین خوب و بد و فرای غلط و صحیح. در سکس شناسی، علم اخلاق<sup>403</sup> یک زیر رشته مهمی می باشد.

## بین شهوت و نعوذ

وسایل و داروهایی برای غلبه بر اختلال و مشکل نعوذ وجود دارند، اما «اختلال» میل و شهوت، هم در زنان و هم در مردان، چی؟ تفاوت عظیم موجود بین خواستن و نتوانستن (میل و شهوتی بودن از یک طرف و ناتوانی در نعوذ از طرف دیگر) نیازمند تحقیقات بسیار و تشریح و توضیح علمی است. تازه، تفاوت بین «اختلال» نعوذ مردانه از یک طرف و اختلال/ نقصان خیسی و لزجی واژن (زنان) از طرف دیگر هم هست. و بین استروژن/ پروژسترون. تستسترون هم در زنان و هم در مردان؟ بین تخمک گذاری و قاعدگی، بین افراد مختلف و..... الا آخر. من تقریباً از آخرین نتایج تحقیقات سکس شناسی با خیرم - اما من (ما) هنوز هم چیزی نمی دانیم. ما به تحقیقات علمی و عمقی بیشتری نیاز داریم.

403 Ethics



## بین واژگان کهنه و نو

کدام واژه شناسی کاربرد سکس شناسی را همگن و یکپارچه می‌کند؟ بیمار، ارباب رجوع، موکل، شخص و یا چی؟ چه وقت خواهیم فهمید که قطع جماع (بیرون کشیدن آلت مرد از واژن زن جهت پیشگیری از بارداری) در واقع همان بی‌نزاکتی جماعی/مقاربتی است؟

وبین آری و نه، فرای زهدان برداری. فمینیسم و فرای آن، بین فانتری و واقعیت، بین سکسیت فردی و سکسیت عمومی. بین سکس دخولی و سکس غیر دخولی. بین رضایت و سوء استفاده، فرای پیش‌نوازش، جماع و پس‌نوازش. بین شوهر و کودکان. بین همسر و معشوق / معشوقه.

آسیب شناسی جنسی<sup>404</sup> و فرای آن...، بین ایدئولوژی جنسی و سبک زندگی جنسی. بین قربانی و مجرم، بین پژوهش‌های تجربی کیفی و کمی، بین هرمنوتیک و تحقیقات تجربی، بین آلت مرد و واژن. (خیلی پیچیده تر از آن است که بگوئیم «بین» واژن و ذکر یک کاندوم قرار دارد.)

فرای ایدز، فرای ناپهنجاری<sup>405</sup>، بین کارکرد و نقصان و فرای آن، بین بودن و قادر بودن، بین لذت و درد، بین تمایل بسیار شدید، بسیار کم و انحراف و فرای آن... سکسیت دوران خردسالی: بین آزادی و مسئولیت. این لیست را می‌توان همچنان ادامه داد.

نیاز به تحقیقات جدی، اساسی، همه‌جانبه و علمی در عرصه سکس شناسی بسیار جدی است و این نیاز هر روز نمایان تر می‌شود. برای تحقیق و پژوهش به پول نیاز داریم تا بتوانیم بجای واکنش‌پذیری، خودکنشگر باشیم.

سکس شناسی، علمی پویا، گسترده، بنیادی و متحرک در بین و فرای قطب‌ها است؛ بین مرگ و زندگی، زن و مرد، پیر و جوان، دگر جنس‌گرا و همجنس‌گرا، ژنتیک و محیطی، تولید مثلی، شادی و تفریح و ارتباطی، شوریدگی و پابرجایی، پارادایم پزشکی و پارادایم اجتماعی، سنتی و آلترناتیو آن، نرمال و «آنرمال»، علم و هنر، شرق و غرب، جهان اول و جهان سوم، خود و دیگری، فرد و جمع، شخص و کنش، ذهنی و عینی، خصوصی و عمومی، درد و لذت، تنوری و پراتیک، علوم پزشکی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، و مطالعات فرهنگی، معنوی/روحانی، و غیره

## 5.5 نتیجه‌گیری

سکس شناسی یک رشته علمی پویا، گسترده، بنیادی و متحرک در بین و فرای قطب‌ها است. بنابراین، می‌توان گفت واضح و مبرهن است که نظریه عمومی سیستمها، نظریه تحلیل رفتار متقابل<sup>406</sup> (اریک برن)، واقع‌نگری سنجشگرانه، نظریه نقد اجتماعی (19) و هم‌آمیزی جهانی (20) همه از جمله بعنوان متاتئوری‌های سکس شناسی عمل می‌کنند.

برای سکس شناسی بعنوان یک واحد تنشی دو قطبی (با چند قطبی)، مقایسه مفاهیم چندی با هم مهم می‌باشد: فلسفه نیچه با فلسفه هگل، آنتی‌تز و سنتز و همینطور مفهوم پست مدرن و رای‌تز و آنتی‌تز، و نظریه تحلیل رفتار متقابل اریک برن و دیگران.

سکس شناسی یک علم بهم پیوسته جهانی است. سکس شناسی بطور هم‌زمان هم یک علم فرهنگی است، هم یک علم انسانی، هم یک علم طبیعی و بهداشتی پزشکی است و هم علم اجتماعی و فرهنگی است.

سکس شناسی در ابتدای راه خود هزینه سنگینی را بابت تأکید بر آسیب شناسی (پاتولوژی) «آنرمال» و سلبیت‌ها در سکسیت انسانی، پرداخت. (کان، تیسو، کرافت-ابینگ - اوائل قرن بیستم). این خطای قضاوتی، سکس شناسی را به پای مرگ رساند.

خوشبختانه، امروز عکس قضیه صدق می‌کند. امروزه سکس شناسی زنده و سر حال است. چالش امروز سکس شناسی همانا تلفیق بهترین‌های هر دو جهان با هم است، آنهم با بیش از یک شکل و روش. از معرفت شناسی علمی پیچیده و تخصصی گرفته تا تحقیق و نظریه پردازی تا چیزهای بیشتر زمینی مثل رفتار و اعمال جنسی و سبک‌های زندگی. هر دو اینها در جای خود مهم می‌باشند. از سوی دیگر، بدون ابراز وجود در حفاصل کنتراستها، سکس شناسی و نوع بشر فقیر و کم‌بینه خواهد بود.

ما امروزه در جهانی پسا مدرن و گلوبال زندگی می‌کنیم. علم انتگرال نه مطلق است و نه انحصاری، و نه صرفاً تکرار گرای نسبیست‌گرا.

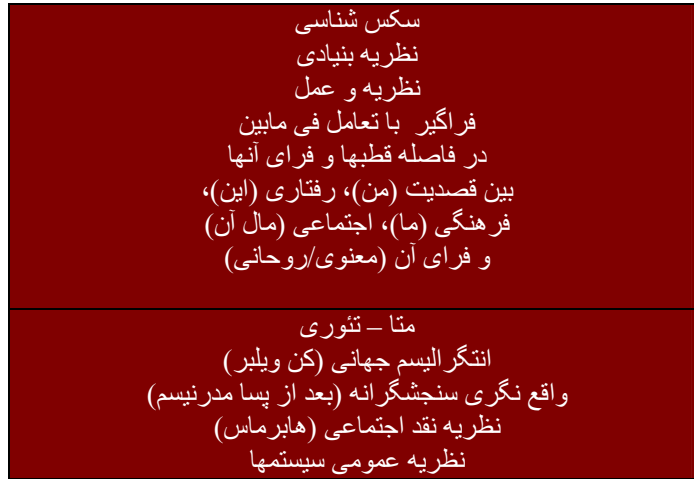
جهان گلوبالیز فعلی بستر مناسبی برای رشد، شکوفایی و رونق سکس شناسی است. در این جهان گلوبال پسا مدرن، مرزهای بین علوم انحصاری، در جهت سود و نفع کل بشر، رنگ باخته‌اند.

سکس شناسی علم بهم پیوسته‌ای از ابعاد رفتاری، قصدیتی/نیتی، اجتماعی، فرهنگی و معنوی (روحانی) سکسیت بشری است با تعامل فی‌مابین در فاصله قطبها و فرای آنها، و این نظریه بنیادی سکس شناسی است.

<sup>404</sup> Sexpathology

<sup>405</sup> Paraphilia

<sup>406</sup> Transactional theory



تصاویر زیر به درک منا تئوری و نظریه بنیادی سکس شناسی بعنوان یک علم مستقل و جایگاه خاص آن در بین علوم معتبر کمک می کنند.

## 5.6 تصاویر

FIG 2.1

# Medicine

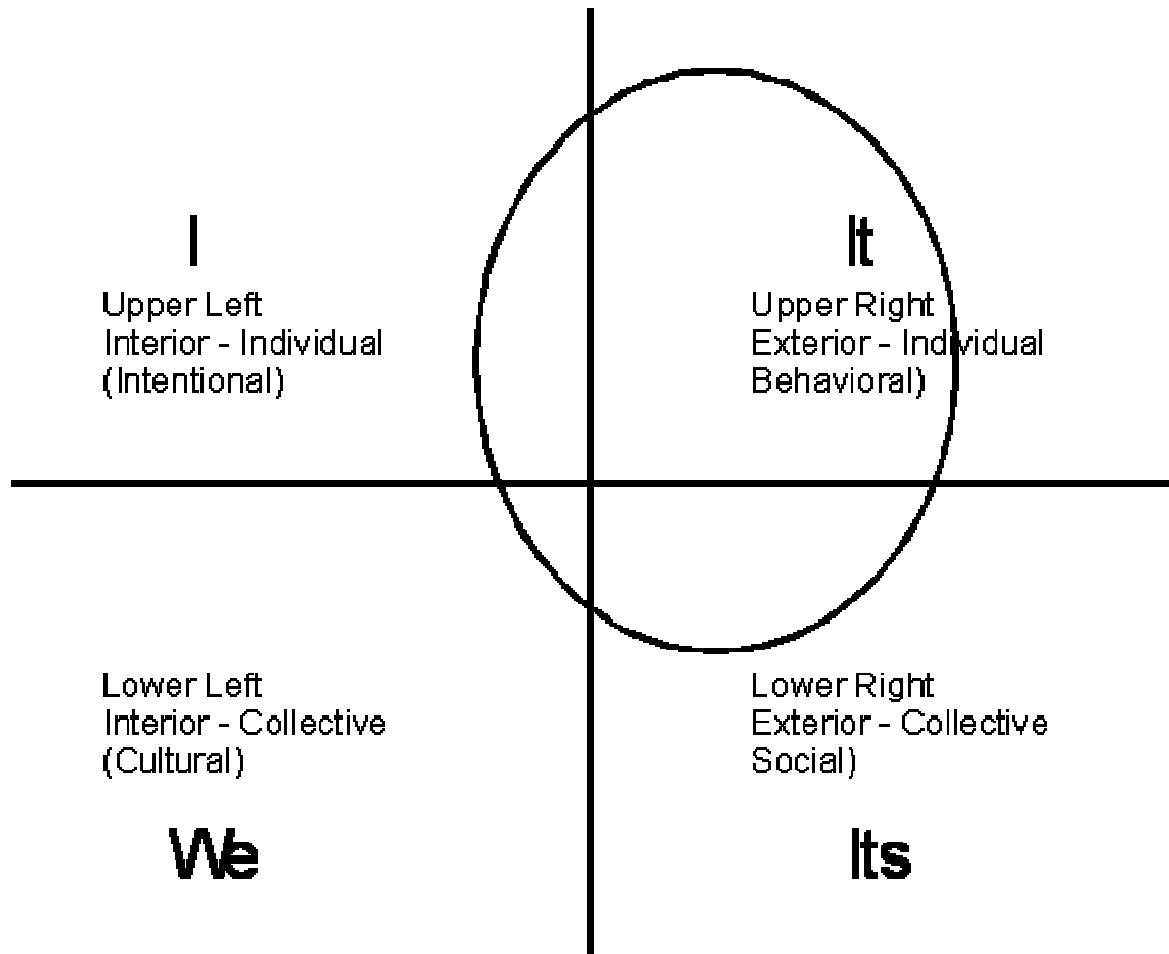


FIG 2.2

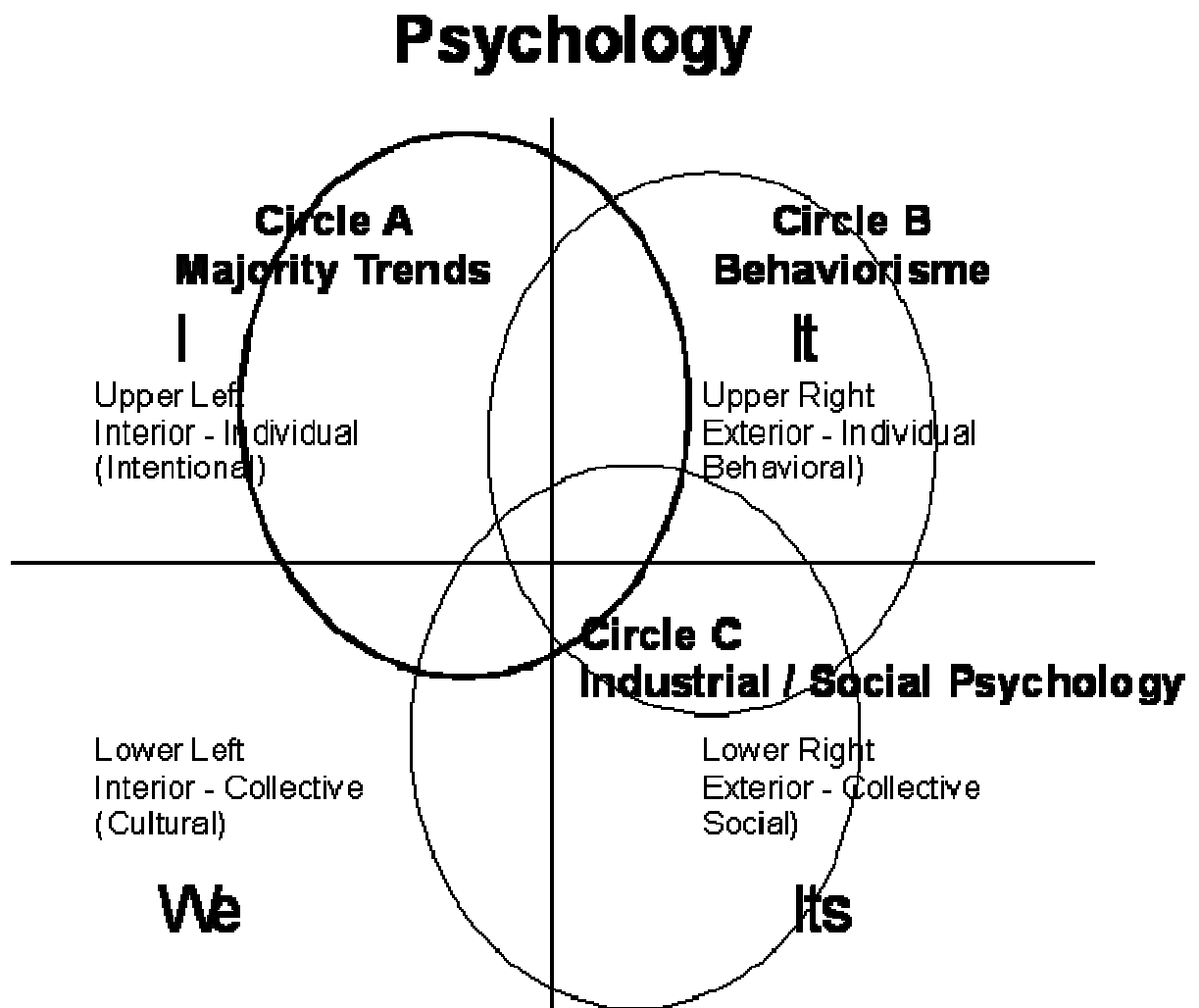


FIG 2.3

# Political Studies / Law

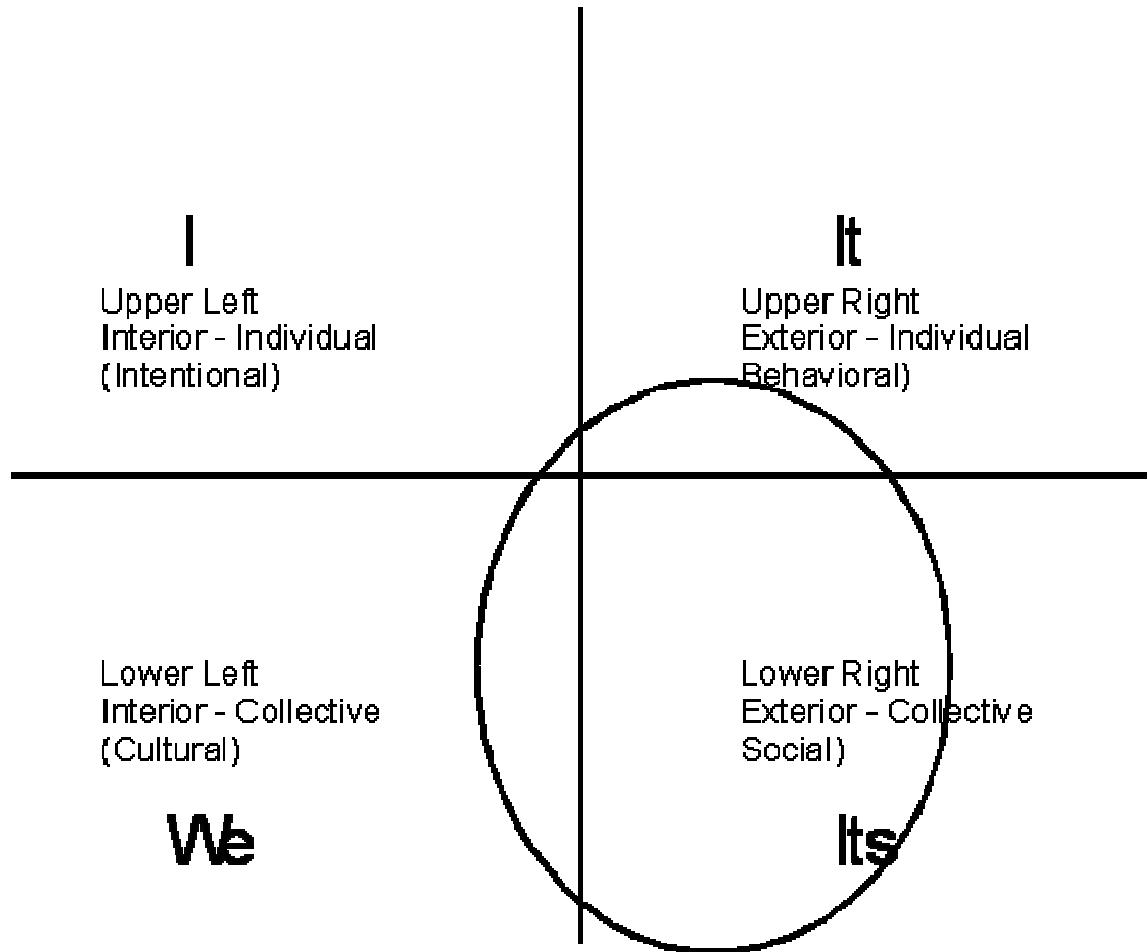


FIG 2.4

# Literature History Education

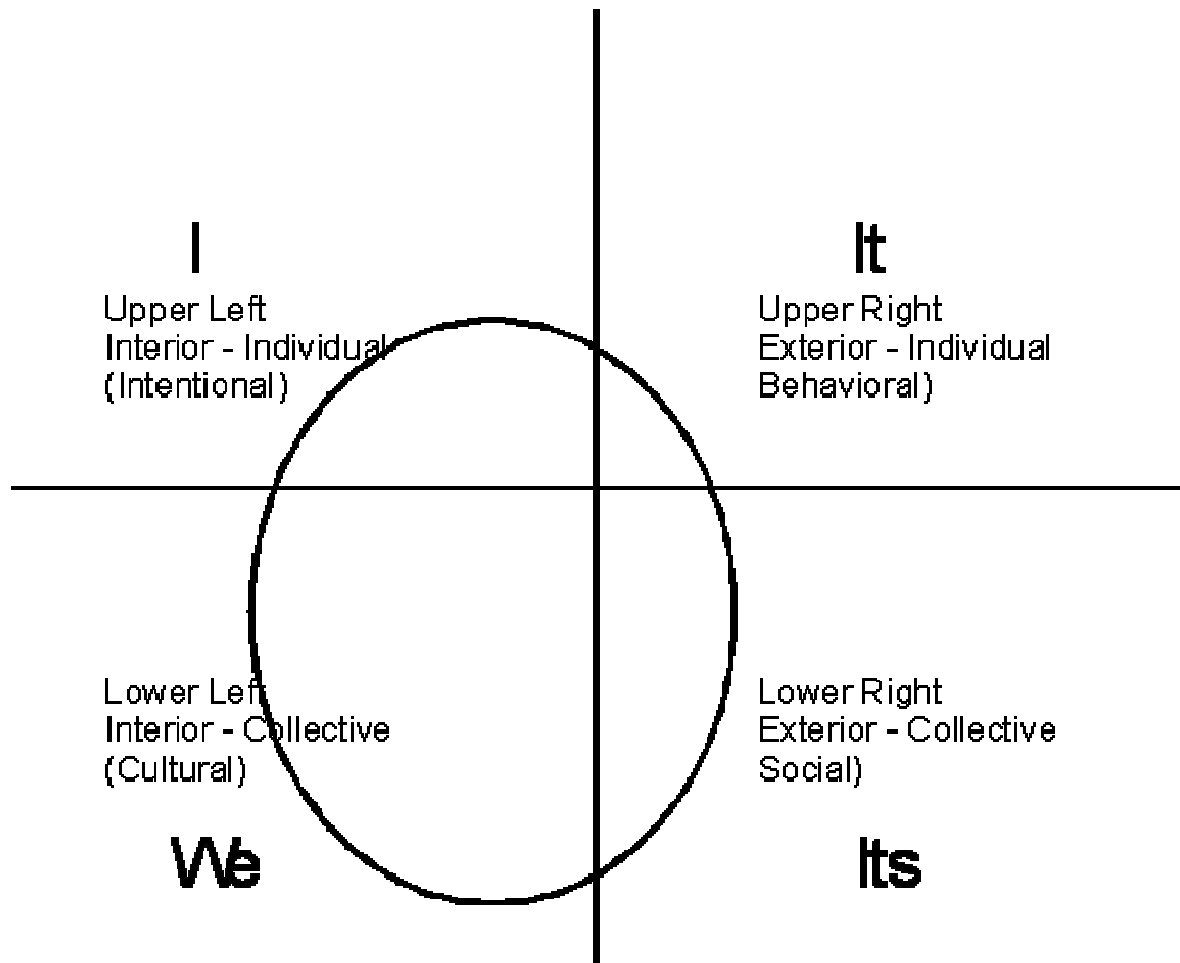
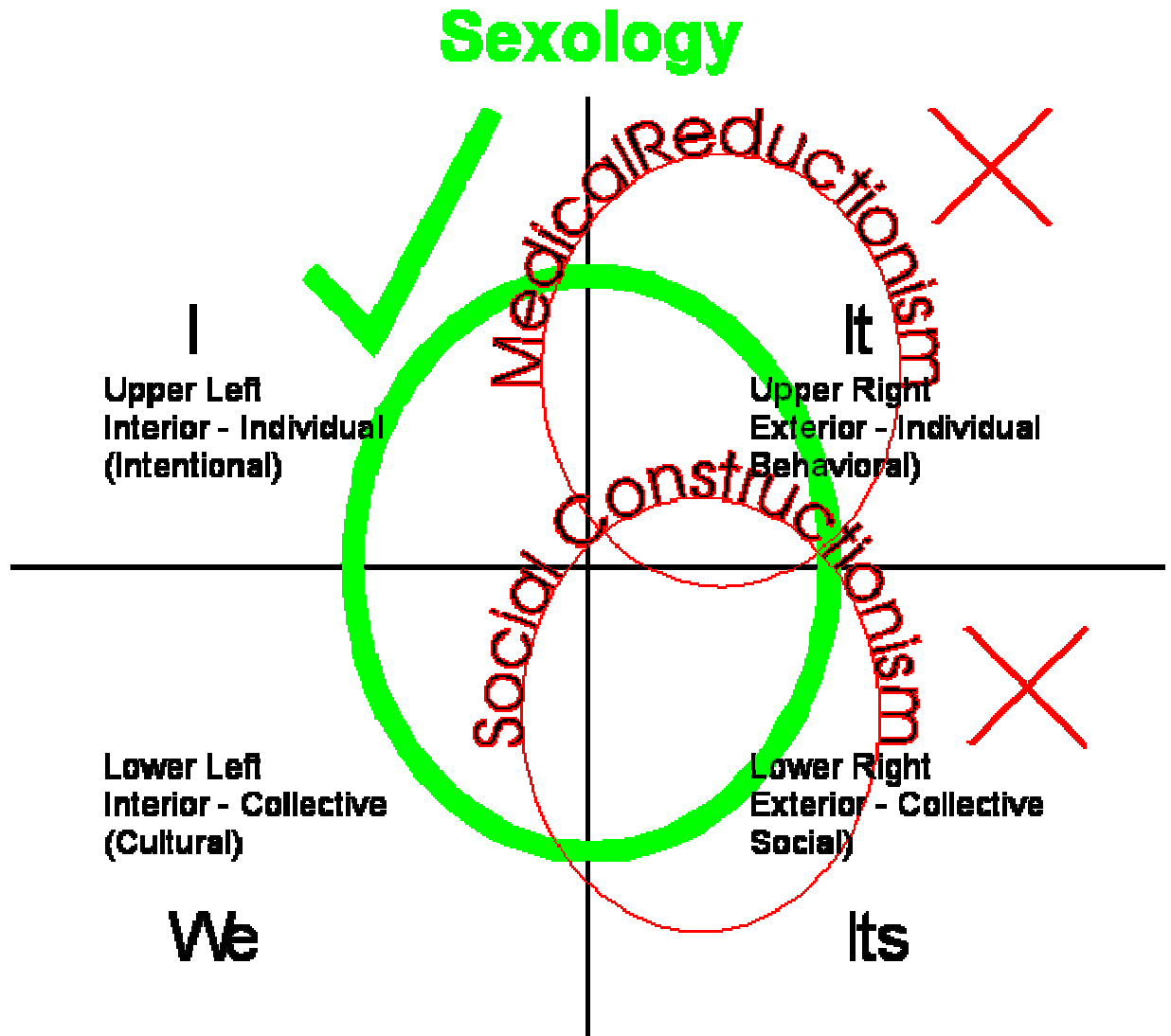


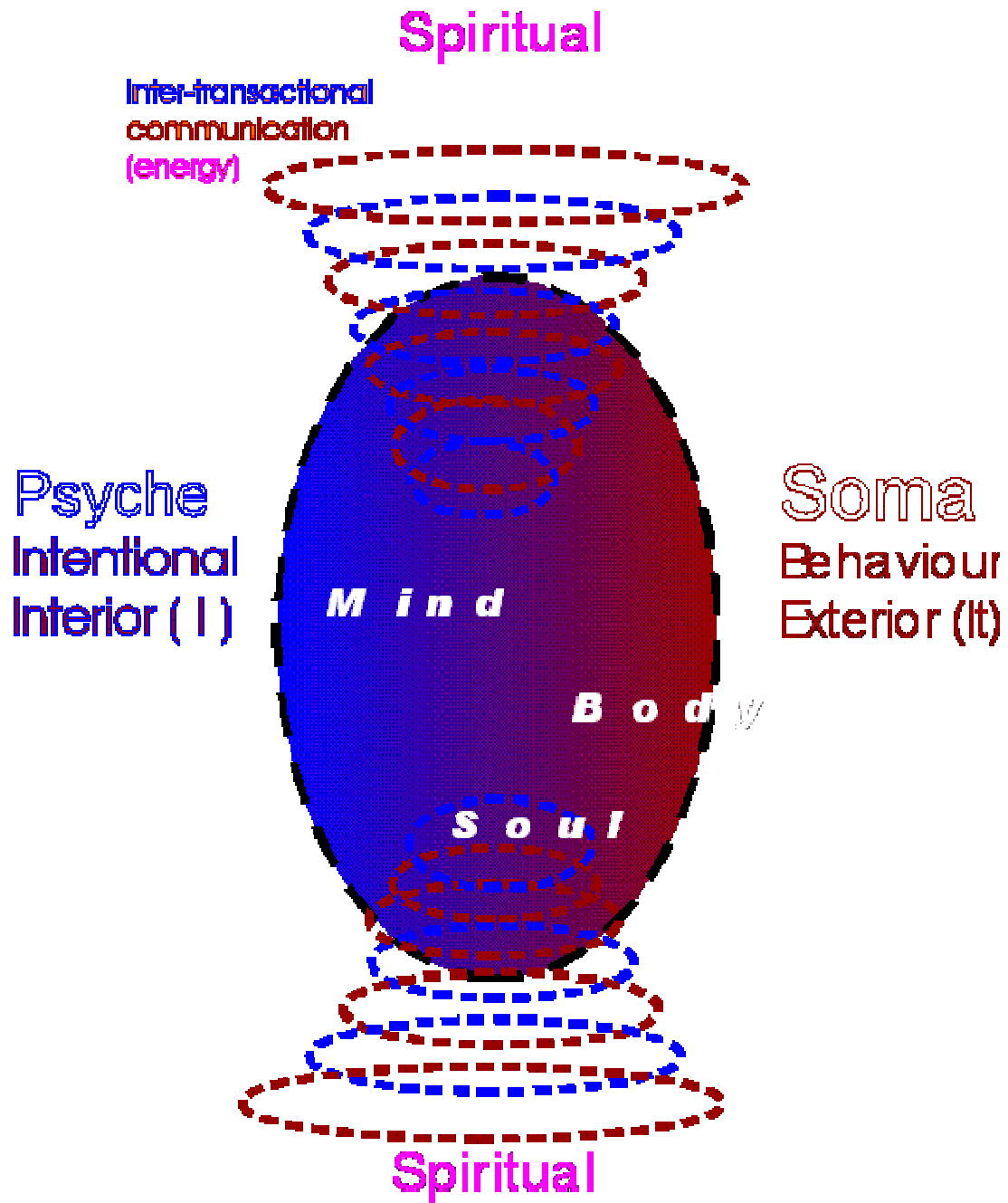
FIG 2.5



Johann Lemmer, 2005

FIG 3.1

# The <SELF>



Johann Lemmer, 2005



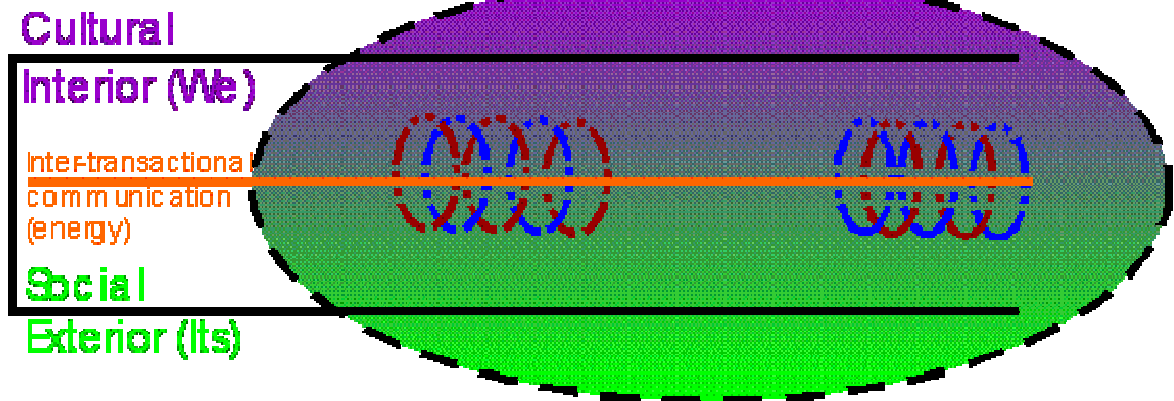
One dynamic, open <SELF> - body, mind & soul.

(See: Fig. 3.1)

- The unity of a human being is (contrary to the dualism of Plato) not negotiable.
- This is why soma and psyche (body & mind -if you wish) blend into each other to form one single open circle - the <SELF>.
- The <SELF> is dynamic, open and always changeable & on the move.
- The spiritual dimension (the "soul" if you wish) of the <SELF> is the transcendental energy / communication / inter-transaction between the deity / universe and the <SELF>
- The whole being (body & mind) is involved in this spiritual dimension whether he or she is aware of it or not. This explains the brown and blue open circles.
- The spiritual movement is towards and/or from above and/or from or towards below. (There are many theories about this in the so-called *alternative holistic* community).

FIG 3.2

## The <OTHER>



Johann Lemmer, 2005

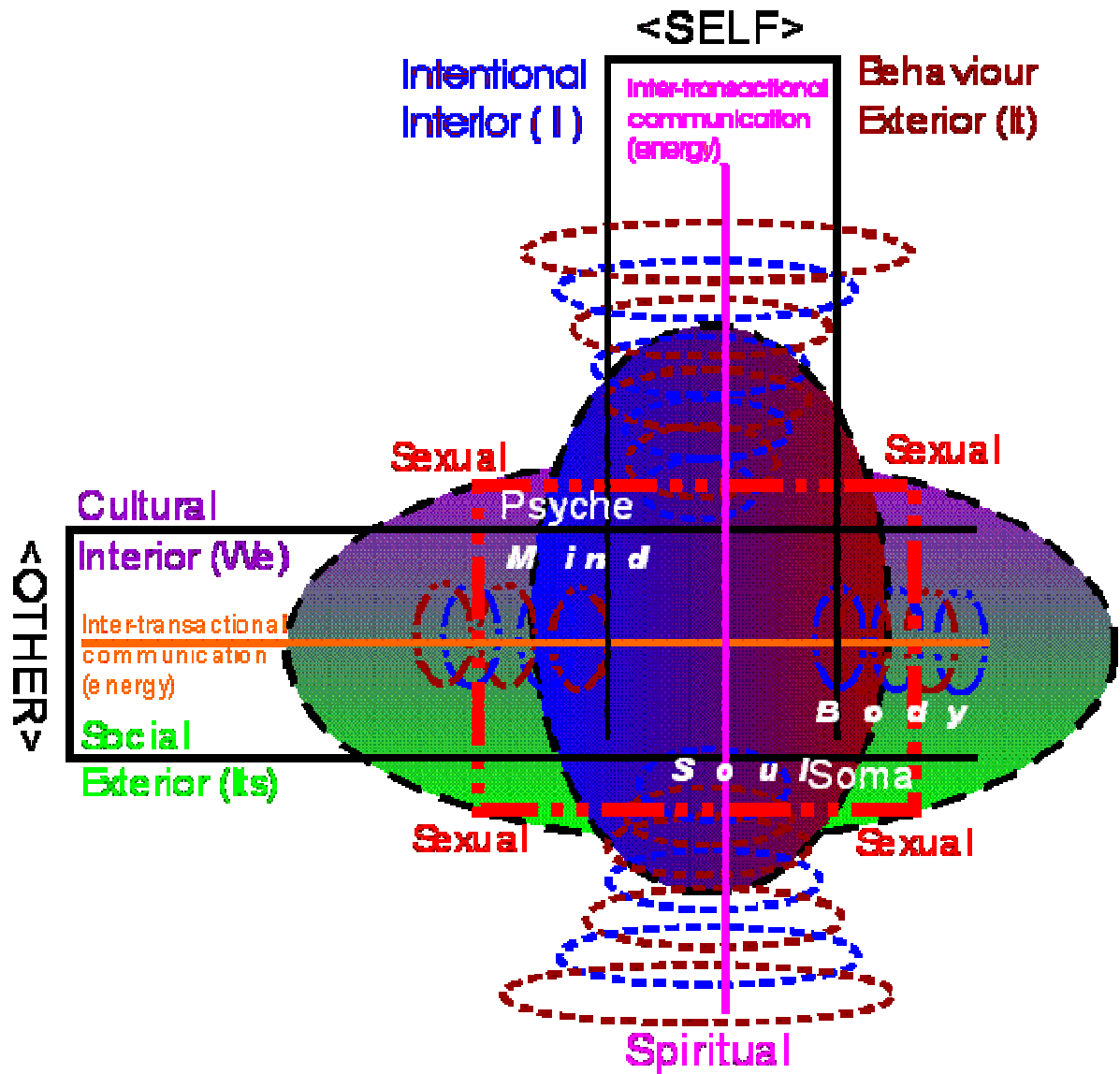
**The purple and green circle is the dynamic and open "Other".**

*(See: Fig. 3.2)*

- The purple is the interior (we) – the cultural.
- The green is the exterior (its) – the social.
- The cultural and the social blend into each other and are like body and mind no dualism.
- The brown and blue open circles are the open dynamic inter-transactional communication (energy) between the Self and the Other.

FIG 3.3

### The <SELF> and the <OTHER>



Johann Lemmer, 2005

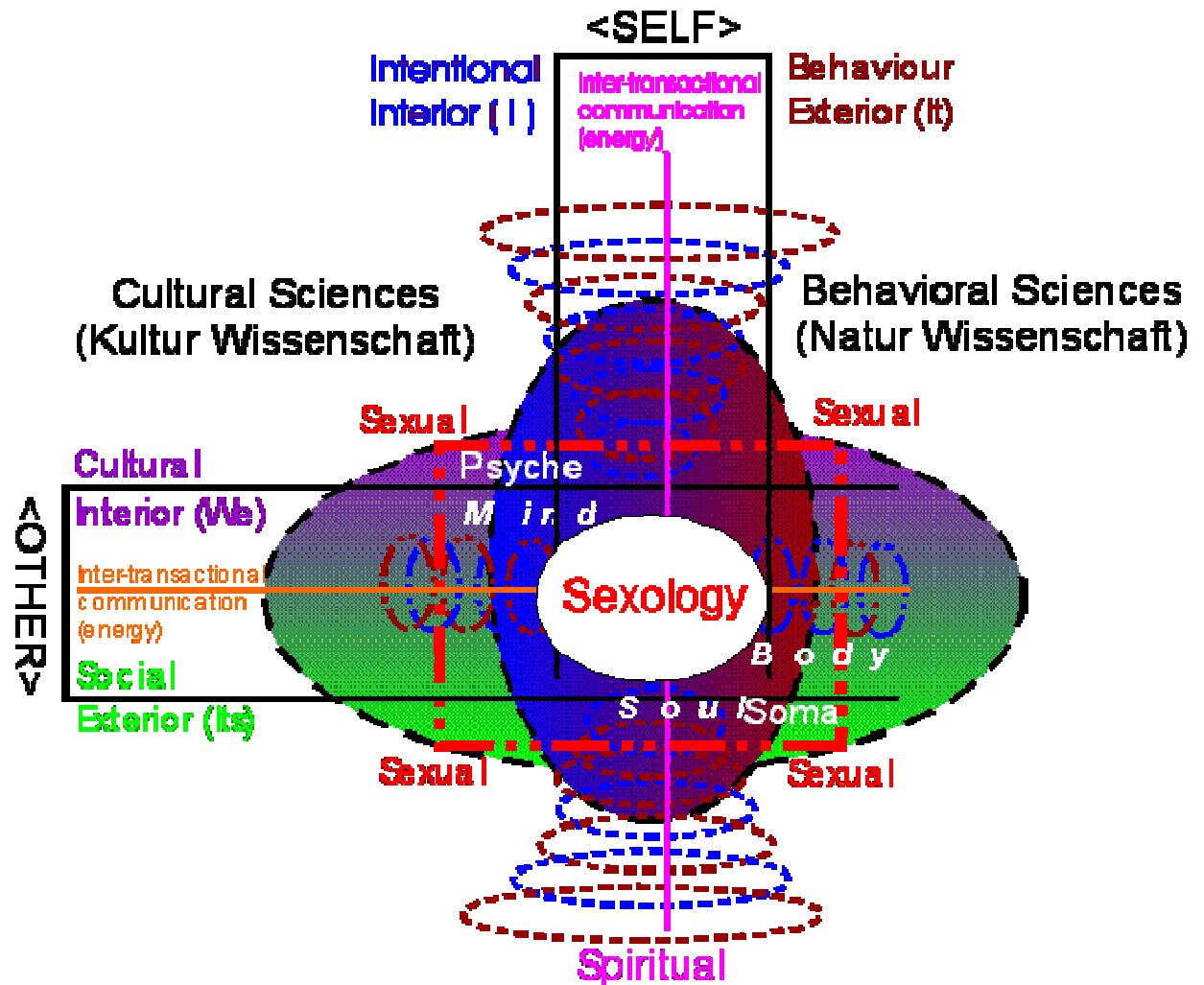
## The <SELF> in relation, inter-transaction & communication with the <OTHER>

(See: Fig. 3.3)

- There are not only energy / communication / inter-transaction between the DEITY / UNIVERSE and the <SELF> but also between the <OTHER> and the <SELF>
- The open brown and blue circles at the left and at the right side illustrate this.
- The whole being of the open SELF (soma & psyche) is constantly involved in this energy/ communication / transaction with the <OTHER> whether he or she is aware of it or not.
- The only difference between the DEITY /UNIVERSE and the <OTHER> is a transcendental, spiritual and / or religious reality within the <SELF>.

FIG 3.4

# The Autonomous Scientific Locus of SEXOLOGY amongst the Established Sciences



Johann Lemmer, 2005

- 
- [1] William, James. 1949. *Pragmatism: A New Name for Some Old Ways of Thinking*. New York: Longmans, Green. P. 198.
- [2] Bloch Iwan. 1908. *The Sexual Life of Our Time*. Translated by Eden Paul. New York: Allied Book Company. p.ixx
- [3] Translation by Haeberle, Erwin of:  
Bloch Iwan. 1912. *Die Prostitution*. Vol. I. Berlin: Louis Marcus. pp. vii-viii.
- [4] Hoffman L in McNamee & Gergen K J. 1992. *Therapy as social construction*. London: Sage.
- [5] Hanson B G. 1995. *General Systems Theory: Beginning with Wholes*. Washington: Taylor & Francis. pp.22-26.
- [6] Wilber K. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality*. Boston & London: Shambhala. 2<sup>nd</sup> ed. pp. 197,198.
- [7] Ibid. p.135.
- [8] Olson G Keith. 1984. *Counseling Teenagers*. Loveland, Colorado: Group Books. pp 148,150.
- [9] Wilber K. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality*. Boston & London: Shambhala. 2<sup>nd</sup> ed. p.85.
- [10] Ellis Havelock. 1948. *Psychology of Sex*. London: Heinemann. Medical Books. p 3.
- [11] Pagels Elaine. 1988. *Adam, Eve and the Serpent*. New York: Random House.
- [12] Moore Thomas. 2003. *The Soul of Sex*. London. Bantam Books.
- [13] Wilber K. 2000. *Sex, Ecology, Spirituality*. Boston & London: Shambhala. 2<sup>nd</sup> ed. pp.609, 654.
- [14] Jaspers Karl. 1963. *General Psychopathology*. Manchester: Univ. Press. p 357.
- [15] Skinner B F. 1971. *Beyond Freedom & Dignity*. New York: Alfred A Knopf.
- [16] Money J & Musaph H. 1990. *Handbook of Sexology*.  
Vol. VII Childhood and Adolescent Sexology. Ed. Perry M E. Amsterdam: Elsevier.
- [17] Freud Sigmund. 1938. *An Outline of Psychoanalyses*. p. 20. New York: Norton. 1949.
- [18] Fromm Erich. 1947. *Man for Himself*. London: Routledge Classics. 2003.
- [19] Habermas.
- [20] Wilber Ken.

## فصل ششم: خودآموخته ها، متخصصان و سکس شناسان

### 6.1 خودآموخته های سکس شناسی

جهان گلوبال و اینترنت باعث دسترسی مردم به انبوهی از اطلاعات و دانش علمی شده است. هر فرد علاقمند به موضوعی براحتی می تواند به هر اطلاعاتی در حوزه خاص مورد علاقه خود، از چرندیات کامل تا نتایج علمی با کیفیت ترین پژوهشها دست یابد. کتابهای زیادی در رشته های مختلف که در آنها از زاویه هر رشته خاص به مسائل جنسی پرداخته شده هم، وجود دارند و همه اینها دیدگاههای مختلفی در این عرصه را در اختیار می نهند. این کتابها توسط مردم خوانده می شوند. خودآموخته های سکس شناسی افرادی هستند با پیشینه ها و رشته های مختلف، با علایق متفاوت که نسبت به آخرین نتایج تحقیقات علمی در زمینه سکس شناسی علاقمندند. آنها بنا به علاقه خود (و یا بهر دلیل دیگر) و بصورت غیر حرفه ای، به مطالعه مسائل و موضوعات جنسی می پردازند. این افراد از دانش خوبی در این حوزه برخوردارند و با نتایج تازه ترین پژوهش ها آشنايند. بگذار آنها را خودآموخته های سکس شناسی بناميم. (1)

### 6.2 متخصصان

یک «متخصص امور جنسی انسانی» فردی است با تحصیلات عالی (آکادمیک) یا یک دانشمند، که در رشته خاصی بجزء رشته سکس شناسی، به مطالعه و تحقیق حول سکسیت و مسائل جنسی می پردازد. یعنی فردی ممکن است از زوايه علم پزشکی، یا جامعه شناسی، روانشناسی، الاهیات، ژنتیک، مردم شناسی، فلسفه، حقوق، آموزش و پرورش، ادبیات و غیره به مطالعه سکسیت رو آورد. سکس شناسی بعنوان یک رشته مستقل نمی تواند بدون انواع دانش و داده های رشته های دیگر (در عرصه جنسی) وجود داشته باشد. متخصصان رشته های مختلف، در رشته خاص خود از تجربه، متدلوژی، و دانش کافی برای پیشبرد کار برخوردارند. با این وجود، آنها سکس شناس نیستند، چون علاقه و منافع اصلی آنها در همان رشته تخصصی خودشان می باشد. نتایج کار آنها هر چقدر هم که خوب و با کیفیت باشد، بهر حال ناقص و پراکنده است. حتی مجموعه همه تحقیقات و پژوهش های موجود صورت گرفته در رشته های مختلف حول سکس شناسی، باز هم همان سکس شناسی نیست. چون کل خیلی بیشتر از مجموعه اجزاء متشکله خود می باشد.

میشل فوکو بین اروتیک هنری و دانش علمی سکسوالیته تمایز قائل می شود. (2) متخصصان امور جنسی ممکن است دانش علمی سکسوالیته را در برنامه تحصیلی خود بگنجانند، ولی بهر حال سکس شناس نیستند بلکه بعنوان متخصص در یک بخشی از سکسیت و سکسوالیته باقی خواهند ماند. برای ترکیب مفاهیم جانبی فوکو: سکس شناسی هم هنر است و هم علم. این پارادوکس به کمک و بر اساس اصل پارادایم معرفت شناسی کارل پوپر (نظریه نقد)، نظریه یورگن هابرماس (نظریه نقد اجتماعی)، و بخصوص انتگرال گرایی جهانی کن ویلبر، از جهت علمی حاصل می شود.

بدون متخصصان، سکس شناسی دچار مشکل می شود. ما به تخصص و تحقیقات آنها نیاز داریم. «پری»<sup>407</sup> موضوع را بروشنی توضیح داده است: «...سکس شناسی از بسیاری از تخصص های زیست پزشکی<sup>408</sup> و علوم اجتماعی بعاریت می گیرد.» (3) این بدان معنا نیست که پزشکان، روانشناسان، کارکنان خدمات اجتماعی، فقها (4) و دست اندرکاران آموزش و پرورش بخودی خود سکسیت شناس می باشند، نه، مگر آنکه منافع تک پاره خود را رها و از ته قلب وارد عرصه سکس شناسی شوند.

### 6.3 سکس شناسان

درک و استنباط ما از سکس شناسی تعریف ما از حرفه سکس شناس را معین می کند. هیبرله و گیندورف<sup>409</sup> در سال 1993 بیان داشتند که: «سکس شناسی شامل رشته هایی علمی، و یک سری پراتیک های درمانی، آموزش دهی، و اعمال درمانی که ممکن است پزشکی، روانی یا آموزشی باشند، می باشد.» در سال 2003 گیامی و دی کولومبی<sup>410</sup> به تحقیقی در بین سکس شناسان فرانسوی دست زدند: «سکس شناسی بعنوان یک حرفه در فرانسه» و در طول تحقیق خود «زمانی که فرد بعنوان سکس شناس صرف حرفه خود می کند» را بعنوان یک معیار در نظر گرفتند. آنها بعداً چنین نتیجه گیری کردند که دو سوم سکس شناسان فرانسه در واقع پزشک هستند و در رشته سکس شناسی کمتر از «سکس شناسانی که پزشک نیستند» آموزش دیده اند. آنها در گزارش نتیجه تحقیقات خود، به تأثیر منفی ناشی از اختلاف بین «پزشکان و غیر پزشکان» بر سکس شناسی هم اشاره کرده اند.

از نظر میشل فوکو، مسئله این است که «سکس شناسی یک ساختار تاریخی است و نه مصداق زیربنایی بیولوژیکی».

407 Perry

408 Biomedical

409 Gindorf

410 Giami & De Colomby



هر وقت که ما سکس شناسی را بعنوان «یک علم انتگرال بهم پیوسته ای از ابعاد رفتاری (فیزیکی)، قصدیتی/نبیتی (روانی)، اجتماعی، فرهنگی و معنوی سکسبیت بشری، همراه با تعامل فی مابین همه این ابعاد، و در فاصله بین هر کدام از این قطبها و فرای آنها، یعنی منطبق بر همان نظریه بنیادی سکس شناسی که فصل قبلی آورده شد، درک کنیم، آنگاه پازل پراتیک های سکس شناسان، سکس تراپیست ها، مشاوران جنسی و متخصصان امور جنسی، همه در جای خود قرار می گیرند.

### 6.3.1 چه کسی سکس شناس می باشد؟

سکس شناس یک فرد مجرب کارآموده در سکس شناسی است که از مهارت های وسیع و یکپارچه برخوردار است. یک سکس شناس بایستی آموزش های تخصصی در سکس شناسی را گذرانده باشد. یک سکس شناس بایستی قادر به تجزیه و تحلیل نتایج تحقیقات و پژوهش ها هم در علوم طبیعی و هم در علوم فرهنگی باشد، و بتواند آنها را در هم ادغام و به هم پیوند زند و در عین حال، خود نیز به تحقیق و پژوهش بپردازد. این راه شاید طولانی باشد ولی این همان مسیری است که مگنوش هیرشفلد، آلفرد کینزی، ماسترز و جانسون، روث وست مینستر، میلتون دایموند، جان مونی، اروین هیبرله و بسیاری دیگر آن را طی کرده اند.

شاید بتوان بین سکس شناسان آکادمیک / محقق و سکس شناسان عملی (شاغل) تفاوت قائل بود، اما هیچ چیزی بهتر از دینامیسم سیال و مداوم بین تئوری و عمل وجود ندارد، هرچند که تمرکز ممکن است بر این یا آن بخش باشد.

یک سکس شناس متخصص سکس شناسی است. او باید از دانش عمیق و اساسی حول موضوع برخوردار باشد و بتواند هر نوع مشکلی در این زمینه را شناسایی و به افراد کمک کند. سکس شناسان روی بهبود جنبه های مثبت سکسوالیته تمرکز دارند و همچنین به درمان «ناپهنجاری های جنسی»، «اختلالات» و «اشکالات عملکردی» می پردازند.

سکس شناسان تنها یک هدف در سر دارند: بهداشت جنسی، شفا، شادی، و تندرستی مردم («بیماران»، «اریاب رجوع») خود. (5) بهداشت جنسی یک هدف ایزوله شده نیست. هدف؛ سلامتی، تندرستی، و شادی تمام عیار و همه جانبه است که بر بنیاد محکم و یکپارچه معنوی، فیزیکی - طبی، روانی و فرهنگی (اکوسیستمی) استوار است.

سکس شناس آدم احمقی نیست که سعی کند خود همه کارها را انجام دهد. او قادر به انجام یک سری از جنبه های کلینیکی یا عملی کار خود نمی باشد و به همکاری تیمی با متخصصان پزشکی نیازمند است. (مثلا یک جراح، اورولوژیست، یا متخصص زنان و زایمان)، و در شرایطی دیگر نیازمند کار تیمی با یک روانشناس یا یک روانپزشک می باشد. گاهی هم کارکنان خدمات اجتماعی یا رهبران مذهبی به همان اندازه متخصصان دیگر رشته ها، به سکس شناس کمک می کنند تا از عهده انجام کار خود برآید.

در عمل، یک سکس شناس به مردم کمک می کند تا به مطلوب ترین و بهینه ترین شکل تندرستی جنسی، سلامتی، شادی و خشنودی، و حفظ و تداوم آن دست یابند. او به درمان هر دو، هم قربانی و هم مجرم تجاوز و تعرض می پردازد. او افراد هر سن و سالی را که درگیر هویت و گرایش جنسی خود هستند و با آن مسئله دارند را راهنمایی و کمک می کند تا آنها هویت و گرایش جنسی واقعی خود را کشف کنند و از حمایت و پشتیبانی آنها دریغ نمی کند تا بتوانند در مطابقت با سکسبیت واقعی خود، با شادی و خشنودی زندگی کنند. او باید قادر به تشخیص و بازشناسی نقصان کارکرد جنسی فرد و ارائه درمان (دی اس ام<sup>411</sup> و فرای آن) در هر سطحی (معنوی، فیزیکی، روانی و اجتماعی)، در تعامل با متخصصان حرفه های دیگر، باشد.

یک سکس شناس همچنین می بایست مشاور پیوندها و ارتباطها هم باشد. او تنها به درمان مشکلات جنسی افراد نمی پردازد، بلکه حل مشکلات مربوط به تعامل جنسی بین جفت ها و شرکای جنسی را هم جزء کارهای خود می داند. یک سکس شناس باید در ارتباط روزانه با سبک زندگی جنسی مردم خود باشد، زندگی جنسی «نرمال» مردم و تندرستی آنها و همچنین «آنرمالهای» آنها.

در ضمن، یک سکس شناس در برابر جامعه خود مسئولیت هم دارد. بهداشت و تندرستی جنسی تنها در محدوده افراد و جفت ها باقی نمی ماند بلکه در فرهنگ جامعه نیز نقش مهمی ایفاء می کند. هم حوزه حقوق و قانون و هم حوزه آموزش و پرورش شدیداً به سکس شناسان نیاز دارند. آموزش جنسی و بهبود ادراک و استنباطات جنسی جامعه بسیار مهم اند.

### 6.3.2 کارهای عملی سکس شناس

- ترمیم خویشتن بینی (تصویری که شخص از بدن، هویت، ارزش و استعداد خود دارد) و هویت جنسی، سلامتی و رضایت و خشنودی فرد.

- کمک به رشد روابط فی مابین جفت ها / زوجها، آموزش جنسی، بهبود ارتباط بین آنها و زدودن استرس.

- بهبود و غنی سازی همه ابعاد خوشی، لذت و سعادت زندگی جنسی یک جفت «نرمال».

- درمان قربانیان تعرضات جنسی، زدودن آثار تجاوزات و تجارب و پیش زمینه های جنسی منفی، افسردگی پیش و پس از زایمان، و اختلالات رفتارهای جنسی.

کتاب آمار و راهنمای تشخیص بیماریهای روانی انجمن روان پزشکی آمریکا = DSM<sup>411</sup>

- رسیدگی به مسائل هویت جنسیتی کودک و بزرگسالانی که با هویت جنسیتی خود مسئله دارند و راهنمایی و کمک به آنها تا سکسپیت ویژه خود را بپذیرند. آموزش جنسی.
- درمان نقض کارکردهای جنسی در زنان و مردان: نقض نعوظی / تحریکی / بی میلی / اختلال ارگاسمی / درد مقاربتی / انزال زودرس / مهبل گرفتگی (واژینیسموس) / پارافیلیا / ناکامی و استیصال جنسی.
- روشننگری و اطلاع رسانی: زهدان برداری / پستان برداری / راهبندی منی (واژوتومی) // بچه دار نشدن / جراحی پروستات، واژن، و خیلی چیزهای دیگر.

### 6.3.3 نظارت و سامان دهی حرفه ای و اصول و مقررات اخلاقی، رفتاری و سلوک حرفه ای

مدتهاست که زمان نظارت و سامان دهی حرفه ای بین المللی به سکس شناسان، سکس تراپیست ها، و مشاوران جنسی فرا رسیده است. سکس شناسی علمی ویژه و مستقل با انواع تخصص ها است. زمانه اچ.آی.وی و ایدز اعتبارنامه می طلبد.

### 6.4 سکس تراپیست ها

#### 6.4.1 چه کسی سکس تراپیست است؟

سکس تراپیست فردی است حرفه ای (آموزش دیده رشته سکس شناسی) که در زمینه عملی سکس تراپی تخصص می گیرد. او می بایست حتماً هم در زمینه نظری و هم در زمینه عملی سکس تراپی آموزش دیده باشد. یک سکس تراپیست باید بتواند از جهت درمانی در فاصله بین قطبها و فرای آنها مانور دهد: بین قطب خلوت و صمیمیت و قطب شهرت، فرد - رابطه، هویت جنسی - سبک زندگی، فیزیکی - روانی، ارگاسم - اضطراب عملکردی/اجرای، میل و هوس - برانگیختگی، همه «مردمان نه گو» با «کوله باری از ترسها و اضطرابات»، و همه «آری گویان» با رفتار «کک ام نمی گزه»، اختلالات نعوظی و همه دیگر اختلالات جنسی و اشکالات عملکردی و همچنین روابط حرفه ای نزدیک با سکسوالیته «نرمال». مثل همه شغلها و پیشه های دیگر، کار تیمی و روابط گرم حرفه ای با دیگر متخصصان هم بسیار مهم و ضروری است.

### 6.5 مشاوران جنسی

#### 6.5.1 چه کسی مشاور جنسی است؟

مشاور جنسی باید ویژگی، کارآزمودگی، مهارت اطلاع رسانی، مشاوره و آموزش دهی حول مسائل عام بهداشت، سلامتی و بهزیستی جنسی جامعه را دارا باشد. مشاور جنسی همچنین باید قادر به ارائه مشاوره در مواقع بحرانی و شوک دیدگی هم باشد. در دوران اچ.آی.وی و ایدز فعلی تعداد بسیار زیادی مشاور جنسی آموزش دیده مورد لزومند. کار مشاور جنسی به اطلاع رسانی حول اچ.آی.وی و ایدز یا «چگونگی سوار کردن کاندوم» ختم نمی شود. امروزه تعداد متفاوتی از برنامه های آموزش و تربیت مشاوران جنسی موجودند ولی متأسفانه بسیاری از این دوره ها حتی ابتدایی ترین پیش نیازهای لازم برای یک مشاور جنسی را هم برآورده نمی کنند.

### 6.6 پژوهش های آینده سکس شناسی

تحقیقات مدرن جنسی نه تنها به مقدار بسیار زیادی در فهم بهتر سکس، جنس و تولید مثل کمک کرده اند، بلکه به درک و شناخت بهتر از خود انسان هم خدمت کرده اند. چیزهای بسیار زیادی هم باقی مانده که باید آموخته شوند. ما تازه وارد دشتی وسیع، تازه و کشف نشده وارد شده و چند قدم در آن برداشته ایم. تحقیقات تازه در موضوعات ژنتیک، نقش هورمون ها و ترشحات غدد می باشد. اچ.آی.وی، ایدز و عفونت های مقاربتی عرصه وسیعی برای تحقیق و پژوهش در اختیار نهاده اند. همینطور پروسه تولید مثل، هویت جنسی، گرایش جنسی، گروههای قبلاً فراموش شده: گی/ها/لزبین ها، زنان، افراد دارای نقض عضو و افراد مسن، و همینطور سکسپیت کودکان و حقوق جنسی آنها. ما به اطلاعات بیشتری در باره سبک های زندگی جنسی زمانه (حالا هر طوری که می خواهند باشند) نیاز داریم.

اگر ما رویکرد اجتماعی عقلانی به سکس و قوانین جنسی برد بخور و در عمل قابل اجرا می خواهیم، آنوقت نیاز به این داریم که در باره اقلیت های جنسی مقدار زیادی دانش و اطلاعات بدست آوریم، و همینطور در باره مجرمان جنسی. اما تنها اقلیت های جنسی نیستند که لازمه تحقیق و مطالعه اند. آن دسته از مردان، زنان و کودکان ظاهراً «عادی» که «نرمال و معمولی» تلقی می شوند هم به همان اندازه پراز اسرار و راز و رمز اند. بنابراین ما باید شروع کنیم و بدیهی ترین و بی گناه ترین تصورات و برداشت های خود را مورد سؤال قرار دهیم. برای بهبود و تعالی زندگی جنسی و عجبین کردن آن با شادی و خشنودی، تحقیقات همه جانبه حول لیبیدو، امیال جنسی و برانگیختگی جنسی نیاز داریم. ما باید این را هم بیاد داشته باشیم که

هر چند سکس افسونگر، دلکش و فریبا است، اما چیزی بیش از یک قسمت از فرتوره بزرگتر؛ یعنی کلیت فرتوره و شخصیت فرد نمی باشد. «سکس و شخصیت» ا.ج. آیسنک<sup>412</sup> مطالعات بیشتری می طلبد، همچنان گزارشات کینزی.

پی نوشت

[1] Albury Kath. 2002. *Yes Means Yes*. Crows Nest. NSW Australia: Allen & Unwin. p. 1.

[2] Foucault Michel. 1978. *The History of Sexuality* Vol.1. New York: Random House. p. 57.

[3] Money J & Musaph H. 1990. *Handbook of Sexology*. Vol. VII Childhood and Adolescent Sexology. Ed. Perry M E. Amsterdam: Elsevier. Preface.

[4] Ibid. Perry is convinced that "religion and politics have a lot to say about sex."

[5] A sexologist doesn't consult "clients" or "patients" but "persons" (persona) or "people".

## **فصل هفتم: برنامه تحصیلی**

هم تاریخ، هم سکس شناسی و هم علم و دانش قرن بیست و یکم بما یادآوری می کنند که نمی توانیم صرفاً پزشکی + روانشناسی + مقداری پژوهش های اجتماعی را با هم جمع کرده و حاصل جمع را سکس شناسی بنامیم. چنین کاری احقانه خواهد بود. اگر چنین کنیم اشتباهات، هم از جهت علمی و هم در عمل ثابت شده گذشته را تکرار کرده ایم. امروزه بسیاری از دانشگاهها و مؤسسات آموزشی در برنامه تحصیلی سکس شناسی خود یک نوع تقدم پزشکی-روانشناسی بعنوان نوعی تقدم و هیرارشی فرهنگی قائلند. حتی رویکرد «روانشناسانه» آنها هم تقلیل گرایانه است. (عمدتاً رفتارگرایی گلچین شده باضافه یک برداشت محدود از «بالینی»). چنین کاری حتی ناحقی نسبت به معنای علمی و وسیع روانشناسی هم هست.)

بهر حال، چیز کم بهتر از هیچ چیزی است. این یک مسئله داخلی بین سکس شناسان است. برای بقاء خود در جنگل آکادمیک ما باید پشت هم بایستیم حتی با وجود برنامه های تحصیلی متفاوت.

ادعا نمی شود که برنامه تحصیلی پیشنهادی زیر، در جهان بهترین است. اما حداقل، رویکردی همه جانبه و تعاملی دارد و مسائل را صرفاً سیاه یا سفید نمی بیند. سیستم های بسته هرگز سیستم های باز را نمی فهمند و آنها را در خود جای نمی دهند، در حالی که سیستم های باز همیشه بسته ترین سیستمها را در خود می پذیرند. این مثال بر مبنای نظریه سیستمی باز می باشد. روش تحصیل بر اساس، راهنمایی تحصیلی، شرکت در کلاس های درس هر واحد و همینطور پروژه کاری می باشد. این برنامه فعلاً توسط انجمن سکس شناسی آفریقای جنوبی پذیرفته شده و در آکادمی انجمن تدریس می شود. و اما برنامه درسی:

### **7.1 مدخلی بر سکس شناسی**

سکس، سکسیّت و سکس شناسی  
منا تئوری ها و معرفت شناسی  
سکس شناسی بمتابه علمی مستقل  
نظریه پایه ای سکس شناسی  
سکس شناسان، خودآموخته ها و متخصصان  
پروژه: روانشناسی، تاریخ، معرفت شناسی

### **7.2 اخلاق و سکس**

اخلاق نظری و عملی  
تولید مثل، لذت و تفریح، ارتباط  
حقوق جنسی بشر  
در فاصله قطبها و فرای آنها  
زندگی و مرگ (فرای فروید)

<sup>412</sup> H J Eysenck's 'Sex and Personality

ژنتیک و محیط  
 هستی و زندگی<sup>413</sup> (فرد و رفتار)  
 پزشکی- بالینی و ساختار اجتماعی  
 طبیعت و بشر (انگیزه و وسوسه جنسی)  
 خود واقعی و خود آرمانی  
 «نرمال» و «آنرمال»  
 عشق و سکس، مرد و زن، پیر و جوان  
 ثبات/تعادل و شور و برانگیختگی  
 لذت و درد  
 فردیت و جمع، غرب و شرق + آفریقا  
 سنت و آلترناتیو  
 سکس و جامعه - سکس و فرهنگ - سکس و مذهب. فاکتورهای اجتماعی- فرهنگی که بر تجارب جنسی و چگونگی بیان  
 جنسی تأثیر گذار می باشند، از جمله فاکتورهای اجتماعی-اقتصادی، خانوادگی، مذهبی، و آموزه های اخلاقی. اجتماع بر این  
 امر که چه چیزی جنسی است و نقش هایی که هر فرد بعهده می گیرد، تأثیر می گذارد. اشکال و انواع جایگزین (آلترناتیو)  
 ازدواج و خانواده، نقش والدین و سکسیت، تصور و استنباط از سکسیت (جنس)، عشق، خلوت و دم گرفتن با دیگری، ارتباط  
 گیری، نژاد و قومیت، خشونت خانگی، روال رفتارهای جنسی.  
 آموزش جنسی  
 اخلاق حرفه ای  
 پروژه: فلسفه. معنویت، الاهیات، آموزش

### 7.3 کالبد شناسی، فیزیولوژی، غدد شناسی و رویان شناسی سکس شناسی

ساختمان تولید مثلی مردانه، شامل:  
 رویان شناسی اندامهای جنسی نرینه  
 اندام های جنسی مرد، ذکر و مجاری ادرار، تخم ها (بیضه ها)، پروستات و کیسه های منی  
 ساختمان تولید مثلی زنانه، شامل:  
 رویان شناسی اندامهای جنسی مادینه  
 اندام های جنسی بیرونی، واژن  
 گرن رحم، رحم (زهدان)، لوله های رحم، تخمدانها  
 پستانها  
 قاعدگی، اختلالات قاعدگی (قاعدگی دردناک، خونریزی زیاد، آمنوره یا همان اتفاق نیافتادن قاعدگی بدلائلی سوی آبدستی یا  
 یانسگی).  
 لقاح و پیشگیری از بارداری، مسیر و گذرگاههای شهوت زا (اروتیکی)  
 بارداری و سکسیت  
 نقاط شهوت زای مرد و زن،  
 پاسخدهی جنسی: چرخه پاسخدهی زن و مرد  
 زیربنای فیزیولوژیکی  
 عمل جنسی  
 فانتزی های شهوت زا و استمناء  
 ارگاسم  
 نقض فیزیکی عملکرد جنسی  
 دلایل ناتوانی جنسی (هورمونی، عروقی، عصبی، روانی)  
 درمان پزشکی ناتوانی جنسی (جراحی، کاشت پروتز<sup>414</sup>، پمپ واکيوم<sup>415</sup>، تزریقات، و پی دی آی<sup>416</sup> و قرص های  
 محرک جنسی)  
 بیماری پیرونی<sup>417</sup>  
 پروژه: آناتومی، فیزیولوژی، غدد شناسی، رویان شناسی، عصب شناسی.

### 7.4 رشد و سکسیت

ژنتیک و رویان شناسی

<sup>413</sup> Being & Function

<sup>414</sup> Penile implant

<sup>415</sup> Vacuum pump

<sup>416</sup> PDE 5

<sup>417</sup> Peyronie درد و انحناء آلت مردان هنگام نعوظ. به شماره شش فصلنامه جنسیت و جامعه مراجعه شود -

نظریات و مراحل رشد انسان  
زیگموند فروید، اریک اریکسون<sup>418</sup>، ژان پیاژه، مارگارت ماهر<sup>419</sup>، جان باولبی<sup>420</sup>، هاری سولیوان<sup>421</sup>، ملنی کلین<sup>422</sup>، و غیره.

همه مراحل رشد و شکل گیری جنسی و سکسیتهی  
سکسیتهی دوران بلوغ، جوانی، بزرگسالی و پیری  
هویت / کیستی سکسی / جنسی و اختلال هویت سکسی / جنسی  
آموزش جنسی (والدین/معلم/مراکز مذهبی/ اجتماع)  
پروژه: روانشناسی، روانکاوی، آموزش.

### 7.5 سکسیتهی روابط / ارتباطی<sup>423</sup>

سکسیتهی و رابطه  
عشق و سکس  
تعامل و ارتباط گیری<sup>424</sup> بعنوان کلید رابطه سالم جنسی  
خلاقیت/ تنوع/ رشد جمعی در روابط جنسی سالم  
مسائلی که در ارتباط گیری و تعامل دخیلند  
تفاوت های فردی (ژنتیک، سابقه و پس زمینه، ذهن، بدن، معنویات)  
سکسیتهی و بعد سوم (افراد/پورنو/فانتزی/اینترنت)  
در فاصله و فرای تولید مثل، تفریح، لذت، و رابطه  
در فاصله و فرای سکسیتهی خودخواهانه و ایثارگرانه (تمرکز بر خود – تمرکز بر شریک جنسی)  
در فاصله و فرای «روابط عشقی»  
طلاق، مجردی، روزه جنسی  
اختلال / نقض جنسی همراه با تأثیرات مستقیم بر رابطه  
پروژه: ارتباط گیری و تعامل با دیگری، معنویت، الاهیات

### 7.6 هویت سکسی / جنسی از جمله همجنسگرایی

بشر بودن : زن و مرد  
تمایزات جنسی (جنینی)  
تعریف جنس (تعریف عام پزشکی-اجتماعی)  
هویت / شناسنامه جنسی (هستی گرایانه / وجودی)<sup>425</sup>  
نقش جنسی (اجتماعی- رفتاری)  
جنبه های جنسی (انیموس و انیما -روانی)  
گرایش جنسی (دگرجنسگرایی – همجنسگرایی، دوجنسگرا- آسکسوال)  
ارجحیت های جنسی (گزینش های جنسی – مزه ها مختلف اند)  
خویشتن بینی جنسی و اعتماد به نفس  
سیالیت و تعامل بین همه چیزهای فوق و فرای آن در کلیت خویشتن خویش فرد.  
همجنسگرایی: مطالعه جدی و کاملاً عمقی همجنسگرایی همراه با معرفی کتابهای مناسب  
تراسکسیتهی<sup>426</sup> و زن نمایی<sup>427</sup>  
استانداردهای بهداشتی بنیاد بین المللی هاری بنیامین جهت تشخیص و درمان تراسکسیتهی  
جراحی تغییر سکسیتهی/جنسیت از مؤنث به مذکر و از مذکر به مؤنث. تأثیر اختلال هویت جنسی روی والدین، همسر و تعامل  
بین سکسیتهی / جنسیت و دینامیزم ارتباط با افراد و روابط خانوادگی. تأکید بر درمان-روانی، اجتماعی و فیزیکی، مهارت  
مصاحبه جهت تشخیص تراسکسیتهی.  
پروژه : روانشناسی، فلسفه، جامعه شناسی، روانکاوی، غدد شناسی، ژنتیک

418 Erik Erikson  
419 Margaret Mahler  
420 John Bowlby  
421 Harry Sullivan  
422 Melanie Klein  
423 Relationship  
424 Communication  
425 Existentialm  
426 Transsexuality  
427 Gynemimrsis

## 7.7 سکسیت هنری: هنر، اروتیک، ادبیات و فیلم

تاریخ اروتیک  
اروتیک و پورنوگرافی  
اروتیک و شادی، تفریحات جنسی و سلامت و تندرستی  
اروتیک ذهن، تن و روان  
اروتیک و کلیت خود  
اروتیک و دیگران  
اروتیک و وسایل ارتباط جمعی: ادبیات، نقاشی، مجلات، روزنامه ها، فیلم، دی وی دی، اینترنت.  
پروژه: ادبیات، هنر، وسایل ارتباط جمعی، دی وی دی، اینترنت.

## 7.8 اختلال و عدم کارکرد جنسی- اختلالات کارکردی و راهنمای تشخیص و آمار اختلالات (DSM-IV)

### 7.8.1 درمان بالینی اختلال میل و برانگیختگی (خواستن و نتوانستن)

اختلال بی میلی شدید جنسی مشکل ساز و ناخواسته  
اختلال تنفر جنسی  
اختلال برانگیختگی جنسی در زنان  
اختلال نعوظ مردانه  
امپال شدید جنسی مشکل ساز و ناخواسته  
روش های درمان اختلال میل و برانگیختگی جنسی از جمله روش های ماسترز و جانسون، هلن سینگر<sup>428</sup> کاپلان<sup>429</sup>، جک آنون<sup>430</sup>، آلبرت الیس<sup>431</sup> و همکاران با تأکید بر درمان و نتایج حاصله.

### 7.8.2 رسیدگی بالینی به اختلال ارگاسمی

اختلال دردهای جنسی، دردهای مقاربتی ناشی از بکارگیری مواد مخدر (زن و مرد)، مهبل گرفتگی هنگام مقاربت جنسی  
موارد مخدر و تأثیر آنها بر عملکرد جنسی  
ناتوانی انزال  
روش های درمان خاص این مشکلات جنسی با استفاده از روش های ماسترز و جانسون، و دیگران از جمله مدل «پلیسیت»<sup>432</sup>  
مطالعه موارد و نمونه هایی از اختلالات.

### 7.8.3 بیماری مزمن و معلولیت

مشکلات ناشی از بیماریهای مزمن و معلولیت. معلولیت های فیزیکی و تأثیر آنها بر سکسیت انسان. درمان های جنسی در مواقع معلولی فیزیکی (بیماریهای عروقی، کلیوی، سرطان، دیابت، آسیب دیدگی های نخاعی، کهولت). تطبیق دهی بر اساس معلولیت بیمار با تأکید بر موارد روانی-اجتماعی. کار با بیماران بستری شده. تأثیرات جانبی داروها  
پروژه: روانشناسی، روان پزشکی، زنان و زایمان، اورولوژی

## 7.9 نابهنجاری<sup>433</sup>

### 7.9.1 تعریف

«نابهنجاری وضعیتی است که در آن برانگیختگی و کامیابی جنسی فرد به مضمون یک فانتزی منتج از یک تجربه تحریک جنسی نامعمول بستگی دارد، یا بوسیله آن فانتزی، که به یک موضوع اصلی و یا جانبی رفتار جنسی فرد تبدیل شده، تشدید می گردد.» این تعریف ماسترز و جانسون است که بوسیله لمر توسعه داده شده است. نابهنجاری ممکن است حول یک ایزه جنسی خاصی (لباس زیر، حیوانات، کفش و غیره) یا یک عمل جنسی خاصی (اعمال درد و غیره) شکل بگیرد. (نابهنجاری لزوماً به معنای بیماری نیست. برای اطلاع بیشتر به کتاب «رفتارهای جنسی بشر» مراجعه شود.)

<sup>428</sup> Helen Singer

<sup>429</sup> Kaplan

<sup>430</sup> Jack Annon

<sup>431</sup> Albert Ellis

<sup>432</sup> Permission, Limited Information, Specific Suggestions, and Intensive Therapy = Plissit (or P-LI-SS-IT) (Jack Annon, "Behavioral Treatment of Sexual Problems", 2 vols., Harper & Row - Medical Department, 1976)

<sup>433</sup> Paraphilia

## 7.9.2 نمونه ها

فتیشیسم، ترانسوستیسیسم (مبدل پوشی)، چشم چرانی (ویوریسم)، فروتریسم (مالیدن آلت خود به دیگران)، خودنمایی جنسی (اکسبیشنریسم)، رکیک گوئی جنسی، سادیسم و مازوخیسم، زوفیلیا (حیوان خواهی) و غیره.  
پروژه: جامعه شناسی، روانشناسی، روانپزشکی

## 7.10 آسیب شناسی سکس

### 7.10.1 نمونه ها

تجاوز جنسی، بچه بازی (پدوفیلیا)، زناز با محارم، سوء استفاده جنسی، و غیره

### 7.10.2 رویکرد بالینی به ضربه ها و ضغطه های ناشی از فجایع جنسی

تاکید بر درمان قربانیان زناز با محارم، کودکان مورد سوء استفاده و دست درازی واقع شده، و کسانی که مورد تجاوز دوستان و نزدیکان خود قرار گرفته، و همچنین قربانیان خشونت و تعدی های فیزیکی، و افرادی که مورد خشونت خانگی واقع می شوند.

### 7.10.3 سکس شناسی قانونی<sup>434</sup> (همچون پزشکی قانونی)

سکس شناسی قانونی، تعریف سکس شناسی قانونی، نقش سکس شناسان در رابطه با پرونده های حقوقی و نقش آنها بعنوان شاهد در دادگاهها و مسائل مربوط به مجرمین جنسی. گواهی دهندگان متخصص . اخلاق، حقوق و اخلاق برای سکس شناسان در مسائل حقوقی، راهنمای تشخیص و آمار اختلالات و نتایج آخرین تحقیقات و پژوهش ها.

### 7.10.4 برخورد با مجرمین جنسی نوجوان

نظریه های مربوط به رشد و روانشناسی نوجوانان و خردسالان، روال و اسلوب تحریک جنسی معمول و نامعمول. دینامیسم قدرت و کنترل. بکارگیری قدرت دفاعی بجا و موارد سوء استفاده از آن. گروه درمانی و رویکرد زیست پزشکی در درمان نقص عملکرد جنسی. اختلال و انحراف در نوجوانان مجرم جنسی. توجه اینکه مدل های درمان خردسالان با مدل های درمان بزرگسالان فرق می کنند.  
پروژه: روان پزشکی

### 7.11 اچ.ای.وی / ایدز و عفونت های مقاربتی

پروژه: ویروس شناسی، پوست پزشکی، پزشکی داخلی، جامعه شناسی

### 7.12 مشاوره جنسی و سکس درمانی (تراپی)

گرایش و جهت های تازه در روانشناسی.  
پروژه: روانشناسی

## 7.13 تحقیقات و پژوهش های سکس شناسی - روش شناسی تحقیقاتی

### 7.13.1 روش شناسی تحقیقات

آخرین دست آوردها و روندها در روش و شیوه های تحقیقات علمی، مفاهیم و فرضیه ها، تحقیقات تجربی کیفی، تحقیقات تجربی کمی، تجزیه و تحلیل محتوا، نقد و پرسشگری.

### 7.13.2 بررسی و زمینه یابی های جنسی و ادبیات مربوطه

### 7.13.3 تحقیق پایان نامه ای

پروژه: روش شناسی، جامعه شناسی

## فصل هشتم

که آخرین فصل کتاب می باشد به تشکل سکس شناسی آفریقای جنوبی و اساسنامه آن اختصاص دارد. برای آشنایی با این بخش علاقمندان می توانند به اصل کتاب در بخش انگلیسی کتابخانه جنسیت و جامعه مراجعه کنند.

<sup>434</sup> Forensic Sexology

---

آدرس تماس:  
ایمیل:  
[jvj\\_jvj@talktalk.net](mailto:jvj_jvj@talktalk.net)

وبلاگ:

<http://jenseyatvajameh.wordpress.com/>

در آخرین روزهای ترجمه کتاب، ایمیلی از نویسنده دریافت کردم که طی آن اطلاع داده بود که در چاپ دوم این کتاب تغییراتی وارد خواهد کرد و نسخه ای از آن را برایم ارسال خواهد نمود. تلاش خواهم کرد تا تغییرات حاصله در چاپ دوم نسخه اصلی کتاب را به خوانندگان ایرانی منتقل کنم. ج. ش